تلک حدود اللہ ومن یطع اللہ ورسولہ یدخلہ جنات تجری من تحتہا الانہر

الحمد للہ علی نعمائہ والشکر علی آلائہ یہہ رسالہ نافعہ جامع
عمدہ مطالب اصول دین و فقہ اور مسائل فقہ اقسام عبادات و معاملات
مسمی **بغیۃ السائل** درجواب اسولہ ایک مستفتی کے من تصنیفات
جناب بکرمت مآب نحریر اعظم فحول مفخم واقف دقائق فروع و اصول کاشف
غوامض معقول و منقول رئیس المتکلمین والمحدثین فخر المحققین والمجتہدین
اعنی سیدنا و مولانا ممتاز العلما السید محمد تقی مجتہد العصر والزمان
دام اللہ ظلالہ علی رؤس المومنین الی یوم الدین بعد تصحیح
زبدۃ الامثال والاقران مولوی سید محمد صاحب رضوی بہسری کے

سنہ ۱۲۸۳ ہجری

در مطبع احمدی باہتمام مرزا آغا علی ابن محمد کریم مرحوم طبع ہوا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی یجیب المسائل ولا تغیر حکمته الوسائل وصلی الله علی اشرف الاواخر والاوائل وعلی اهلبیتم الغر المیامین الاماثل **اما بعد** این رساله ایست محتوی بر شطری از مهمات مسائل موسوم ببغیة السائل وقنیة الحائل والله سبحانه هو رجاء کل امل والیه ینتهی سؤال کل سائل

باب ما یتعلق باصول الدین

۱ فاعل شر بنده است نه حق سبحانه تعالی ونسبت خلق شر باو تعالی شانه هرچند در بعض روایات وارد شده است لکن ماول است **ب** قول بتفویض خلق و رزق بائمه علیهم السلام ازانجمله است

که خود حضرات ائمه علیهم السلام بتمام رد و انکار آن فرموده اند بلکه قائلین
و معتقدین تفویض لعنت فرموده اند و برات از ان جسته اند و قائلین این قول
را در جمله کفار داخل فرموده اند ابن بابویه علیه الرحمه در اعتقادات خود از
امام رضا علیه السلام روایت میکند که آنجناب در دعا خود میفرمود که بار الها من بسوی تو
میجویم بسوی تو از کسیکه در حق ما آن چیز را میگویند که ما در حق خود ها آنرا نگفته ایم بار الها
برای تست خلق و پیدا کردن و از تست رزق دادن ترا عبادت میکنیم و بتو استعانت
میخواهیم بار الها تو پروردگار مائی و پروردگار آباء ما از اولین و آخرین هستی پروردگار
ربوبیت یعنی پروردگاری لائق نیست مگر بتو والهیت صلاحیت ندارد دیگری برای
تو پس لعنت کن کسانی را که صغیر شمردند عظمت ترا و لعنت کن مشابهت کنندگان
قول اوشان را از مخلوقات خود بار الها ما بندگان توایم و پسران بندگان
تو هستیم مالک ضر و نفع برای نفوس خود نیستیم و نه مالک موت و حیوة و نشور هستیم
بار الها کسیکه گمان ساخته که ما ارباب هستیم پس ما از او برات میکنیم و کسیکه گمان ساخته
که پیدا کردن و رزق دادن از ماست پس ما از او بری هستیم مانند برائت حضرت عیسی
بار الها ما اوشان را دعوت نکرده ایم بانچه گمان میکنند پس مواخذه از ما بچیزهائیکه
میگویند مکن پروردگارا مگذار بر زمین از کافرین خانه داری را تحقیق که اگر
خواهی گذاشت اوشان را گمراه خواهند ساخت بندگان ترا و نخواهند زائید مگر
فاجر و کافر در روایتیکه از زراره در اعتقادات مذکور است و جناب علیین مکان

طاهره را ذکر آن فرموده اند نیز دلالت صریحه دارد که کسیکه قائل تفویض خلق و رزق
بسوی جناب رسالتمآب و جناب امیر علیهما السلام باشد او دشمن خدا و کاذب است و استدلال
آنحضرت بآیه ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ﴾ دلالت دارد بر آنکه قول تفویض موجب
شرک است و از این قبیل احادیث بسیار است پس اگر خلاف آن در احادیث شاذه وارد شده باشد مناط اعتبار
نیست و آنچه مولانا المجلسی رحمه الله در عین الحیوة آورده بعد تسلیم ثبوت قطعی آن تفویض نیست بلکه
مراد از آن نسبت است که اگر بخواهیم از جناب باری تعالی دعا کنیم و او تعالی شانه تمامی زمین را جواهر سازد نسبت استدعا
بما دادا و توسط ملائکه در قبض روح و تقسیم رزق و تصویر نطفه نیز چونکه ماثور است و انکاری بر آن منقول نشده
آنرا بر قول به تفویض خلق و رزق بائمه علیهم السلام که انکار شدید بر آن فرموده اند قیاس نتوان کرد
و اگرچه خلق و رزق بائمه علیهم السلام بوجهی باشد که تعطیل حقتعالی لازم نیاید لکن چونکه ائمه علیهم السلام
آنرا انکار فرموده اند بقول بآن جائز نخواهد بود چنانچه احادیث سابقه و حدیث توقیع
شریف که در روضة الاحکام مذکور است دلالت واضحه بر آن دارد و اما تعبیر جناب امیر المؤمنین
علیه السلام بنفس الله پس بتاویل و مجاز باشد لکن چونکه در روایات معتمده این تعبیر وارد گشته
تفوه بآن جائز نخواهد بود بخلاف روح الله که در قرآن وارد گشته لهذا تاویل آن واجب
گردید و قیاس دیگر امور داخل نیست و توسل انبیاء سابقین علیهم السلام بجناب رسالتمآب
و آل طاهرین آنحضرت البته ثابت است و حکایت مصور شدن جناب امیر بصورت شیر در معراج
و شیر برنج خوردن همراه آنحضرت در کتب معتبره بنظر نرسیده و استعانت و استمداد از
حضرات ائمه البته جائز است و این حضرات اختیار این معنی حاصل است که هرچه خواهند

از حق تعالی سوال نمایند و او بروفق سوال ایشان آنرا جاری کند و تفویض کار خلق
خدا با ایشان ثابت نیست بلکه خلاف آن ثابت است چه ائمه علیهم السلام
انکار بلیغ بر آن فرموده اند ج برای پروردگار عالم مکانی نیست یا بمعنی که
متمکن در مکانی نیست بلکه او خالق مکان و همه چیزها است و چون افلاک مقام قدس
و پاکیزگی است و حق سبحانه تعالی آنرا مختص بملائکه ساخته و حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلام را در آن جا داده و محل نزول رحمت فرموده پس چنانکه بجهت شرافت خانه
کعبه آنرا مسجد قرار داده و حکم فرموده که بطرف آن سجده بکنند و همچنین در دعا حکم فرموده
که دستها را بطرف آسمان که مقام قدس و مظهر قدرت او تعالی است بردارند دس
چه ارشاد است درین خصوص که در حق الیقین جناب ملا محمد باقر علیه الرحمه در رجعت
از نعمانی روایت کرده اند که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و جناب علی مرتضی
علیه السلام بر دست حضرت صاحب الزمان علیه السلام بیعت خواهند کرد و اهل
سنت برین حدیث اعتراض میکنند و موافق مذهب شیعه هم نیست زیرا که
نزد ایشان بیعت فاضل بر دست مفضول جائز نیست پس موافق مذهب شیعه
جواب و تاویل این چه خواهد بود که سنیان را جای اعتراض باقی نماند الجواب
اصل الفاظ حدیثی که ترجمه آن در حق الیقین مذکور است مطابق روایت بحار و کتاب الغیبة
نعمانی این است اول من یتبعه محمد و علی الثانی و معه سیف مخترط و معنی این فقره
آنست که اول کسیکه نزد حضرت مهدی علیه السلام برسد و لاحق شود با نحضرت

حضرت رسولخداست زیرا که اتباع از باب افعال بمعنی لاحق شدن است
قال فی القاموس فی قوله تعالی فاتبعهم فرعون ای لحقهم او کاد
و اتباع از باب افتعال نیز باین معنی می آید و محتمل است که مراد از اتباع اتباع
فی الظهور باشد یعنی اول کسیکه بعد از حضرت مهدی علیه السلام ظاهر شود حضرت
رسولخداست و محتمل است که مراد از اتباع در اینجا مجرد موافقت و رعایت مشارکت
در امور باشد و صحت اطلاق اتباع بر مجرد موافقت از کلام الهی نیز ثابت میشود
حیث قال الله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده
در این آیت حق تعالی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را باقتدای انبیاء سابقین
حکم داده و اقتدا بمعنی اتباع است و ظاهر است که در حقیقت حضرت رسولخدا تابع
انبیاء سابقین نبوده که افضل از همه ایشان است بلکه جناب رسولخدا متبوع بود
سائر انبیاء تابع آنحضرت بودند پس ظاهر شد که اطلاق اقتدا در حق آنحضرت باوصفیکه آنجناب مقتدای همه انبیاء است مجاز است
و مراد از آن محض موافقت آنها است و هرگاه در اصل حدیث بحار لفظ اتباع وارد است
پس ثابت شد که در حق الیقین هم لفظ تبعیت بمعنی اتباع است نه لفظ بیعت
والله یعلم — نزول وحی مخصوص انبیاست و الهام برای اولیاء و اوصیا هم میشود
و مراد از وحی در قول او سبحانه تعالی و اوحینا الی ام موسی یا اعلام است یا
القاء در قلب و معنی لغوی وحی در لغت عرب الهام و اعلام باخفا است و وحی
نبوت مراد نیست و از بعض روایات مستفاد میشود که وحی نبوت نوعی است

درمیان هردو چشم حضرت اسرافیل پس هرگاه حق تعالی میخواهد تکلم بوحی می زند
لوح را بر جبین حضرت اسرافیل پس او نظر میکند دران و میخواند انچه دران لوح است
پس القا میکند بطرف حضرت میکائیل و او القا میکند حضرت جبرئیل را و او القا میکند انبیا
علیهم السلام را و نسبت شر بطرف پروردگار عالم نمیتوانند شد او تعالی شانه
از همه قبایح منزه است و فعل او خیر محض است و انچه در بعض روایات وارد شده است
که او تعالی خالق خیر و شر است پس مراد ازان یا تقدیر خیر و شر و سعادت و شقاوت
یا تقدیر تکالیف که موجب سعادت و شقاوت میشود یعنی هر که امتثال امر الهی مینماید
سعید میشود و هر که استنکاف میکند شقی میشود یا مراد ازان خلق الات و اسباب است
که بسبب آن متمکن می شود عبد بر فعل خیر و فعل شر ؎ س ائمه معصومین علیهم السلام
عالم ما کان و ما یکون بودند یا نه شق ثانی منافی بعض روایات است و از شق
اول لازم می آید که با وصف علم به تضرر از ظلفا جور چرا هجرت نکردند و قال الله
تعالی ان الذین توفتهم الملائکة الایة الجواب تحقیق آنست که ائمه
معصومین علیهم السلام متمکن بودند بر استعلام انچه خواهند از ما کان و ما یکون
کما فی الکافی اذا شاؤا ان یعلموا علموا و فعلیت جمیع علوم غیر معلوم بلکه منافی اکثر روایات
و حالات حضرات و معارض بنص لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر
یا آنکه حکم انبیا و ائمه علیهم السلام غیر حکم سائر انام است در مقام اتمام حجت
و اظهار آیات و معجزات تقیه و مهاجرت برای حج علیهم السلام جائز نبوده و مصداق

لا تلقوا بايديكم الى التهلكة جائي متحقق ميشود كه جان دادن
مطلوب شارع نباشد والا سبيل جهاد وتكميل دعوت مسدود شود وهر كس كه
در تقيه وكتمان واظهار واعلان وامتثال حكم پروردگار عالميان نصب العين
داشته باشد پناه بخدا داخل ظالمي انفسهم نمي تواند شد ح اما ما سئلت
ايدك الله من ان شريك البارى تعالى هل هو ممتنع بالذات
ام بالغير فالجواب ان شريك الواجب في وجوب الوجود ممتنع
الوجود بالذات والا فان كان واجبا كان موجودا وقد
ثبت من دليل التمانع وغيره انه ليس بموجود وان كان ممكنا
لما كان شريكه في وجوب الوجود فظهر انه ممتنع الوجود
ذاتا هذا وان شئت التوضيح واردت التصريح فاستمع
لما القى اليك اسبغ الله نعمه عليك فاقول اعلم ان ممكن
الوجود بالامكان العامي وممكن العدم بالامكان العام
اعني ما سلب الضرورة من طرفه المخالف لا يخلو اما ان
يكون واجبا بالذات او ممتنعا بالذات او ممكنا بالذات لا
بعد وهذه الاقسام ويمتنع صدق احدها على الآخر
مطلقا فلا يصدق مفهوم احدها على ذات الآخر ولا
على مفهومه كما هو ظاهر ومن البين ايضا ان الواجب

بالغير والممتنع بالغير انما يكون ممكنا بالذات اذ الممكن لتحقق استعداد الوجود والعدم فيه يتاثر بالغير ومن ثم لا يكون شي ممكنا بالغير اذ لو كان لكان اما واجبا ذاتا او ممتنعا ذاتا ومن المستحيل ان ينقلب الواجب والممتنع ممكنا فلو كان شريك الواجب تعالى ممتنعا بالغير لكان ممكنا بالذات فلا يكون شريكا له في وجوب الوجود الذاتي ويرجع المعنى الى ان شريك الواجب تعالى الممكن بالذات ممتنع بالغير ولا نزاع فيه فان اختلج في قلبك انه لما امتنع التصادق بين تلك الاقسام فكيف يصدق على شريك الواجب الواجب انه ممتنع بالذات كما يومي اليه كلامك فاعلم ان الواجب مفهومه وان كان كليا لكنه منحصر في فرد كما عرفت فلا يكون مصداقه في نفس الامر غير الواجب تعالى وح فمعنى قولك شريك الواجب الواجب شريك الواجب المفروض وجوبه ولا مانع من صدق الممتنع ذاتا عليه ولعلك حصلت مما تلونا عليك ان شريك الواجب ليس مما يصدق عليه المفهوم الكلي المفهوم من الواجب في نفس الامر فافهم طاب سيدنا ما الحيلة في قطع الحجة على اهل الخلاف قطع الله

ايديهم وارجلهم من خلاف فهذا الدليل المنقول باسانيدهم
لا محالة يكون مخالفا للاخبار الكثيرة التي يعتمد عليها
المخالف في اثبات مذهبه وح فاما ان يكون معارضا
لها اولا وعلى الاول فليكن مساويا ومكافيا لها سندا او
متنا وقوة وشهرة وهذا مما لا يكاد يوجد في واحد من
الخلافيات وعلى الثاني فلا ينهض بالحجة عليه اذ له ان
يقول انا نحكم على هذا الخبر بالطرح او التاويل كما انكم
تحكمون بذلك على ما جاء في اخباركم مخالفا المختاركم
وبالجملة فكما ان في اخبارهم ما هو صالح الكشف
عن عوارهم ففي اخبارنا ما يوافق ارائهم المعوج ويخالف
منهجنا الابلج فمن اين توصف محجتنا بالوثاقة ومحجتهم بالسخافة
وقد علمنا ان لا فارق في البين ولا داعي الى الترك
الا وهو مشترك في الفريقين اللهم الا ان يصار الى مخرج
التقية التي تفرد بها اصحابنا الامامية وح فينقل الكلام
اولا في اثباتها وهو لا يتيسر الا بمثل ذلك من الاخبار
المتفق عليها في النقل المعمول بها عندنا المتروكة والمتاولة
عندهم ثم ينظر في جريانها وكيفية صب الخبر عليها

على ان المعلوم من اصحابنا الكبار انهم يحتجون على هؤلاء
الاسرار بعدة من الاخبار في كل موطن من مواطن
الانظار وهذا اية الله تراه يصنع كذلك ومن هنالك
يعترضنا الفضل خذله الله بان هذا ليس من الصحاح
المعمول بها ثم ان سيدنا الشوستري انار الله نوره في
موقف الفيه فلما يسئلك الى ازيد من ان يورد اخبارا
قائل موافقة لما اورده الحلي العلامة احله
والله دار الكرامة وانت بنور الله خبير بان التغاوض
لا يحصل بهذا التدبير واما البرهان العقلي فلا يوجد
في كثير من المواد كما لا يخفى على المتتبع المرتاد فذ انك
برهان من ربك ودونهما خرط القتاد واذا كان الحال
هذه فما السبيل في محاجة اهل العناد **الجواب**
خلص الكلام في المقام على وجه يميط الشكوك والاوهام
ان الاصل الاصيل في الاصول عند اصحابنا رضوان
الله عليهم انما هو دليل العقل اذ به يثبت وجوب النظر
المتوقف عليه وجوب المعرفة فبه يعرف الشارع والشرع
وبه تبينت حجيته ذلك الفرع فالمعول انما هو عليه والاحتجاج

بالسمع يرجع اليه ومن ثم يقدح فيما عارضه ويطرح ما
خالفه وعند التعارض في السمعيات يعمل بالمرجحات
ويرفض الاضعف ومع فقدها او تكافؤها يتوقف
واما اهل الخلاف فحيث كان اصلهم مجتثا صار
كلما استوى عليه هباء منبثا وذلك لان معولهم انما هو على
السمعيات فاذا خالفوها مع صحتها عندهم يوجد عليهم
الطريق وهم بذلك حقيق لانه لا يمكن لهم ان يعرضوا عن
النقل واما اصحابنا رضوان الله عليهم فلهم المخلص اذا
وجدوها مخالفة لما ثبت من العقل لكن اذا خالفوها
مستندا الى سمعي اخر اصح منها فليس لنا الاعتراض
عليهم الا ان عليهم ان يثبتوا اصحيته على وجه يفحم
الخصم والا عدوا مكابرين وعن الحق ناكبين على انه
يمكن ان يقال انهم لما انكروا ثبوت وجوب شيء بالعقل
فقد هدموا اساس النقل وعلى تقدير التنزل حيثما
لم يكن ثمرة للمرجحات العقلية عندهم وهم مطالبون عند
دعوى الترجيح بالمرجحات السمعية وباثبات لزوم العمل بها
اللازم له ترك العمل بذلك السمعي المرجوح وبما ذكرناه

الجواب عما ذكر فی السوال فی الشق الثانی لحصول الفارق فی البين وعدم اشتراك الاعداد و اعى واذا تبين هذا اتضح وجه احتجاج اصحابنا رضوان الله عليهم عليهم برواياتهم وثبت ان مجرد انكارهم لصحتها مع اخراجها فی كتبهم المعتمدة واعتراف مشائخهم بصحتها لا ينفع الا ان ياتوا فی ذلك بسلطان مبين واذا علموا هذا فليعلموا ان الدليل فی الاصول عندنا لابد من ان يكون قطعيا او منتهيا الى قطعى فتشبثنا بغير القطعى لرجوعه الى القطعى ومن ينكر القطعى يتوجه عليه الاعتراض فی التمسك بغير القطعى ومن ثم قد يقع الالتباس اذا وجدت ادلتنا وادلتهم على نمط واحد بادی الرای واذا نظر بامعان النظر ظهر استقامة ادلتنا وموافقتها بالنظر الى اصولنا وعدم استقامة ادلتهم بالنظر الى اصولهم وعدم رجوعها الى اصل اصيل وقد يذكر فی اثبات المقصود بعد اثباته بدليل قطعی وثبوته منه اشياء على هيئة البرهان مع عدم كونها براهين فی نفس الامر ويكون الغرض من ذكرها الالزام حيث كانت على معتقد المخاطب وانها م

حيث يكون اسهل بالنسبة الى ذهن المخاطب وقد يكون
الغرض تكثير الدلائل ليكون ارفع بالنسبة الى السامع
الى غير ذلك من الدواعى فمن عرف وجه تلك الوجوه ولم
يطلع على اصل الدليل الذى كان عليه التعويل او راى المستدل
يضعف مثل تلك الوجوه فى مقابلة خصمه ربما اشمئز
ويصدق ذلك انه قد ذكرنى واحد من عظماء الاصدقاء
رحمة الله عليه ان العلامة الحلى طاب ثراه قد ذكر فى
مطاعن الثالث انه عطل الحد المفروض مع انه فى
كتب الامامية ايضا مذكور ان رجلا اتى عند
امير المومنين واقر بانه لاط واستدعى ان يجرى
عليه من حدوده ما هو اصعب فقال عليه السلام هو
ان تحرق بالنار فقال رضيت بذلك ثم لما اراد ان يدخل
النار وعرف منه صدق النية قال ان الله تاب عليك
ومنعه عن دخول النار فهذا ايضا تعطيل للحد المفروض
قلت لا يتوجه به الاعتراض علينا لانه يجوز ذلك
على معتقدنا واصولنا لانا نعتقد انه عليه السلام
كان معصوما عالما بجميع احكام الشرع لا يجوز عليه

الخطاء بل یجوز ان یکون سمعه ذلک عن رسول الله
او یکون علمه من الهام الله سبحانه واما علی اصولهم
فلا یستقیم التاویل لانهم معترفون بعدم عصمة ائمتهم
وبجهلهم من جمیع احکام الشرع واما احتمال ان یکون
ذلک علی حسب اجتهاده فنبطله بما یبطل به عدم
جواز الاجتهاد فی مقابلة النص هذا ما جری علیه القلم
بلا امتحال والله یعلم حقیقة الحال

سوال

نصاری و یهود میگویند که پیغمبر اخر الزمان از اولاد جاریه بودند حال انکه علمای اثنا عشریه
ایدهم الله ادعا میکنند که انحضرت مستجمع جمیع صفات حمیده وانده و حسب نسب اشرف
مخلوقات اند

جواب این سوال بر سبیل اجمال این است که از رقیت
مادر عیبی که قادح نبوت باشد نمی شود و چگونه کسی از اهل ملل متفوه باین امر می تواند شد
وحالانکه جمیع اهل ملل متفق اند بر نبوت حضرت اسماعیل باقی ماند این امر که جناب
سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت اسحق در نسب اشرف باشد پس دفع این توهم بچند وجه
میتواند شد **اول** اینکه بر تقدیر تسلیم می گوییم که شرافت نسب مثل شرافت حسب نیست
چنانچه در بعض روایات وارد شده که نسب همه راجع بطرف حضرت آدم می شود در این
امر همه یکسانند و شرف بشر حسب است و در قرآن مجید حق سبحانه وتعالی فرموده فلا
انساب بینهم یومئذٍ و در حدیث وارد شده که اکرمکم

عِندَ اللهِ أَتْقَاكُم و هرگاه جناب رسالتمآب صلعم مستجمع همه کمالات نفسانیه قدسیه
که ترقی از آن بالاتر نیست باشند اگر در نسب با کسی مساوی نباشند قادح افضلیت
آنحضرت نمی تواند شد و غرض و مقصود اثبات افضلیت آنحضرت است در کمالاتیکه باعث
تقرب حضرت رب الارباب است نه در همه امور چه ظاهر است که کسی نظیر حضرت یوسف ع
در حسن و جمال نشده پس از این حسن لازم نمی آید که حبشی برای آنحضرت نسبت بجناب رسالتمآب
ثابت شود چه این امور عند الله سبحانه منزلتی ندارد حتی اینکه در حدیث وارد شده که عبد حبشی
هرگاه مطیع باشد از سید قرشی هرگاه عاصی باشد بهتر است دوم اینکه از ما سبق لایح
می شود که هرگاه امی مطیع باشد از غیر امی که مطیع نباشد یا در طاعت خدای عز و جل
از آن کمتر باشد افضل است پس تا وقتیکه افضل بودن حضرت ساره از حضرت هاجره
در اطاعت و عبادت ثابت نشود و نیز فخر در حریت نیست و از بعض روایات صدور
بعض امور از حضرت ساره که منافی درجه مقربان درگاه الهی است ثابت می شود
پس درین صورت حضرت هاجره از حضرت ساره افضل خواهند بود و اولاد حضرت ساره را
هرگاه تفاخر بحریت میرسد اولاد حضرت هاجره را تفاخر بشرف مادر خود در اطاعت و عبادت
و معرفت حضرت رب العزة که ترقی از آن بالاتر نیست میرسد سوم اینکه رقیت منافی
شرافت و مستلزم دنائت نیست چه دختران اکابر و خواقین هم بعرض بیع آمده اند
مثل حضرت شهربانو رضی الله عنها یا اگر مراد سائل از قول او حق سبحانه تعالی
اندرون افلاک است اینست که او تعالی شانه متمکن هست در آنجا یا نه همچنین

از قول او بیرون فلک الافلاک است یا نه سوال از اثبات مکان است و عدم
آن پس در هر دو شق در جواب گفته خواهد شد که چون او متمکن در مکانی و متحیز بحیزی نیست
پس او نه اندرون افلاک است و نه خارج آن و اگر مراد وجود او تعالی است نه از
حیثیت مکانیت و تعلق قدرت او است پس او همه جاست قال امیر المومنین
و امام الموحدین صلوات الله علیه فی بعض خطبه هو
فی الاشیاء علی غیر ممازجة خارج منها علی غیر مباینة
داخل فی الاشیاء لا کشیء فی شیء داخل و خارج منها لا
کشیء من شیء خارج انتهی کلامه الشریف و بالجمله از انچه گفته شد
نه اجتماع نقیضین لازم می آید و نه ارتفاع نقیضین الله سبحانه هو العالم فقط **باب
ما یتعلق باصول الفقه** ا آیه امر قران مجید محمول
بر وجوب نمی تواند شد ب هرگاه استفتا از مجتهد حی متعذر یا متعسر باشد دور نیست
که عمل بر مشهور جائز بوده باشد ج ظاهر آنست که تقلید عبارت است از عمل
بقول غیر بغیر دلیل د جواز تقلید میت مختلف فیه است و احوط بلکه لازم تقلید
مجتهد حی است و اگر متعسر باشد در غیر مسائل اتفاقیه و انچه مشتهر بین الاصحاب باشد
عمل بر احتیاط دور نیست که لازم باشد ه در صورت امکان تقلید مجتهد حی
عمل بر انچه احوط نوشته اند خالی از اشکال نیست و عمل بر احتیاط هر وقت میتواند
شد بلکه بهتر است لکن حکم جواز عمل بر انچه علما احوط نوشته اند عموما دشوار است

چه در بعض مقامات گاه است که فقیه در حکم باحتیاط خطا میکند و در خلاف آن احتیاط
می باشد و از همین جا است که در احکامیکه احتیاطاً می نویسند هم اختلاف می کنند بلکه
هرگاه علم بهم رسد که این امر موافق احتیاط است خواه باستفسار از مجتهد جامع الشرائط
خواه بسبب امارتی مثل اینکه در بودن چیزی مبطل صلوة خلاف بوده باشد در میان
فقهاء پس هرگاه آنشخص این فعل را ترک میکند یقین میداند که نماز من بنابر هر دو قول
صحیح خواهد شد و یقیناً بری الذمه خواهم شد پس در مثل این صورت یقیناً عمل بر احتیاط جائز
است اگرچه استفسار از مجتهد جامع الشرائط ممکن باشد والا عمل برای مجتهد جامع الشرائط
لازم و واجب است و اگر ممکن نباشد دور نیست که در صورت تعذر علم باحتیاط یا عدم امکان
عمل بر آن عمل بر آنچه مشهور در میان علماء رضوان الله علیهم است جائز باشد ز
علی الظاهر صیغه امر برای وجوب است ح هرگاه بر عامی متحقق شود که مجتهدی
جامع الشرائط اجازه باجتهاد کسی داده پس اهلیت اجتهاد آنکس بر عامی ثابت می شود
و مراد از اهل خبرت که در جواب سوال سابق ایما شده بود فقها می باشند و چون
سلسله آنها بطرف ائمه علیهم السلام میرسد پس بانتهای سلسله بطرف ائمه علیهم سلسله منقطع
خواهد شد ط تأسی افعال فقیه عدل مادامیکه خلاف آن ثابت نشود و احتمال
سهو متطرق نباشد جائز است ی باوصف تمکن از استفتا از مجتهد حی اگر
عمل بر قول میت نماید در طهارت یا در صلواة یا در صوم یا دیگر عبادات و معاملات
پس هرگاه قول میت مخالف فتوی مجتهد حی باشد صحیح نخواهد شد والا صحیح خواهد شد

یاسین کلیة اذا مات المفتی مات الفتوی اگر مبتنی است بر این که مفتی از حیات
و ظنون فتوی داده بود دلیل این امر منافی معتقد اهل اصول است و مذمت
ظن از اخبار اهل بیت علیهم السلام ثابت است و اگر فتوای او ماخوذ از روایات
ائمه معصومین علیهم السلام است لیکن چون احکام شریعت متغیر و متبدل نمیشود وجه موت
فتوی چیست حال آنکه محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه در کتاب کافی از مفضل بن عمر روایت کرده
محصلش این است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام او را امر فرمود که بنویس و منتشر کن علم خود را
در میان برادران خود پس اگر بمیری میراث ده آن کتابها را بفرزندان خود زیرا چه بدرستیکه
خواهد آمد بر مردم زمانه هرج یعنی فتنه که در آن زمان انس نخواهند گرفت مگر بکتابهای خود

الجواب المسئلة قول المیت کالمیت هر چند مختلف فیه است لکن اشهر و اظهر صحت
این قول است چونکه مسائل مستنبطه از دلائل شرعیه اکثرش ظنی است اگرچه ماخوذ
از نصوص اصحاب عصمت باشند بعدم قطعیة غیر المتواتر من الاخبار وظنیة الدلالة وظنیة الترجیح
بین المتعارضات منها واختلاف وجوه الترجیح الواردة فی الاخبار واختلاف الافهام
فی فهم المعانی و اتباع مطلق ظن ممنوع نیست بلکه ظنون که بعد استفراغ وسع در نظر
در دلائل شرعیه بهم رسد حجت است کما ثبت فی محله ومن شاء التفصیل
فلیرجع الی ما کتبه جدی العلامة اعلی الله مقامه فی کتاب
اساس الاصول آری ظن حاصل از قیاس حنفی و استحسان که پسندیده و مرضی
اهل سنت است بلا خلاف عمل بر آن جائز نیست و هو المراد بالظن المذموم فی الاخبار

لا ظن المجتهد الحاصل من الادلة الشرعية و تقليد اموات بسبب اصل حرمت عمل بظن
جائز نیست و ظن مجتهد حی که عمل به آن برای مقلدان بالاجماع جائز است از آن
کلیه مستثنی است خرج ما اخرجه الدلیل و بقی الباقی علی حاله و بعضی استصحاباً تقلید میت را
جائز میدانند و کتب احادیث و فقه که از آن فقها احکام را استنباط می کنند در همه وقت
بکار است و بعد از آن ما متوجه به این نیستیم اگر تدارک احکام در میان نباشد استنباط احکام
چگونه می تواند شد لکن بمفاد حدیث رب حامل فقه الی من هو افقه منه و
خبر تدریه خیر من الف ترویه فقه و فهم معنی احادیث لازم است و این امر
هر کس را میسر نیست و ظاهر است که هر کس قابلیت فهم احادیث و استعداد ترجیح در میان
اخبار متعارضه و تنقید احادیث نمی دارد و در نشر الاحادیث برای جمیع مردم نفع است
اگرچه بواسطه فقها باشد عیب بس ذم قیاس از نصوص ثابت است و ممانعت از عمل
بر ظن نیز از کلام اعلام ثابت مثل محقق در معتبر فرموده اما قیاس پس بر آن اعتماد نیست زیرا چرا که
یقین بحکم آن نمی شود و عمل به آن عمل به ظن است که نهی از آن وارد شده و از مبادی الاصول
علامه علیه الرحمه نیز لائح می شود که قیاس و استحسان را جائز ندارد و مشکل تر از همه میت که اهل
بیت با وصف منع کردن از اصول بچیزها که ساحت مراتبشان از آن منزه است در کتب معتمده
خود روایت می کنند که در باب نظر از آن حیثیت جامع قیاس صحیح ثابت می شود چنانچه شیخ
حر عاملی علیه الرحمه در جلد آخر وسائل الشیعه از کتاب تحف العقول نقل فرموده که حضرت
ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بعد بسم الله نوشت که همه امور دین چهار قسم اند و از آنجمله

اجماع وقیاس اشمرده خلاصه اینکه بر اصولیین واخباریین هردو خصوصا بر اخباریین که قائل
بقطعی الصدور بودن اخبار اند اشکال وارد می شود وجواب شافی ارشاد شود الجواب
هرچند برای اخباریین بسبب ادعای قطعیت صدور اشکال است از این جهت که هر حدیثی
را قبول دارند واصولیین چون منکر قطعیت اند برای ایشان وسعتی است لکن احتمال تقیه
نزد هردو در ما یحتمل التقیة متطرق است وقیاس حنفی که آنرا تمثیل می نامند یعنی اجرای
حکم اصل بر فرع بسبب وصف جامع که آنرا علت مشترکه بظن خود قرار می دهند وعمل را
باستحسان نزد شیعیان بالاتفاق باطل است وان غیر قیاس منصوص العلة است وغیر قیاس
باولویت است که راجع بمفهوم لحن الخطاب است واز جمله دلالات لفظیه است وغیر
تنقیح المناط است که علت مستنبطه قطعی باشد واین قسم را اکثر اخباریین هم قبول دارند
بالجمله اختلاف معنی قیاس باعث اشتباه مردم نابلد می شود ودر احادیث مذمت قیاس
بمعنی اول واستحسان بسیار وارد شده است واگر حدیثی در تجویز قیاس وارد شده
باشد محمول بر تقیه یا شبه محمول بر معنی صحیح وقسم مجوز قیاس خواهد بود وعمل بظن
مطلقا ممنوع نیست ونستشهد بقوله سبحانه ان بعض الظن اثم ومراد از قول
او تعالی ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ظن فی اصول الدین وظنون
غیر معتبره مثل استحسان وقیاس رای است والا ظنون حاصله از شهادت عدلین ولذا اخبار
احاد واستنباطات از ظواهر قرآن ومنبعث از جهت دلالات لفظیه ظنیه وحقائق شرعیه
وعرفیه قطعا نزد ما معتبر است وقائم مقام علم واجماعیکه دخول قول معصوم در آن

لفو بدلا بتجو

معلوم باشد حجت است ودلیل علیه قوله صلوات الله علیه المجمع لا ریب فیه نه هر اجماع چنانکه اهل سنت گمان کرده اند

یج در صورت مرقومه اگر دو مجتهد در علم و ورع مساوی باشند و هر دو در وجوب و استحباب مختلف باشند مقلدین را اختیار است تقلید هر کسی که خواهند بکنند والا تقلید اورع اعلم لازم است قول بوجوب نماز جماعت اولی و استحباب نماز جماعت ثانیه روز جمعه در کمتر از فرسخ از نظر قاصر نگذشته بلکه دور نیست که خلاف اجماع مرکب باشد

ید سوال افیضوا علینا من الماء فیضا فنحن عطاش و انتم ورود هرگاه معلوم است که اصولی المذهب در اعمال احکام شرعیه جز اجتهاد و تقلید گزیری نیست و هر مجتهد را غیر عمل به اجتهاد خود و هر مقلد را غیر عمل بدون تقلید شان چاره نیست پس درین ایام بر غیر مجتهد را ضرور است که بفحوای فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون از انحضرت مستفتی شود بنا علیه محذوریکه مخطور خاطر فاطر گردیده بطور استفاده نه بطرز مناظره و نه اینکه نقص و ضعفی در اعتقاد راه یافته باشد بر علمای دین و فقهای کاملین عرض کرده می شود و آن اینست که مسئله وجوب تقلید بر غیر مجتهد از مسائل اصول است یا فروع بر تقدیر اول تعمق نظر و فکر در ایراد استدلال بر تحقیق وجوب و عدم آن بر کافه مکلفین واجب و لازم است یا محض بر من بلغ مرتبة الاجتهاد و اگر گفته شود که نظر و فکر بر غیر من بلغ مرتبة الاجتهاد هم واجب و لازم است کما کان علیه علماء القوم پس میگوییم که آن در صورتی است که اگر مسئله تجزی فی الاجتهاد متفق علیه باشد حالانکه مختلف فیه است پس باید که اول او در این مسئله اجتهاد نماید با آنکه مستلزم دور است چه جواز تجزی فی

الاجتهاد موقوف است بر اجتهاد او و اجتهاد او موقوف است بر تجزی فی الاجتهاد
و هم مستلزم فساد دیگر چه هرگاه نظرش در تجزی فی الاجتهاد مودی بامتناع یا عدم جواز تجزی
شد پس حال راه کار او که منحصر در جواز تجزی بود خراب خواهد گشت **ثانیا** بر فرض عدم استلزام
دور و فساد در صورت حصول ظن در رجحان تجزی فی الاجتهاد ناظر این مسئله مبحوث عنها
گردیده وقت رجحان بر وجوب تقلید مثل وجوب صلوة رجوع بتقلید یکی از مجتهدین نماید
و هرگاه در اصل مسئله تقلید اختلاف است که تقلید حی ایا نماید و یا بر تقلید میت که در حال
حیات او مقلد بوده باقی ماند و یا از سر نو مقلد یکی از اموات شود پس میگوییم که آیا در این
هنگام هم بر او اجتهاد واجب است یا تقلید **شق ثانی** منحصر در چهار صورت است
صورت **اول** اینکه تقلید حی نماید بتقلید حی پس لازم می آید توقف الشی علی نفسه
چه فرض است که جواز تقلید زید مثلا موقوف است بر تقلید قول زید و هل هذا الا توقف الشی
علی نفسه صورت **ثانی** اینکه تقلید میت باتباع قول میت نماید و هو مثل الاول فی توقف
الشی علی نفسه صورت **ثالث** اینکه تقلید قول حی باتباع قول میت نماید پس فرض
میکنیم که میت تقلید قول حی را واجب میداند و حی تقلید میت را پس ابطال الشی لنفسه
لازم می آید چه باید که این کس تقلید میت نماید با وجودیکه قولش بمنع راجح است
و **ایضا** فرض میکنیم که میت تقلید حی را منکر است پس تقلید او حرام باشد بتقلید میت
با وصف انکه واجب بود بحسب فرض صورت **رابع** اینکه اتباع قول میت بتقلید حی
نماید و کلام در ان مثل صورت ثالث چه فرض میکنیم میت منکر تقلید میت است پس

از مقلدین است یا از مجتهدین اگر از مجتهدین است پس هرگاه خود مکلف من حیث
الاجتهاد است آنچه که در تحقیق در آید همان را بکار بند شود و عمل نماید و اگر از مقلدین است
پس گفته می‌شود که در اینصورت آیا مقلد حی است یا میت است ابتدائاً و یا باقی علی تقلید

من قلده فما لم دلیل علی تقلید الاولین و دلیل علی تقلید الثالث
فی حیاته و علی بقائه فهو دلیلنا خواهم گفت که این قول بچند وجه
مرفوع است وجه اول باختیار شق اول بر این طریق که مجتهد را استفسار نکات
و استدراک مسائل از دیگر علما که از ان انکشاف حال اتفاق و اختلاف آرا
فیما بینهم گردد نیست بلکه من حیث رجحان عقلی استفسار این قبیل مسائل ضرورتی
ندارد و وجه دوم باختیار شق ثانی برین منوال که هرگاه مقلد را وقت تعلق تکالیف
شرعیه بشیاع و تواتر و شهرت بین الناس که جمله مقلدین مجتهد حی باشند مبرهن گردد
که اعمال و احکام شرعیه بدون اجتهاد و تقلید باطل است و تقلید غیر احیا غیر جائز
پس بنائاً علیه وقت فوت اجتهاد و حصول ان محبت جادهٔ تقلید اختیار کرده رجوع بقول
مجتهد حی خواهد نمود و مهنا لیس کذلک چرا که درینجا بنای کلام و مدار سوال مستفسر
بر ان تقدیر است که هرگاه مقلد انرا فقدان علم ان هر سه طریق وقت تعلق تکالیف
شرعیه خواه بعد فنای مجتهدی که مقلد او بوده باشد بهم رسد نه بر تقدیر فرض علم ان طرق
مذکوره وجه سوم بمنع حصر و شقین مذکورین بانکه اگر فرض کرده شود که سائل در باب
خود متحیر است یا هیچ مذهب ندارد و یا بر مذهب اخباریین بوده باشد و الحال هر مذهب

اصولیین گردیده یا الحال مکلف شده یا غافل بوده است یا اینکه قبل از این مرله
خطا رفت الحال توفیق ثواب رفیق او گردیده با این طریق جواب معارضه میتواند شد
فهمیکدام از این طریق در حق مجیب سمت جواز ندارد بلکه مجیب را باید که جواب شبهات
مذکوره دا آیته منهج شایسته بیان فرماید و این را نیز زیب تحریر نماید که آنچه در جواب
خواهد نوشت از قسم اجماعیات و ضروریات خواهد بود یا از قبیل اجتهادیات و بر تقدیر
ثانی وجه حجیت آنرا نیز مبتین سازد لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حیّ عن
بینة الحال باز آمدم بر سر مدعا که بعد ثبوت تقلید حکی باز اگر از اعلمیت که مساوات
شرط است از آن چه مراد است آیا اعلم من حیث الفعلیة یا من حیث القوة بر تقدیر
اول مجتهد مطلق و اعلم من حیث الفعلیة مساوی اند یا نه و در صورت مساوات تقلید
بکدام از آنها مختار بین العلماء الاخیار است یا ایها الاجلاء الکرام و
الفقهاء العظام علیکم ان تکشفوا الغطاء عن وجه هذا
الکلام باحسن النظام لیکون لنا و لکم ذریعة الی خیر الانام
صلوات الله علیه و اله علیهم السلام باسم سبحانه
جواب مخفی نماند که واجب بودن تقلید مجتهد حی جامع الشرائط اعم از اینکه
واجب مطلق باشد یا افضل فردی الواجب التخییری از مسائل ضروریه است
که محتاج نظر و اجتهاد نیست کما هو المنقول عن بعض الاعلام و اگر مکابری بجسارت
بر انکار نماید از روایات مستفیضه و اجماع محجوج میتواند شد و تشبث بدلیل متوقف نیست

بر مسلم بودن ان دلیل نزد خصم اری هرگاه دلیل از مسلمات او نباشد درایصورت
اثبات حجت دلیل بر مدعی لازم خواهد شد واما انکار بعض اخباریین از تقلید پس فقط تحاشی
از لفظ تقلید است والا فی الواقع منکر ان نیستند و مقلد را مستبصر میگویند و لا مشاحة
فی الاصطلاح هرگاه این اوانستی پس بدانکه چون همه ایرادات که در سوال مذکور اند
مبتنی بر نظری بودن این مسئله بود ند پس همین قدر برای دفع ان کافی و وافی
می تواند شد و از انچه بیان شد ظاهر می شود که تقلید مجتهد حی متوقف بر تقلید او میت
و نه بر تقلید دیگری از احیا و اموات بلکه از جمله ضروریات است که باجماع کافه علما
ثابت شده است قال فی اشارات الاصول قال فضلاء الاواخر
من اوجب الاخذ بالادلة ومنع التقلید وجعل العلماء
رواة یروون الادلة للعوام وینبغون لهم کیفیة الاستدلال
ومقدمات الادلة فقد انکر ضرورة الدین فضلا
عن المذهب وادعی خلاف البداهة واما تقلید میت پس
چون از مسائل اجتهادیه است بدون اجتهاد یا تقلید معتقد بجواز ان نمیتواند
شد اری هرگاه مکلف مقلد مجتهد میت باشد پس استمرار بالبعض از علما تقلید
او را واجب میدانند و هر چند این قول بغایت ضعیف است لاکن در انیصورت
تقلید مجتهد حی محتاج بنظر خواهد بود و چون بقای تکالیف شرعیه بالضرورة
ثابت است و برای احدی گزیری از امتثال نیست پس بر مکلف اطمینان

نفس خود بنظر اجتهاد اگر قادر بر آن باشد والا باستفاده از دیگری لازم است
و مسئله تجزی فی الاجتهاد که در آن بعضی کلام کرده اند موضوع بحث در آنجا اجتهاد
مصطلح است نه اجتهاد در اصول فانه لا اختلاف فیه و ظاهر است که این مسئله یا از
مسائل علم کلام است و یا از مسائل اصول فقه و علی التقدیرین قطع در آن در کار
است و مطلق استفاده از دیگری تقلید نیست و بالجمله انحصار سبیل استحصال مسائل
اصولیه است مکلف بآن طریق این مسئله را حاصل میتواند کرد اما سوال از اینکه مراد
از اعلم چیست پس مرجع الیه اینست که مجتهد مطلق بنسبت متجزی اعلم است و همچنین
کسیکه فقه مساوی داشته باشد از کسیکه فقه مساوی نداشته باشد اعلم خواهد بود
لکن هرگاه در دقت نظر و کمال خود از صاحب فقه مساوی افضل باشد در اینصورت
ترجیح آن برابر این محل کلام است هذا ثم سنح لی جواب آخر علی سبیل التنزل
وهو ان المسئلة علی تقدیر کونها نظریة ان قیل انها من
مسائل علم الکلام ولعله الاشبه لان تقلید الفقیه فی
الوقائع یرجع الی تقلید الائمة فحینئذ لا بد من استحصالها
من الادلة المفیدة للیقین لا من جهة التقلید او الظن
و التخمین ومن لم یستنبط فی ذلک وعجز عن حمل اعبائها فلیرجع
الی من یهدیه سواء السبیل ولا یکون رجوعه الیه
تقلیدا بل استحصالا للدلیل وبعد اطمینان القلب وضوح

المحجة بجعله بينه وبين الرّب تعالى شانه حجة ورجوعه الى
الصريح كالنظر فيما يتوقف اثباته عليه وهو واجب عقلا
كما هو مذهبنا معاشر الامامية لم يخالفنا فيه الا الاشعرية
فلزمهم ادحاض حجج الحجج وافحام الانبياء عليهم السلام
وان قيل انها من مسائل اصول الفقه اذ امتثال احكام الله
تعالى بالنسبة الى المقلد متوقف عليها فهي مقدمة
للواجب المطلق فالجواب ما مرّ من الجواب وان ادعي
انها من المسائل الفقهيّة فهذا وان كان في غاية البعد
وخلاف الظاهر لكن يمكن التخلص بنحو ما مر على هذا التقدير
ايضا بان نقول لا مدخل للتقليد حينئذٍ ولا للاجتهاد
المصطلح ويحصل تلك الايرادات دليلا على ذلك فلا
بد من النظر ان استطاع اليه سبيلا والا اخذ من
غيره ما ينتهض له بحسب زعمه حجة ودليلا والا لزم
سقوط التكليف او جواز استحصال المسائل الفقهية
من الادلة التفصيلية المقلدة وكلا الامرين باطلان
بالضرورة من الدين هذا ما جرى عليه القلم بالارتجال
حين توزّع البال وتشتت الحال وكثرة الاشتغال ومن نوا

اثرت الاجمال وبذلك اعتذر عن المستفتی الالمعی
حرسه الله المتعال

باب ما یتعلق بالطهارة

ا هرگاه معلوم بوده باشد که مباشر نجاستی کرد ران اختلاف است تقلید مجتهدی میکند که او فتوی بطهارت می دہد و اینکس مقلد دیگریست که او حکم بنجاست می کند پس درین صورت در مطهر بودن غیبت اینکس اشکال است و ہمچنین ہرگاه نداند که نزد مباشر نجاست ثابت است یا نه آری اگر علم باستعمال مطهر بهم رسد اگرچه از قرائن بوده باشد لاجرم حکم بطهارت می کند و محتمل است که مطلقا حکم بطهارت جائز بوده باشد چنانکه جاری بودن سیرت مسلمین بر آن محتمل است ب حکمی که از دلیل واجب الاتباع حاصل شود بمنزله متیقن ست پس مثل اینکه قول ذی الید معتبر است داخل در متیقن خواهد شد اگرچه مفید یقین نبوده باشد ج اگر کسی تبرعاً کفن میتی داده باشد مطالبه ثمن از ورثه نمی تواند کرد بلکه از متروکه عوض گرفتن هم محل اشکال است د هرگاه زن استحاضه کثیره داشته باشد و کسوف بشود و وقت فرایض یومیه داخل نشده باشد پس اگر وقت وسعت داشته باشد احوط آنست که غسل و وضو کرده نماز را بجا بیارد و اگر مهلت غسل نبوده باشد احوط آنست که بدل غسل تیمم بکند و همین است حکم دیگر آیات ه فتاوی اصحاب رضوان الله علیهم و روایات در تحدید قبر تا ترقوه مطلق است تخصیص بطفل و غیر طفل ندارد و محتمل است که مراد از ترقوه ترقوه میت بوده باشد لکن رعایت عدم ظهور بوی او واجب است پس اگر در صورت ترقوه خوف ظاهر شدن بو بوده باشد این قدر عمق قبر

که بوظاهر نشود واجب خواهد شد **و** هرگاه میتی را بدون غسل دفن کرده باشند پس اگر
مثله شده باشد نبش جایز نیست والا مسئله محل اشکال است لکن دور نیست که احتیاطا ترک
نبش بوده باشد **ز** هرگاه بعض جنین بیرون آید دون بعض و جنین یا مادرش یا هر دو بمیرند
پس اگر ممکن باشد جنین را بیرون آوردن بیرون آورده غسل و کفن هر دو جدا جدا بکنند
والا غسل مادر و غسل عضو خارج جنین ظاهرا کافی است **ح** تخته که بر آن میت را
طهارت میدهند بتبعیت طهارت میت ظاهرا پاک می شود **ط** هرگاه تمام بدن نجس
باشد و تطهیر بعض خواهد پس اگر عضو نجس را برداشته آب بریزد بلا دغدغه پاک می شود
ی اگر کسی بعد غیبت اقرار ببقای خود بنجاست بکند پس در مطهر بودن غیبت
او اگرچه مشروط بالطهارة را بجا آرد اشکال است و احوط بلکه لازم اجتناب از سور او است
یا اگر آب بجمیع اجزای شسته شده اندرون دهن از مضمضه برسد ظاهرا کافیست
پس بعد تطهیر اگر جزوی خارج بشود طاهر خواهد بود **یب** هرگاه رطوبت این قدر
باشد که هر دو طرف ثوب ظاهر و باطن آن نجس شود و رطوبت متعدی ببدن شود
البته بدن هم نجس خواهد شد والا فلا **یج** هرگاه چرم را از مسلم بگیرند و یقین بهم نرسد
که او از مشرک گرفته پاک است و پشم و مو که از مسلمان بگیرند پاک است و در آن نماز
میتوان گذارد و اگر از مشرک بگیرند نیز پاک است پس اگر معلوم شود که از مأکول اللحم است
نماز نیز در آن میتوان کرد و اگر مجهول باشد نماز در آنجا جایز نخواهد بود و حکم کلیه
از این مستفاد میشود حکم جامه ابریشمی اگر از مسلم بگیرند یا از مشرک یکی است **ید**

احوط آنست که تطهیر سقف مسجد و جانب خارج دیوار مسجد را لازم دانند **یه**
جای که ناظر محرم نبوده باشد کشف عورت جائز است لکن هرگاه ایمن از وقوع
نظر او بر عورتین مظنون بوده باشد پس اجتناب نمایند خصوصا هرگاه علم عادی بهم رسد
یو تنجیس مشرکین اجماعی است و نصوص کثیره بران دلالت می کند خبری که در خصوص
عدم نجاست عینی مشرکین از نظر گذشته و اگر وارد شده باشد بجهت موافقت
عامه و معارضه با احادیث دیگر محمول بر تقیه خواهد بود و حجیت اجماع قطعی که بر نجاست
مشرکین واقع است مختلف فیه نمی تواند شد با آنکه در این مسئله مستند محض اجماع نیست
بلکه نصوص نیز بر آن دلالت دارد پس وجهی برای عدم تنجیس مشرکین متوهم نمی شود
و لفظ طعام در آیه طعام الذین اوتوا الکتاب اگرچه مطلق است لکن دلائل دیگر
تخصیص آن می کند و تجزی فی الاجتهاد در حق شخصی روا است که جامع شرائط
اجتهاد باشد و استنباط مسئله از دلائل کتاب سنت تواند نمود و هر کس را جائز نیست
که موافق رای خود حکم کند **یز** هرگاه از قرائن علم عادی بهم رسد که مشرک شیر یا پنیر
از دست خود ساخته است و دست او برطوبت با آن رسیده است پس خوردن
آن جائز نخواهد بود **یح** هرگاه موم نجس بشود پس اگر دهنیت داشته باشد که مانع
وصول آب باشد پاک نمیتواند شد و الا پاک خواهد شد **یط** **س** چه ارشاد می شود
اندر این صورت که دو کس در معرکه مجروح گشتند تجویز ڈاکتر یکی مشرف بر هلاک بود
و دیگر اصلاح پذیر پس شل دست مشرف هلاکت را قطع نموده بدست دیگر ملصق

نموده شد پس انگلیس این دست غیر که با والصاق یافته طهارت و صلوة وغیرهما میتوان کرد یا نه و اگر کسی دیگر او را مس نماید یا خود انگلیس او را مس سازد غسل مس میت بر او واجب خواهد شد یا نه ج در صورت مرقومه اگر مشقت شدید لازم نیاید و حلول روح نشده باشد این شخص دست غیر را جدا نموده بعد طهارت نماز میخواند و الا بهین دست نماز وغیره بجا می آرد و بمس آن قبل الصاق بر اس طهارت عضو ماس اگر برطوبت مس کرده باشد غسل مس میت لازم خواهد بود و بعد الصاق و حلول روح جسم ثانی در ان طهارت و غسل هیچ یک بر ماس ظاهر الا لازم نخواهد شد در غسل و وضو شستن آن به نیت قربت لازم دانند ك حمل فعل مسلم بر صحت اگر چه از مسلمات است لکن در ماده خاص فعل مخصوص پس حکم بصحت متوقف است بر علم بمباشر شدن او بآن فعل بخصوص و صدور او از ان چه ظاهر است که بدون تحقق موضوع حکم بصحت نمی تواند شد بالجمله عموم حکم صحت نسبت بهر فعل او که متحقق الصدور باشد مسلم است نه نسبت بهر فعلی که محتمل الصدور باشد قال الفاضل المعاصر رحمه الله فی اشارات الاصول الاصل فی تصرفات المسلم الصحة والمعنی منه ان ما تحقق صحیحه عن فاسده فی الواقع ولم یعلم ان المحصل من ایهما حمل علی الصحیح اذا صدر عن المسلم لا ان الاصل فی التصرفات بمجردها الصحة فالاصل فی الذبح والبیع والبلد وامثاله عدم حتی یثبت حصوله و فی صحة حل دت کما

تصرف عدمها الی ان یثبت و اما فیما صدر عن مسلم من
تصرف ومعاملة مع احتماله الوجهین فالاصل فیه الصحة
وهو اجماعی ومن قطعیات الشریعة والاستقرائیات
القطعیة هرگاه این را دانستی پس بدانکه استعمال مطهر همچنین ازالهٔ عین نجاست
اعم است از اینکه لاجل التطهیر باشد چنانکه مشاهد است و متعارف که گاهی مقصود فقط
ازالهٔ عین نجاست از آب می باشد و تطهیر شرعی مقصود نمی باشد بلکه عدم آن مقصود
می باشد چنانکه هرگاه خون از جسم بیرون می آید انگشت را از آب تر کرده بر آن
می مالند تا عین نجاست زایل بشود و بعد آن بنهج شرعی طاهر می کنند و این هم
باید دانست که بر قول مسلم هر چند موثق باشد تا وقتیکه مفید یقین یا ظن علی اختلاف
القولین نباشد در باب تطهیر اعتماد نمی تواند شد و هرگاه از تمهید این مقدمات
فارغ شدیم پس میگوئیم که در ما نحن فیه اگر از قراین و امارات خارجیه علم بمباشرت گاذر مسلم
بر تطهیر ثابت شود فلا نزاع اذ ذاک فی حمل فعله علی الصحة و همچنین اگر ثابت شود که لا عن
قصد تطهیر واقع شده و الا مجرد آوردن گاذر پارچه را بعد دور کردن اوساخ
بدون قرائن خارجیه علم بتحقق موضوع نمیتواند شد منتهای امر این است که علم
بتحقق استعمال مطهر بهم رسد و این فعل او حمل بر صحت بشود باین معنی که تصرف
بر وجه حرام نکرده چه ثابت فقط استعمال مطهر است که اعم است از تطهیر و صحت
نسبت بآن همین است که استعمال بوجهی نشده که مستلزم فعل محرم باشد پس چنانکه

هرگاه کسی ببیند کسی را که تصرف در مال غیر می کند حکم بمبیع بودن یا موهوب بودن
و مانند آن نمی تواند کرد بلکه همین تصرف او را فعل او قرار می دهد و او را محمول بر صحت
کند باین معنی که این تصرف او در آن بر وجه حرام نشده است اعم از اینکه تصرف
در آن بر وجه اذن واقع شده است یا بجهت انتقال او در ملک همین است حال
ما نحن فیه بلا فرق فی ذلک امر تطهیر و عدم تطهیر را چنانکه بعض گمان کرده انتظار را
دخلی نیست چه اگر این فعل یعنی استعمال المطهر مع عدم بقای عین النجاسة عین تطهیر
قرار داده شود پس اگر مطلع بر نجاست هم نباشد وقوع تطهیر متحقق خواهد شد لدعوی
الاتحاد بین الامرین و اگر کسی بگوید که در فعل عمد حمل بر صحت مسلم است نه در غیر عمد
گفته خواهد شد که تخصیص قاعده حمل فعل مسلم بر صحت بافعال اختیاریه هر چند اقرب بصواب
است لکن قصد تطهیر در صورت عدم علم هم احتیاطا متحقق می تواند شد پس اگر امکان
تحقق را مستلزم تحقق دانند در هر دو شق حکم بوقوع طهارت بدهند و اگر کسی بگوید بلغ
که چون غالب افعال باهم متماثل اند بلکه فعلی متصور است که مضاهی و مماثل آن فعل
دیگر نباشد و در آن احتمال دیگر متطرق نباشد پس علم بتحقق موضوع بالتشخیص
والتعیین متعذر است و در اینصورت لازم می آید که فعلی از افعال مسلمین بسبب عدم
علم بتحقق آن محکوم بصحت نشود پس دفع این توهم باین نهج میتواند شد که اشتراک
در صحیح و فاسد مضر نیست بلکه تحقق اشتراک و متمیز بودن صحیح آن از فاسد فی نفس الامر
در حکم بصحت درکار است آری تحقق اصل فعل اعم از اینکه فی نفس الامر صحیح باشد

یا فاسد در کار است و علم بتحقق گاهی از امارات و قرائن خارجیه می شود و چون قرائن
نسبت باختلاف اشخاص و اوقات مختلف می شوند پس حکم هم مختلف خواهد شد و کل
مُیَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ و گاهی از دلیل ثابت می شود تحقق موضوع چنانکه در ذبیحه
می توان گفت که چون قطع حلقوم و مری و اوداج ثابت و متحقق است پس این فعل او
بحسب کلیه و قاعده مطرده باید که محمول بر صحت بشود و چون قتل حیوان ماکول اللحم
بدون ذبح جائز نیست لابد است که فعل او یعنی قطع اوداج ذبح قرار داده شود
پس از همین کلیه ذبح متحقق خواهد شد و بعد تحقق ذبح از همین کلیه وقوع ذبح بنهج شرعی
ثابت خواهد شد و از قرائن هم در این جا علم بتحقق موضوع حاصل میتواند شد چه قطع حلقوم
ذبیحه برای غرض دیگر غیر ذبح در این بلاد از مسلم معهود و متعارف نیست و از همین جاست
که اگر کسی ببیند مسلمی را که حلقوم ذبیحه را قطع میکند بلا تکلف میگوید که ذبح میکند بخلاف گاذریه غالباً
پارچه را با دبرای ازاله و ساخ می دهند نه برای تطهیر شرعی و از همین جاست که هر کسی
که او را مشتغل بکار او می بیند می گوید که پارچه را از چرک صاف میکند و کسی نمی گوید
که پاک میکند آری اگر از قرائن در اینجا هم طهارت ثابت بشود چنانکه در این بلاد شایع
است که در نهر می شویند یا امتثال امر نسبت بگاذر متیقن باشد یا قول او موجب علم
یا ظن بشود علی اختلاف القولین پس این امر از موضوع بحث خارج است چه مبحوث عنه آنست
که همه امارات و قرائن خارجیه مفقود باشند و معذلک اگر کسی افیما بین خود و خدا علم
بتحقق تطهیر بهم رسد پس نسبت باو در اجرای حکم صحت اشکالی نیست و آنچه جناب

علیین مکان اعلی الله رتبته فی فرادیس الجنان در روضه وغیره نوشته اند مبتنی بر حصول علم بتحقق موضوع است از قرائن کما سمعناه مذاکرة عنه رضوان الله علیه مراراً واگر کسی توهم بکند که هرگاه ازالهٔ نجاست واستعمال مطهر عام قرار داده شد از تطهیر پس تطهیر ازالهٔ خبث بنهج شرعی چه چیز است اگر فارق قصد است پس در ازالهٔ خبث قصد اجماعاً معتبر نیست گفته خواهد شد در میان تطهر وتطهیر یعنی پاک شدن وپاک کردن فرق است وموضوع البحث هنا هو التطهیر لانه فعل المکلف ولا بد فیه من تحقق القصد پس اگر بگویند که در اینصورت چگونه می تواند شد که علم بهم رسد بتحقق قصد ولا یعلم الضمائر الا هو علاوه بر این فرق در میان تطهیر شرعی اعم از صحیح وفاسد ودر میان ازالهٔ خبث واستعمال مطهر چیست وماده افتراق کدام است در جواب گفته خواهد شد که غالبا بنای احکام شرعیه وعرفیه بر ظاهر است پس چنانکه در عدالت شرعیه مدار کار بر ظاهر است لتعذر الاطلاع علی السرائر همچنین در این جا هم علاوه اینکه از قرائن هم علم بتحقق قصد حاصل میتواند شد چنانکه عرف شاهد است که هرگاه کسی استعمال آب میکند گاهی گویند چرک دفع میکند بسبب قیام قرینه بر آن وگاهی می گویند که مشغول طهارت خبثیه است هرگاه قرینه آن می یابند وگاهی حکم می نمایند که طهارت حدثیه بجا می آرد بسبب دلالت امارتی بر آن با وصفیکه نیت در آن معتبر است ودر میان همه این امور فرق کنند ویکی را مستلزم دیگری نمی دانند ونه شرعاً استلزام متحقق است وتحقق تطهیر چنانکه دانستی متوقف بر قصد است ودر ما سبق بیان شد که ازالهٔ خبث گاهی بقصد عدم تطهیر می شود پس همان

مثال برای تحقق ماده افتراق کافیست و اما بیان این امر که از وقوع معامله اجاره
چرا حکم بصحت می شود پس سببش این است که چون مطالبه اجرت وگرفتن بدون بجاآوردن
کار نمی تواند شد پس گرفتن اجرت که فعل شخص معلوم است باید که حسب الکلیه محمول بر صحت
بشود و صحیح نخواهد شد تا وقتیکه آن فعل بجا نیارد پس گرفتن اجرت کاشف از بجاآوردن
آن کار خواهد شد و هرگاه مدت هم در اجاره معین نموده شود پس چون بر او واجب است
که در آن مدت مشتغل بآن کار بشود پس اقتضای مدت دلیل دیگر بر اشتغال او خواهد بود
و این هم مکرر معلوم شده که حیله منحصر در همین استیجار و ایقاع معامله اجاره نیست ممکن است
که احتیاط بوجه دیگر بعمل آید چنانکه محتمل است که از دلیل دیگر غیر این قاعده در مانحن
فیه حکم بطهارت بدهند مثل اینکه او ذی الید قرار داده شود چنانکه از کلام بعض اعلام
مفهوم میشود قول ذی الید در طهارت و نجاست معتبر است لکن این قول هم
بگمان خیف ضعیف است و بالجمله تا حال دلیلی که معتمد علیه باشد در اثبات تطهیر مرا
ثابت نشده بلکه از استصحاب و روایات مستفیضه داله بر عدم نقض یقین مگر بیقین
بقای حکم نجاست مستفاد می شود و بعض علما نظر بهمین وجوه منحصر می دانند تطهیر را در صورت
تحقق یقین حتی اینکه قول عادل موثق را از پایه اعتبار ساقط می دانند و بعضی
نظر بهمین قاعده مذکوره بسیار وسعت کرده اند و مبالغه بسیار در ثبوت و اثبات
آن کرده اند لکن ظاهر است که هرگاه علم بتحقق موضوع نباشد این قاعده جاری
نمی تواند شد چنانکه در مانحن فیه است کما صرح به بعض الاعلام و بعضی مانحن فیه را

در این کلیه داخل می دانند لکن بعد دقت نظر رجوع کلام ایشان بطرف قرائن خارجیه
میشود ولا مشاحة والله سبحانه هو العالم **کا سوال** ظرف گلی که از گل نجس ساخته
باشد بعد طبخ آن آب قلیل دران داخل شده انقدر ماندکه در اجزای باطنیه ان نافذ
شد پس اگر ظرف مذکور را بآب مسطوره در آب کثیر فرو برند درا اینصورت ظاهر و باطن ظرف
مع آن آب که در آن بوده طاهر خواهد شد یا نه **جواب** درا اینصورت اگر یقین
نفوذ آب کثیر تا باطن باشد باطن هم طاهر خواهد شد والا بعد خشک کردن ظرف انرا
در آب کثیر به نهند تا زمانیکه یقین نفوذ آب حاصل شود **کب سوال** ظرف گلی
که از گل نجس ساخته شده بعد طبخ آن چون آب قلیل در آن داخل کرده بگذارند
تا بجمیع اجزای باطنیه آن نفوذ کند بعد ازان انرا انداخته دو بار بهمین طور بعمل آرند
درا اینصورت ظاهر و باطن ظرف مذکور همه پاک خواهد شد یا طهارت باطنی آن از آب
قلیل ممکن نیست **جواب** در صورت مرقومه از کلام بعضی اعلام مفهوم میشود که ظاهر
و باطن ظرف پاک خواهد شد لکن طهارت باطن خالی از اشکال بزعم احقر نیست
پس احوط آنست که در آب کثیر بگذرانند تا ظاهر و باطن بلا دغدغه بعد نفوذ آب
طاهر شود **کج س** صدور حدث در اثناء افعال مستحبه وضو موجب اعاده هست یا نه
جواب اعاده ثابت نیست و اگر بکند بهتر است **کد سوال** منکر امامت
کافر است یا نه و علی الثانی منکرین امامت حضرت امیر هم کافر باشند و علی الاول
درباره محمد بن حنفیه و مختار ابن ابی عبیده و عبدالله افطح و جعفر بن علی نقی وغیرهم

چه حکم میشود آیا اینها منکر امامت ائمه زمان خود بودند کما هو مزعوم النواصب یا نه **جواب**
منکر امامت هرگاه بهمان حال بمیرد در آخرت مخلد فی النار است ولات حین مناص
پس اینها و کفار بحسب آخرت در یک حکم باشند و در دار دنیا بحسب ظاهر محکوم باسلام
واگر تائب شود و توبه او مقرون باخلاص باشد پس محکوم بحکم ایمان و ناجی از نیران خواهد بود
وائمه رجال مذکورین کسانیکه تائب شده اند ناجی و ممدوح اند که محمد بن حنفیه و جعفر
بن علی **سوال** میت را موافق احیاناً بزمین بسپارند بمدت معینه
جهت نقل جنازه بجای دیگر آیا این تفویض اصلی دارد یا نه و اگر اصلی دارد قیاس
بر این تفویض مجروح عوام بماهتاب میکنند اینهم روا است یا نه **جواب** اصل این
قسم سپردن خواه بزمین بسپارند و خواه بماهتاب و مانند آن شرعاً اصلی ندارد و اگر
این چیزها را ذوی العقول موثر دانند این افعال روا نخواهد بود **سوال** قائل بنجاست
مسوخ البته جمیع رطوبات آنرا نجس میگوید و قائل بطهارت مسوخ آنرا نجس نمیداند
لکن چونکه در حال نماز از فضلات حیوان غیر ماکول اجتناب لازم است از رطوبات
آن اجتناب خواهد کرد و قول آخیر اقرب بصواب است **سوال** ذبح حیواناتیکه
که تذکیه بر آن شرعاً واقع میشود مطهر گوشت و پوست آنست اگرچه ماکول اللحم نباشد
مثل سباع که شهید علیه الرحمه نفی خلاف کرده است در وقوع تذکیه بر آن و مثل
مسوخ که نجس العین نباشد و مثل حشرات که در باطن زمین مساکن میباشند و در این
هر دو قسم در میان علمای ما رضوان الله علیهم خلاف واقع است و بر کلب و خنزیر

واّدمی تذکیه واقع نمی شود اجماعا **کے سوال** در پارچه آمد چین و لندن بے شوب نماز جایز است یا نه بلکه مقطوع است که مشرکین چین و نصاری انرا برطوبت منس کرده اند علی الخصوص جهت که بی رطوبت مطبوع شدنش ناممکن است **جواب** بدون علم بنجاست حکم بنجاست نمیتوان کرد و شهادت بر غیر محصور غیر مسموع **کط سوال** در من لایحضره الفقیه مسطور است سئل الصادق عن جلود المیتة یجعل فیها اللبن والماء والسمن ماتری فیه فقال لا باس بان تجعل فیها ماشئت من ماء او لبن او سمن وتتوضاء منه وتشرب ولاکن لا تصلّ فیها انتهی شرح این حدیث مع ما له وما علیه ارشاد شود **جواب** اخبار کثیره معارض این روایت وارد شده پس این روایت ماول یا مطروح است اخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه در لوامع شرح من لایحضره الفقیه می فرمایند این خبر را ندیده ام در کتابی بغیر از این کتاب ظاهرا چون این خبر بنابر تقیه وارد شده است بقرینه آنکه از رای آنحضرت سوال کرده و سنیان این نحو گفتگو با حضرات میکردند علما در کتب خود نیاورده اند واحادیث بسیار وارد شده است که دلالت بر نجاست حیوان میته صاحب نفس سائله میکند وبعضی گذشت پس ناچار است حمل ان بر میته سوسمار چون مدار اعراب بر انست وآب و روغن و شیر در ان میکنند و بنده دیده است بسیار بلکه کم است که در غیر آن کنند واگر بر تقیه وارد شده باشد نیز ظاهرا فقره حضرت همین باشد ونهی که از نماز وارد شده است بر سبیل استحباب است

باب ما یتعلق بالصلوٰة اعلی الاظهر قنوت مستحب است **ب** قول بجواز

اقتصار بتسبیحات اربع خالی از قوت نیست ج صلوة اعرابی دو رکعت است
اول دو رکعت بجا بیارد و بعد ان هشت رکعت بدو سلام د هرگاه در عمل اخیرین شک
بکند و یک طرف بگمان او راجح باشد عمل برظن میکند علی الاشهر الاظهر و اگر مظنون
اقل بوده باشد پس احتیاج رکعت احتیاط نیست و اگر جانب اکثر راجح بوده باشد
پس اگر احتیاطا رکعت احتیاط هم بجا بیارد احوط خواهد بود هرچند وجوب ثابت نیست
و ظاهر از ظن و مراد لیین هم معتبر است و همچنین در هر فریضه ثنائیه و ثلاثیه ه هرگاه
کثیر الشک بوده باشد التفات بطرف شک خود نمیکند اتفاقا و علی الظاهر من الفتاوی
کما هو ظاهر بعض الصحاح مراد از عدم التفات بنا کردن بر وقوع مشکوک فیه است
آری این وقتی است که هرگاه بنا بر وقوع مستلزم فسادی نبوده باشد پس اگر کثیر الشک
شک کند در چهار و پنج درین صورت بنا بر اقل میگذارد علی الاظهر و ظاهر انست
که هرگاه سجده بر چیزی صادق آید کافی است و احوط انست که از مقدار درهم کمتر نباشد
ز محل سجده سهو علی الاشهر بعد تسلیم است ح هرگاه امر دایر باشد در میان اینکه
یا نماز را دست بسته قائما بجا بیارد و سجده بر ما لا یصح علیه السجود بکند یا نماز را نشسته
بجا بیارد و دست بسته نباشد و سجده بر ما یصح علیه السجود بکند پس احوط انست که بهر دو طریق
نماز را بجا بیارد و هرگاه وقت مضیق باشد دور نیست که رعایت قیام لازم باشد
و احوط انست که اعاده هم نماید ط آنچه معلوم باشد که قطعا داخل مسجد مدینه است
در ان بین القصر و الاتمام اختیار دارد و آنچه مشکوک بوده باشد در ان قصر ظاهرا

لازم است ی از اطلاقات روایات و کلام فقهاء رضوان الله علیهم جواز ایتمام مفترض بمفترض مستفاد میشود اگرچه صلوٰة امام و ماموم در جهر و اخفات مختلف بوده باشد یا قصد مسافت در قصر معتبر است پس هرگاه بطلب اسب برود اگرچه از مسافت قصر زائد برود قصر نمیکند یب هرگاه اذان مسموع نشود و خانهای شهر دیده شوند یا بالعکس پس بنابر مذهب جمعی قصر میکند و اگر جمع بین القصر و الاتمام بکند دور نیست که احوط بوده باشد یج در بلاد متسع بنابر مشهور در حد ترخص عدم سماع اذان محله که در آن می باشد و خفای بیوت آن محله معتبر است و احوط آنست که در میان قصر و اتمام جمع بکند ید هرگاه مسافر قریب بلد خود برسد و عمداً داخل شهر نشود و در قریهای متقاربه بماند پس احوط آنست که درینصورت بین القصر و الاتمام جمع بکند یه میل علی الاشهر چهار هزار ذراع میشود و ذراع بست و چهار اصبع است و همین قدر مقدار مد بصر در ارض مستوی برای البصر نوشته اند یو احوط آنست که مرد از عقص شعر راس در حال صلوٰة اجتناب بکند مفتول باشد یا مشد و دار ریسمان وغیره باشد یا فقط مو ها را پیچیده باشد خواه در وسط سر به پیچد و خواه پشت سر بلکه در مقدم سرهم نه پیچد و از پیچیدن بعض موها را هم اجتناب بکند یز قرات قران شریف بنابر مشهور بهر یک از قراءت قراء سبعه که بکند صحیح است و همچنین حکم اعراب است و مفتوح خواندن لام و ارجلکم هم منافی مذهب امامیه نیست و بهتر آنست که بقراءت عاصم بخواند و احوط آنست که بقراءات ابوجعفر و خلف و یعقوب نخواند یح اگرچه مسافر بداند که در وقت نماز

بعد فوت وقت فضیلت بجا نخواهد رسید لکن دور نیست که مسارعت در بجا آوردن
نماز افضل باشد **یط** هرگاه در بلده اراده اقامت عشره نماید و بعد ترخّص تردد
پس دور نیست که جمع بین القصر والاتمام احوط باشد **ک** هرگاه کسی بعد اقامت
عشره در جائی اراده سفر بکند و عزم اقامت عشره در اثنای راه که کم از هشت فرسخ
بوده باشد داشته باشد بنابر مذهب جمعی قصر میکند و اگر جمع بین القصر والاتمام
نماید در نیت کم احوط باشد **کا** هرگاه سهواً مسافر نماز را تمام بکند در وقت
اعاده میکند و هرگاه خارج وقت متذکر بشود پس بنابر مشهور اعاده نمی کند و این
قول هر چند قوت دارد لکن اگر اعاده بکند احوط بوده باشد **کب** هرگاه مریض
قادر بر قیام نباشد و از طهارت مائیه خوف تضرر داشته باشد پس اگر عذر مرجو الزوال
نباشد بلا دغدغه قضا یومیه را نشسته از تیمم بجا میتواند آورد و اگر امید زوال عذر داشته
باشد پس چند از عمومات اکثر فتاوی جواز مستفاد میشود لکن مسئله خالی از اشکال نیست
کج ظاهر اقوال باستحباب و افضلیت تسبیح مطلقا امام باشد یا منفرد قوت دارد
کد هرگاه قبل تحقق سجود متذکر شود که رکوع نکرده است پس هرگاه بقصد
سجده منحنی شده است علی الاشهر راست میشود و رکوع میکند و بعد آن سجده ها
میکند و هرگاه نسیان بعد وصول بحد رکوع عارض شود پس جمعی گفته اند که منحنیا
راست میشود تا بحد رکوع برسد و بعضی گفته اند که راست می ایستد و رکوع میکند
و بزعم کمینه مسئله محل اشکال است و احوط آنست که برای رکوع برگردد و نماز را

تمام بکند و بعد فراغ اعاده نماز لازم داند و بعضی علما فرموده اند که مراد فقها
رضوان الله علیهم از حد رکوع حدیست که هرگاه مصلی متجاوز از ان حد بشود اسم
راکع صادق آید و در این صورت اشبه آنست که راست بایستد و رکوع بکند
و احوط آنست که اعاده هم بکند ۵ هرگاه غیر عارف ایمان آرد علی الاشهر الاظهر
اعاده آنچه نماز ها موافق مذهب خود بنهج صحیح بجا آورده است نمی کند کو در نسبت
که نیت شرط صحت نماز بوده باشد کذا از عمر بن حنظله منقول است که او سوال کرد
از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام پس عرض کرد که ما زوال شمس را می شناسیم بنهار
پس چگونه بشناسیم وقت شب آنحضرت فرمود برای شب زوال است مثل زوال
شمس عمر عرض کرد پس بکدام چیز بشناسیم فرمود از انحدار نجوم شیخ شهید علیه الرحمه
در ذکری فرموده است که ظاهر امر از انحدار نجوم نجوم طالعه نزد غروب آفتاب است
و ظاهرا همین احتمال را جناب علیین مکان اعلی الله درجته فی فرادیس الجنان و اکثر
علمای محققین از متاخرین مثل ملا محسن کاشانی و جناب آقا باقر بهبهانی رحمة الله علیه
ترجیح داده اند و بعضی از علما فرموده اند که این کلیه نیست که هر کوکب وقت غروب آفتاب
طالع شود بعد نصف شب از دائره نصف النهار منحدر شود بلکه موافقت قوس نهار کوکب
از قوس لیل شمس معتبر است و الا در آفاق مائله باعتبار قرب معدل النهار و بعد آن
و قرب کوکب و بعد آن از ان اختلاف فاحش بشود و گاه است که بعضی کواکب
در اواسط معموره به نصف النهار میرسند قبل از نصف شب به قدر دو ساعت تخمینا

مثل شعرای یمانیه و بعض کواکب تقریباً بعد نصف شب بقدر یکساعت و نصف مثل سماک رامح پس لابد است انا این اعتبار بافق خط استوا که منصف مدارات همه کواکب است انتهی و ممکن است که گفته شود که مراد از انحدار کواکبی است که وقت غروب شمس طالع میشوند از نصف قوس النهار آنها لکن حق اینست که حمل این روایت بر همه این محملات نظر بعموم تکلیف خالی از استبعاد نیست پس بهتر اینست که گفته شود که مراد از نجوم اکثر نجوم اند و شکی نیست که انحدار اکثر نجوم مبیّن نمی شود مگر بعد نصف شب پس لاجرم از تحقق آن انتصاف شب متحقق خواهد شد تفصیل این اجمال اینست که کواکب که اول شب مشاهد و محسوس میشوند از دو حال بیرون نیست یا قریب غروب آفتاب طالع شده اند خواه متصل بغروب طالع شده اند خواه اندک بعد و خواه اندک قبل یا قبل غروب بزمان معتد به و چون نسبت بعامهٔ خلق اول وقت انحدار معلوم نمیشود تا وقتیکه انحدار مبیّن نشود پس کواکبی که قبل غروب طالع شده اند اکثر آنها بلکه همه وقت انتصاف شب منحدر خواهند شد و همچنین کواکبی که قریب بغروب طالع شده اند هرگاه قوس نهار کوکب بقدر قوس لیل شمس بوده باشد یا کمتر از آن اری کواکبی که قوس نهار آنها زیاد از قوس لیل شمس بوده باشد و طالع شده باشند وقت غروب آنها دایره نصف النهار بعد از ثانی از انتصاف خواهند رسید پس از آنچه گفتیم متبین شد که هرگاه مکلف به بیند کواکب را اول شب و بعد آن او را علم بهم رسد که اکثر کواکبی که دیده است منحدر شده اند البته ظن زوال بلکه جزم بآن حاصل خواهد شد و ظاهر این احتمال که بخاطر نا قاصر خطور کرده نظر بعموم تکلیف

از دیگر محتملات ترجیح دارد و نماز عشا البته درین وقت به نیت ادا بنا بر قول اشهر که وقت
ادا نصف شب ممتد می شود نمی تواند شد لکن چون فی الواقع انتصاف حقیقی قبل انتصاف
پس هرگاه تحصیل آن میسر شود و انحدار متبین بشود پس آیا به نیت قضا بجا آرند لتحقق
الانتصاف فی الواقع یا به نیت ادا لعموم تحقق ما جعله الشارع مناطاً للانتصاف وللزوم العسر
فی اناطة التکلیف بالانتصاف الحقیقی مسئله خالی از اشکال نیست پس احوط آنست
که به نیت قربت بجا بیارند و قصد ادا و قضا نکنند و اما جدی پس بجهت قرب او از قطب
در اکثر معموره تمام مدار او ابدی الظهور است و در بعض مقامات غروب هم خواهد کرد
لکن چون از ثوابت است بجز حرکت ثانیه بنا بر مشهور حرکتی نمیکند پس انحطاط او از ربع
قوس مدار خود از نقطه که وقت غروب آفتاب بر آن بوده باشد البته علامت نصف لیل
در صورت اولی خواهد بود و در صورت ثانیه انحطاط او از نصف قوس النهار او علامت
نصف شب خواهد بود کح هرگاه مسافر سهواً تمام بکند پس علی الاشهر اگر وقت باقی
است اعاده میکند و الا فلا کط روایات جمع بین الصلوتین در کتب معتمده بسیار
هم رسیده است از آنجا خبری است که حمیدی در جمع بین الصحیحین روایت کرده قال صلی رسول الله
الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً من غیر خوف ولا سفر ل نماز بر میت کم
از شش سال اختلافی است و در روایات هم اختلاف است و احتمال بدعت بتطرق
است چنانکه از کلینی و صدوق و مفید رضوان الله علیهم نقل کرده اند و در روایت
وارد شده است که طفل سه ساله حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فوت شد و پس

نماز کرد بر آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام پس را بره را آنحضرت علیحده طلب فرمود

وازاو گفت که امیر المؤمنین صلوات الله علیه امر می فرمود که اطفال را بدون صلوة

دفن کنید ولکن مردم یعنی اهل الخلاف بدون صلوة دفن نمیکنند پس من هم متابعت

آنها کردم وازین روایت ظاهر می شود که نماز بجا آوردن آنحضرت تقیه بوده چه اگر

مستحب می بود حاجت باعتذار نمی شد لا چند کس مجتمعاً دریکوقت نماز بر جنازه نیت

انفراد ظاهراً میتوانند کرد لب انچه جناب علیین مکان اعلی الله رتبته فی فرادیس الجنان

در روضة الاحکام فرموده اند که علامت انتصاف لیل ابتدا انحطاط جدی است

از ان دائره یعنی از دائره نصف النهار پس بعض از افاضل احباب از تلامذه جناب

مرحوم در توجیه آن نوشته اند که مراد از دائره نصف النهار درین مقام علی طریقة

الاستخدام نصف النهار افقی از افاق استوائیه است که هنگام غروب آفتاب جدی بر ان افق

بوده باشد لکن در افاق مائله وقتی که شمس قریب باعتدالین نخواهد بود نسبت قوس تعدیل را

النهار تفاوتی خواهد داد پس رعایت آن ضروری خواهد بود ولابد است از رعایت

این امر در علامت اولی هم چنانکه لابد است از تخصیص آن علامت علاوه بر انچه

در جواب سابق مذکور شده به کواکب ثوابت و همچنین ضروری است ملاحظه مغارب

قوسی که شمس بحرکت ذاتی خود قطع میکند و افزودنش بر قوس النهار کوکب لازم است

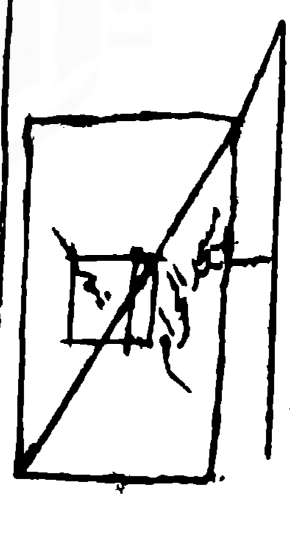
ولعمری لقد اجاد سلمه الله واصاب وفقه الله للصواب لج بیدار کردن نائم برای

نماز رجحان دارد ولکن واجب نیست لد هرگاه مشغول الذمه بصلوة بوده باشد

ظاهرا در وقت وسیع نماز میتواند کرد و اگر مدیون بوده باشد و دیان طالب دیون باشند
پس احوط آنست که با وصف قدرت بر ادا در وقت وسیع نماز نکند لر در رنگ زاید
از وجوب بعد سر برداشتن از سجده اولی بقدر ذکر ظاهر استحباب است لو هرگاه
معلوم نباشد که کدام نماز اول فوت شد رعایةً للترتیب پنج نماز را زاید از آنچه
بر ذمه او است بجا بیارد لز هرگاه در ملک خود مسافر برسد و بقصد توطن شش ماه در آنجا
نمانده باشد پس بنا بر مشهور قصر میکند و ظاهرا این مذهب قوت دارد و اگر بقصد توطن
در شهری مانده باشد تا شش ماه و ملکی در آنجا نداشته باشد پس احوط آنست که جمع
بین القصر والاتمام نماید لی آنچه ایما نموده اند که بعضی از علما معنی قربة الی الله را دانسته اند
فرمان برداری و امتثال امر خداوند عالم نوشته اند و بعضی رضای خداوند عالم
پس مخفی نماند که قربت را برضای خدای عز و جل تفسیر کردن اولی است لکن چون
در امتثال امر رضا متحقق می شود پس منافاتی در هر دو تفسیر نیست فقط فرق تعبیری
است لط در قیام و رکوع و در نشستن مابین سجدتین استحباب در رنگ زاید
از واجب بقدر ذکر مستحب البته مستحب است و اگر ذکر را ترک بکند پس ظاهر آنست
زاید از واجب از جمله مندوبات معدود می تواند شد لم فعل قلیلی که مبطل صلوة نیست
خارج از صلوة است نه داخل صلوة ما قبل تمام شدن جمله خود وقف
بر الفاظ متعلقه آن بقطع نفس باسقاط حرکت آخرش اگر ضرورت باشد مطلقا
جائز است و هرگاه قطع مخل معنی باشد مثلا ذکر مضاف بدون مضاف الیه پس جائز نیست

مب اگر وقف بدون قطع نفس ممکن باشد قطع نفس معتبر نخواهد بود مج
هرگاه از وقف بی محل در نظم قرائت خلل نشود احتیاج اعادهٔ آن لفظ نیست و هرگاه
در معنی خلل شود اعاده لازم است و جزء قرائت واجبه است و از وقف بیمحل بلا ضرورت
اجتناب لازم داند مد قیام تا وقت تمام سوره واجب است و همان قیام رکن
است و حاجت قیام نماید از ان نیست مه توسیع مسجد وقت ضرورت باکی ندارد
والا اجتناب احوط است مو در صورت مرقومه تمام کلمهٔ اشهد بگوید و تکرار
لفظ اش عمداً نکند که مبطل نماز خواهد بود و اگر اتفاقاً بی قصد بر زبان جاری شود ضرر ندارد
و هرگاه فقط لفظ ایا گفته شود بدون کاف باید که تمام کلمه را بگوید و نماز باطل نخواهد شد
و هرگاه لفظ ایاک سهواً مکرر شده قباحتی ندارد و عمداً اگر تکرار نکند شاید بهتر باشد مز وقف
در غیر محل اگر بضرورت قطع نفس بعمل آید پس اگر وقف مثلاً بر مضاف بدون ذکر مضاف الیه
واقع شود باید باز اعادهٔ مضاف نماید خلاصه اینکه اگر در نظم قرائت خلل شده باشد
باز اعادهٔ از جائیکه نظم قرائت حاصل شود نماید والا اعاده ننماید و در لفظ ضالین
و غیره که مد واجب است تا مقدار الف میباید کشید و کشیدنش واجب است مح
در غیر محل مد اگر سهواً واقع شود مبطل نخواهد شد و عمداً اگر زاید بقدر یک حرف باشد
مبطل است یا نه مسئله محل اشکال است لکن اعادهٔ قرارت احتیاطاً لازم است
و اگر اعادهٔ صلوة هم نماید بهتر خواهد بود و اگر زاید بقدر دو حرف باشد احتمال بطلان
نماز است و این احتمال ظاهراً قوت دارد مط تا وقتیکه کسوف و خسوف مرئی

و تحقق نشود از حساب علم نجوم نماز آن واجب نخواهد شد و کسیکه مطلع نشود از کسوف
و خسوف تا وقتش درگذرد پس اگر کل قرص گرفته باشد واجب است قضا و اگر تمام قرص
نگرفته باشد قضا واجب نیست بنا بر مشهور و احوط آنست که به نیت قربت قضا بکند و اگر
بعض گرفته باشد و عمداً یا نسیاناً ترک کرده باشد مشهور میان علما آنست که قضا واجب
است و آن احوط است **مط** اگر نماز ظهر یا مغرب را سهواً به نیت عصر یا عشا
بخواند و در اثنای نماز یا بعد اتمام نماز آگاه شود و همچنین اگر او را به نیت قضا یا بر عکس
بخواند پس اگر در اثنای نماز یاد آید تبدیل نیت کند و قصد نماز یکه بجا آورد و لش می باید
نماید و احتیاطاً اعاده هم کند و اگر بعد نماز یاد آید اعاده نماید و این حکم وقتیست که نماز را
در وقت مختص دیگری کرده باشد و اگر در وقت مشترک دیگری را بجا آورده پس اگر
بعد فراغ ملتبه شده نماز صحیح است و ترتیب ساقط است و اگر در اثنای نماز متذکر شده
پس نیت را تبدیل نماید و قصد نماز مقدم بکند بنا بر مشهور مجزی است و این مذهب
قوت دارد **ن** جاهل مسئله اگر در مقام تقصیر تمام بکند علی الاشهر اعاده نمیکند اگرچه
وقت باقی باشد و این قول ظاهرا قوت دارد **تا س** بنا بر شکل مسطور نماز دا
در بلاد بعیده صحیح است یا فاسد و مراد از جهت کعبه و سمت کعبه چیست **الجواب**
جهت قبله ظاهرا عبارت است از خطیکه در محاذات موقف مصلی بر خانه کعبه زادها الله
شرفا بگذرد و مصلی را دخول کعبه در مجموع متیقن یا مظنون باشد و در هر جزوی
از اجزای آن مرور بر کعبه و عدم آن متساوی الاحتمال باشد و تشخیص سمت مبنی ب



خط ما بین القدمین بالاستقامة موقف

مذکوره در هر بلد بحسب آلات رصدیه و قوانین ریاضیه میتواند شد و در استقبال عین ان

توازی معتبر است تا عمود موقف مصلی عمود باشد بر جهت کما صرح به غیر واحد من الاعلام

پس نماز در صورت مرقومه علی الظاهر صحیح نخواهد شد **مب** هرگاه کسی بقصد رفتن

از شهر بقدر فرسخی برود و اراده داشته باشد که به شهر دوره نماید و درین دوره

نماید از مسافت شرعیه قطع بکند پس درینصورت احوط آنست که جمع بین القصر

والاتمام نماید **مج** جائز است صلوة در ثوبی که بران موهای انسان و ناخن او بوده باشد

چنانکه حدیث صحیح بران دلالت دارد و ظاهر این حکم عام است از اینکه موهای خود

مصلی بوده باشد یا موهای غیر او **مد** هرگاه پنج کس باشند نماز جمعه میتواند شد

مه عدم وجوب قرائت سوره در نوافل و جواز اقتصار بر سوره فاتحه ظاهرا متفق

علیه است آری از کلام بعض اعلام احتمال اشتراط سوره در بعض نوافل که دران

امر بآن وارد شده مثل صلوة حضرت جعفر طیار رضوان الله علیه مفهوم میشود و در فرایض

هم هرگاه ضرورت باشد اقتصار بر سوره فاتحه میتواند کرد اجماعا و در ضیق وقت

علی الاشهر الاظهر آری سقوط سوره در صورت ضیق وقت از باقی اجزا صلوة غیر رکن

محل اشکال است **مو** جائز نیست گفتن آمین بعد از آخر سوره فاتحه علی الاشهر الاظهر

و مبطل نماز است **مز** هرگاه ملکه اقامت شش ماهه در وطن مسلوب باشد پس به تقدیر

تحقق شرائط دیگر قصر میکند حتما و اگر یکی از اینها مسلوب باشد و دیگری یافته شود

احوط آنست که قصد اقامت ده روز بکند و اتمام کند یا جمع کند میان قصر و اتمام

و مراد از محل ملک شهر و قریه و مثل آن است نه پرگنه که مشتمل بر قریه های متباعده میشود **ش** آنچه بعض اخباریین گمان کرده اند که محقق علیه الرحمه سورهٔ لقمان را از عزائم بغلط شمار کرده اند از قبیل ان بعض الظن اثم می باشد و در کتب احادیث هم سورهٔ لقمان را از عزائم شمرده اند فی الفقیه لا تقرء فی الفریضة شیئا من العزائم الاربع و هی سورهٔ سجدهٔ لقمان و حم السجده و النجم و سوره اقرا باسم ربک قال الشارح المجلسی ره لیس فی لقمان سجدة و انما هی فی السورة التی تلیها و هی الم السجدة و لما لم یکن لهذه السورة اسم خاص کالبقرة و آل عمران سمیت بالسورة التی تلیها مجازاً **نط** زنان نماز عیدین به نیت قربت میتوانند خواند **س** سوال الفاظیکه در مصحف عثمانی نیست مگر نزول آن الفاظ از روایات کثیره ثابت است در نماز یومیه خواندن آن جائز است یا نه مثل قرارت الی اجل مسمی که بعد فما استمتعتم به منهن اجورهن از اجله اصحاب مثل عبد الله بن عباس وغیره مرویست و همچنین قرارت لفظ انکی بجای ازکی و لفظ ائمه بجای امه که در اصول کافی کلینی بمقام کتاب الحجة باب النص و الاشارة الی امیر المومنین ع موجود است **جواب** آنچه در بعض روایات که از قبیل اخبار احاد میباشد تغیر و تبدیل الفاظ قران مجید وارد شده عمل بران نباید کرد زیرا که قطعاً از دین و اسلام و روایات مستفیضه اهل بیت علیهم السلام ثابت است که فیمابین دفتین کلام خدای عزوجل است پس اگر مصلی موافق آن روایات میخواند نماز او باطل خواهد شد و تاویل آن روایات بچند وجه میتواند شد از انجمله اینست که علی تقدیر صحة الروایة محتمل است

که باین نهج هم که در روایات مذکور است نازل شده باشد اما زیادتی بعض الفاظ
پس ظاهرا ترک آن در صلوة احوط است واما اختلاف اعراب پس آنچه گاه موافق قرائت
از قراء سبعه باشد میتوان خواند لیکن احوط آنست که موافق قرائت ابوجعفر و خلف
یعقوب نخوانند ملا محسن کاشانی در کتاب وافی فرموده که آنچه در کافی از بزنطی منقول است
که حضرت ابوالحسن علیه السلام مصحفی بمن دادند که در آن نام هفتاد کس از قریش بود ند الحدیث
ظاهر مراد اینست که در آن مصحف بطریق تفسیر اسمای انها مکتوب بودند که بوحی معلوم
شده بودند و بر همین محمول است آنچه در هر دو خبر سابق وارد شده که استماع نمودم قرآن
حرفی را برخلاف آنچه مردم میخوانند که مراد از آن استماع حرف تفسیر الفاظ قرآن است
و همچنین هر آنچه از ائمه هدی علیهم السلام ازین قبیل وارد شده همه محمول است بر آنچه
گفتیم و این تاویل ازین جهت کرده ام که اگر احتمال تحریف و تغییر در الفاظ قرآن متطرق
باشد باقی نخواهد ماند برای ما اعتماد بر چیزی از قرآن زیرا که بنابرین در هر آیه
محتمل خواهد بود که محرف و مغیر باشد پس قرآن حجت نخواهد بود و فائده امر بمتابعت
آن و عرض اخبار مختلفه بر آن باقی نخواهد ماند انتهی ملخص ترجمة کلامه **سؤال**
کسانیکه مقلد مجتهد عصر جامع الشرائط باشند که فتوایش در باره نماز عیدین چنین بود
که بفاصله کمتر از فرسخ جماعت ثانیه صحیح نیست و پیش نماز ی بعد نماز جماعت اولی
به نیت وجوب یا استحباب در مسجد جامع با صدها کس نماز عید را بجماعت بجا آرد
در حالیکه نماز جماعت اولی با چند کس بعمل آمده باشد در ین صورت کسان مذکورین

که مقلد مجتهد عصر اند و از فتوای ایشان هم آگاه که نماز جماعت ثانیه صحیح نیست با وجود
علم به نماز جماعت اولی اینخیال کرده که این پیش نماز کدامی حجت شرعیه بر صحت نماز
جماعت ثانیه میداشته باشند پشت سر همچنین کس اگر نماز مذکور بجا آرند میتوانند
یا نه و برای ایشان در صورت مرقومه آن نماز بجا آوردن جائز خواهد بود یا نه **جواب**
در صورت مرقومه اشخاص مذکورین را نماز خواندن جائز نیست مگر اینکه مقلد مجتهد دیگر
باشند که او قائل باستحباب و عدم اعتبار فصل بوده باشد **سوال** پیشنمازیکه
از فتوای مجتهد عصر آگاه بود که بفاصله کمتر از فرسخ نماز عیدین بجماعت اولی صحیح و نماز
جماعت ثانیه غیر صحیح با وجود این آگاهی اگر این حجت را اقرار داده که در لکهنو بعد جماعت
نماز عیدین اکثر میشد اعنی ملا مهدی استرابادی رحمه الله و دیگر پیشنمازان مذهب
اثنا عشریه نماز عیدین را اولی بجماعت می خواندند بعد از آن جناب علیین مکان
طاب ثراه با وجود علم بر آن نماز مذکور را بفاصله کمتر از فرسخ بجماعت خواه به نیت
استحباب خواه وجوب بجا آوردند با وجودیکه پیش نماز مذکور ازین آگاه که جناب
علیین مکان حالا در حیات نیستند نماز عیدین را بفاصله کمتر از یک فرسخ بلکه بفاصله
چند قدم بعد از نماز جماعت اولی با وجود علم بجماعت اولی بجا آرد درین صورت
پشت سر همچنین پیشنماز عموماً خواه نماز عیدین باشد خواه نماز دیگر اقتدا کردن و نماز
بجا آوردن جائز خواهد بود یا نه **جواب** در صورت مرقومه خواندن نماز عیدین
و نماز جمعه بدون فاصله یک فرسخ جائز نخواهد بود هرگاه مقلد مجتهدی باشد که او قائل

بعدم جواز باشد یا پیش نماز خود مجتهد باشد والا مرتکب امر غیر جائز عمداً از عدالت خارج خواهد شد و نماز جماعتیکه در ان فاصله یک فرسخ نمی باید جائز خواهد بود و خواندن جناب علیین مکان نماز عید را بعد خواندن دیگر حضرات ثابت نیست و جناب مرحوم قائل بوجوب نماز و اعتبار فصل بودند **سے** سوال در شهریکه دو امام باشند و هر یک قائل عدالت دیگری نباشد و یکی از ان در خانه تنگ و ضیق سکونت داشته باشد و دیگری در مسجد جامع که صد هاکس در ان مسجد پشت سر او نماز یومیه و جمعه بجا می آرند پس اگر پیشنماز یکه سکونت در خانه تنگ میدارد و بروز عید هرگاه او را مقتدین بقدر اعداد مفروضه میسر شوند و امام مذکور قادر بر ادای خطبتین هست نماز عیدین بر او در اعداد مفروضه واجب میشود یا نه و در صورت وجوب آیا جائز است که پیشنماز مذکور بخیال بطلان نماز جماعت ثانیه که امام دیگر بمسجد جامع با صد هاکس بعد از نماز جماعت اولی برپا میکند ترک این وجوب عمداً بی تقیه نماید و در صورت ترک بخیال مذکور عاصی خواهد شد یا نه **جواب** در صورت مرقومه نماز عید واجب خواهد بود لکن هرگاه معتقد عدالت پیشنماز دیگر باشد اگر خواهد قبل نماز او بخانه خود نماز را بجا بیارد اگر مانعی نبوده باشد و اگر خواهد اقتدا بدیگر نموده نماز را بجا بیارد و اگر معتقد عدالت او نبوده باشد پس در ترک آثم خواهد شد **سل** در صورت مرقومه چون قول بوجوب نماز عیدین و جمعه را هم است بجماعت ثانیه بلا فصل یک فرسخ محکوم ببطلان خواهد بود پس شریک جماعت ثانیه نمیتواند شد و جواب

مسئله بنا اینست که اگر مقتدی بین پیشنماز اول اعادل والمستر باو اقتدا کرده پس
هرچند دیگران او را فاسق دانند لیکن ظاهر آنست که نماز آن جماعت صحیح خواهد شد
و دیگران بجماعت مترتبه نماز نمیتوانند کرد **سه** سوال اگر مصلی در اثنای نماز
شفع در یابد که صبح طالع گردیده نماز وتر را با اختصار میتواند کرد یا نه **جواب**
ظاهر آن است که نماز شفع را تمام کند بعد از نماز وتر را بجا بیارد و به نیت غیر
سو توقیت جمع بوقت ظهر فضل و اجزا اگر شبه است و احوط آنست که بمجرد
تحقق زوال بجا بیارد **سو** صلوة جمعه در زمان غیبت در صورت تحقق شرائط
ظاهرا واجب است و تخصیص بمجتهد ندارد **وقال** بعض الاعلام فی ترکیب ما یظهر
من کلام بعضهم من التخصیص بالفقیه ان العمدة فی اثبات التخییر فی زمن الغیبة المذهب
المستفیضة او المتواترة علی اختلاف کیفیتها ولا اشارة فی شیء منها الی اشتراط الفقیه
بل ظاهرها خلافه وظهوره کما لو یکون کالتصریح انتهی وصلوة العیدین کصلوة الجمعة للشارط
للطاعة الخطبتین **وقیاس** ترجیح یکی از هر دو بزرگواران بر دیگری بر ترجیح
جناب امیر علیه السلام حین ما سئل عن اشعر الشعراء قیاس مع الفارق است
چه اینجا مناط ترجیح جودت کلام بود و آن امریست ظاهری و در ما نحن فیه حصول
ورع و تقوی و آن امریست باطنی سوای عالم ما فی الضمائر والسرائر کسی بر آن
مطلع نیست **لقد** روی عن الحجة علیه السلام انه قال لسعد بن عبد الله القمی بعد
بیان العلة التی بها یمنع القوم من اختیار الامام لانفسهم اخبرنی عن الرسل الذین

اصطفاهم الله وانزل علیهم الکتب وایّدهم بالوحی والعصمة اذ هم اعلام الامم واهدی الی بیت الاختیار ومنهم موسی ع وعیسی ع هل یجوز مع وفور عقلهما وکمال علمها اذ هما بالاختیار ان یقع خیرتهما علی المنافق وهما یظنان انه مومن قلت لا قال علیه السلام فهذا موسی کلیم الله مع وفور عقله وکمال علمه ونزول الوحی الیه اختار من اعیان قومه ووجوه عسکره لمیقات ربه سبعین رجلا ممن لم یشک فی ایمانهم واخلاصهم فوقعت خیرته علی المنافقین انتهی و بخاطر ندارم که قرائت این حدیث بزرگواران شنیده ام یا نه و وقوع دو جماعت در کمتر از یک فرسخ در عهد جناب علیین مکان اعلی الله رتبه فی فرادیس الجنان بگوشم نرسید و اگر کسی جسارت کرده باشد البته مرضی جناب مرحوم طاب ثراه نخواهد بود چه مختار جناب اوشان قول بوجوب بوده و کسانیکه قائل بوجوب اند در یک فرسخ یک نماز عید را بجماعت صحیح میدانند و نماز دیگری بجماعت بعد از این باطل است بلا خلاف فیما بینهم و در صورت ثبوت فرو اقرار حکم مسجد ضرار جاری خواهد شد ولولا اختلال البال وتفاقم الملال بمرض الصبیة شفاها الله المتعال لاطلت المقال بتحریر الاقوال ولکن المیسور لا یسقط بالمعسور **سوال** زید از شهر خود بشهری که بر حد مسافت واقع است بقصد اقامت چهار ماه برود آیا و را نجا رسیده قصد اقامت عشره اولا نموده صلوة را تمام بجا آرد یا بلا قصد اقامت عشره یا قصر بجا آرد آیا بکدام طور صوم و صلوة را ادا کند **جواب** در صورت مرقومه اگر قصد اقامت عشره یا زاید وقت رسیدن بشهر متحقق باشد کافی برای اتمام صلوة و گرفتن صوم

خواهد بود **سط** اگر کسی مترود باشد قصد او در بلدی و عزم اقامت ده روز نداشته
باشد تا یک ماه قصر میکند و بعد آن تمام میکند **ع** نماز در لباس سیاه تیره و سبز تیره
مکروه است و از سیاه تیره مستثنی است عمامه و موزه و عبا که در اینها کراهت نیست
عا هرگاه مشغول الذمه بفوایت سابقه باشد اتیان فائته حال و اینها به مراعات ترتیب
احوط است و اما فریضه حاضره پس علی الظاهر ادا در اول وقت میتواند کرد اند و بعضی
از علما قائل شده اند بتضیق قضا و تقدیم آن بر حاضره و آن احوط است ولیکن در صورت
توفر قضا عمل بر آن دشوار و التزام ما لا یلزم **عب** اگر نماز بقدر یک رکعت هم در وقت روا
یافته حاجت بقضا ندارد مگر در صورت تاخیر بعمد و عدم عذر شرعی ماخوذ و معاقب
خواهد شد **عج** سوال در زمان خلفای ثلثه آیا جناب امیر المومنین ع نماز جمعه و عیدین
میگذاردند یا نه و در صورت اول خود امامت میکردند یا عقب خلفای جور میگذاردند
اما اینکه خود امامت میکردند پس از دو حال خالی نیست یا با رضای خلفای جور امامت
میکردند یا بدون آن و فی کلیهما نظر لان الاول مناف للبغض و التشاجر الذی
کان بینهم و الثانی مناف للتقیه و در صورت دوم یعنی اینکه عقب خلفای جور میگذاردند
و هذا ایضاً یحتمل بوجهین لان اقتدائه ع بالخلفاء اما کان لجواز الاقتداء خلف الفاسق
بل الکافر و هو حرام و فاسد و اما کان للتقیه و فیه ایضاً تردد لانه یسقط الجمعة حینئذ مع
فقدان الشرائط فلا یصح صلوته خلف هولاء الفسقه **و اما القول**
بالترک فمستبعد عقلا لانه کیف یترک الجمعه و العیدین الی ثلثه و عشرین سنه **جواب**

احتمال گذاردن نماز جمعه وعیدین پشت سر خلفای جور از روی تقیه احتمالی است صحیح که مفسده بر آن مترتب نمیشود وتوهم فساد نماز ویا سقوط وجوب در آن گنجایش ندارد بعلت آنکه فساد نماز خلف الفاسق مشروط است بعدم ضرورت وآن در مقام تقیه مفقود وسقوط جمعه وعیدین در حال فقدان شرایط در صورتیست که مضطر در ترک نباشد وهو فی المقام موجود لیس از ادای جمعه وعید با اهل خلاف در مقام تقیه اشکال مرتفع است علاوه آنکه احتمال اعاده وعدم نیت اقتدا وقصد نافله متطرق است

باب ما یتعلق بکتاب الزکوة

احوط آن نیست که در زکوة فطره بمستحق کم از یکصاع ندهند ودر زاید ظاهر اختیار است پس یکصاع ونصف صاع بیک کس میتوان داد **ب** نصاب اول طلا تخمینا شصت وپنج ماشه است ونصاب ثانی سیزده ماشه است پس هرگاه دیگر شرائط وجوب زکوة متحقق شود چهل یک آن بدهد **ج** بهاشمی زکوة غیر هاشمی حرام است وعلی الاشهر در این حکم فرقی نیست درمیان همه سهام حتی اینکه از سهم عاملین هم چیزی نخواهد یافت **د** علی الاشهر بقای عین مال تا یکسال در وجوب زکوة شرط است پس اگر قبل آن تبدیل نماید اگرچه بجنس آن بوده باشد زکوة واجب نیست واگر بدهد احوط خواهد بود وتبدیل ظاهرا عام است از اینکه مال دیگری را عوض مال خود بگیرد یا اینکه در نصاب مالی را که الحال یافته است داخل بکند واز نصاب صرف بکند **ه** هرگاه با وصف تمکن در صرف مال زکوة در مصارف آن تاخیر بکند آثم وضامن خواهد شد **و** در سه صد صاع غله زکوة

واجب میشود و آنچه از آن زاید باشد زکوة آن را امید هست اگرچه قلیل بوده باشد د
دینار تخمیناً قریب سه ماشه و ربع ماشه میشود و درهم شش دانق است و دانق
بوزن هشت حب شعیر میشود ح ظاهر اراده و دینار مثقال است و آن یک درهم
و سه سبع درهم است و ده قیراط نصف درهم میشود ط مستحق فطره بنابر مذهب مشهور
مومن عادل است و در کفاره بنابر قول مشهور میان علما عدالت شرط نیست ی
علی الاشهر الاظهر جایز است در زکوة غیر انعام دادن قیمت آن و در انعام [illegible]
که مهما امکن از عین بدهد یا بر معیل زکوة فطره عیال واجب است و هرگز [illegible]
عیال خود ساخته باشد زکوة فطره او هم بدهد وجوباً و در تحقیق عیلولت بعضی علما
فرموده اند که رجوع بطرف عرف نمایند و ظاهر آن است که هرکه متکفل [illegible]
شخصی باشد البته آن شخص داخل در عیال او خواهد بود پس هرچند [illegible] خانه
معیل افطار نکند ظاهر آن است که فطره او بر معیل واجب است بشرطیکه مهمان
دیگری نبوده باشد و از مجرد اعانت با وصف عدم تکفل همه امور مهمه [illegible]
عیلولت ثابت نیست آری هرگاه کسی را مهمان ساخته باشد انتظار [illegible]
وجوب فطره بلا خلاف ثابت میشود یب ۱۲ زکوة در گندم و جو و خرما و مویز که انگور
خشک است نزد اکثر علما بعد از اخراجات زراعت هرگاه بنصاب برسد واجب است
و نصاب سه صد صاع است و صاع تقریباً دو نیم آثار است از سیر قدیم و در نخود
و عدس و غیره از حبوب زکوة مستحب است و زراعت و باغ اگر آب باران یا آب [illegible]

یا آب قنات یا آب ریشه خورده باشند ده یک از گندم وغیره میدهند و اگر آب دست
یا کاو یا شتر یا چرخاب خورده باشد بیست یک میدهند و اگر از هر دو خورده باشد
بیشتر اعتبار دارد و اگر هر دو مساوی باشد نصف را از قرار ده یک و نصف دیگر را
از قرار بیست یک میدهند **یج** در باغ انگور و نارنگی وغیره زکوة واجب نیست
ید در غیر غلات اربعه که مذکور شده زکوة واجب نیست آری آنچه زمین برویاند و کیل
و وزن در آید زکوة در ان مستحب خواهد بود سوای سبزیها مثل خیار و بادنجان **یه**
در بیست دینار طلا زکوة با وجود تحقق شروط وجوب واجب میشود و دینار سه ماشه
و دو سرخ است تقریباً **یو** بر تقدیر کاشت کردن غیر مالک اگر زراعت تمام
مالک زمین است و مالک چیزی برای کاشت کننده بطور اجرت معین کرده پس زکوة
بر مالک بر تقدیر مذکور واجب خواهد شد و اگر کاشت کننده تنها اجیر است و زراعت مال او است
درینصورت با وجود تحقق شرائط وجوب زکوة بر او واجب خواهد شد **یز** هفده من
و سی آثار بوزن قدیم لکهنو هرگاه چیزهائیکه در آن زکوة واجب است بعد خراج سلطان
و وضع جمیع اخراجات از زراعت باقی ماند زکوة واجب خواهد شد **یح** هرگاه رویت هلال
ثانی عشر بشود زکوة واجب میشود اتفاقاً اگرچه ایام حول تمام نشود لکن در احتساب
ماه دوازدهم از سال اول اختلاف است بعض فقها در سال دوم محسوب میکنند
و بزعم نحیف قول باستقرار وجوب وقت هلال ثانی عشر و احتساب این ماه از سال
اول قوت دارد و اگر در سال دوم محسوب بکنند احوط خواهد بود **باب**

ما يتعلق بكتاب الخمس

هرگاه مال مخلوط بحرام داشته باشد و مقدار حرام بهیچ وجه معلوم نبوده باشد و نه مالک آن مال معلوم باشد اخراج خمس آن واجب است **ب** اگر فاضل شود از مؤنت یکسال برای خود وعیال خود احوط آن است که از آن خمس بدهد اگرچه بسبیل هبه مالک مال شده باشد

باب ما يتعلق بكتاب الصوم

هر صومی که تتابع دران شرط است هرگاه در اثنا بجهت عذری افطار نماید بعد از زوال عذر بر آن بنا میکند و استیناف بر او علی الاظهر الاشهر لازم نیست و از کلام بعض اعلام استحباب استیناف مفهوم میشود و آنهم محل کلام است آری اگر بنیت قربت اتمام نماید و بعد آن بقصد استیناف صوم ایام گذشته بگذارد پس قول باستحباب وا[؟]ی وجهی دارد و از کلام شیخ ره مفهوم میشود که هرگاه صوم یکماه متتابع نذر کرده باشد پس اگر قبل گذشتن پانزده یوم افطار کرده باشد استیناف میکند والا بنا بر آن میگذارد و ظاهرا قول اول راجح است هرچند رعایت این قول احوط است و از کلام شهید ره مستفاد میشود که هر صومی که تتابع دران شرط باشد هرگاه اخلال دران شود بعذر یا بدون عذر استیناف میکند و علامه علیه الرحمه فرموده که هرکسیکه اخلال در تتابع کند در کفارهٔ یمین و قضای ماه رمضان و اعتکاف اعاده میکند مطلقاً و رعایت این هر دو قول احوط است و هرگاه بدون عذر افطار کند در همه جا استیناف میکند اجماعاً مگر در سه جا یکی از آنها اینست که بر او

صوم دو ماه متتابع واجب باشد پس یکماه روزه بدارد واز ماه دیگر یکروز دیگر بصوم
بنا می کند واگر قبل این باشد استیناف میکند بغیر خلاف **ب** در قضای ماه رمضان
افطار قبل زوال علی الاشهر الاظهر جائز است **ج** اگر کسی روزهٔ قضای ماه رمضان
را بدارد و باز سهو کند که این صوم من صوم قضا است وبفهمد که صوم مندوب است
وباین گمان افطار نماید بعد زوال پس احوط آن است که تمام روز امساک
نماید وروز دیگر روزهٔ قضا بدارد **د** هرگاه تمام سال مرض مستمر نباشد وتاخیر در قضا
بکند پس اگر عزم قضا داشته باشد قضا بعد زوال عذر میکند وکفاره ندارد وعلی الاشهر
واگر راه تهاون تاخیر بکند خواه عزم ترک داشته باشد خواه نه عازم فعل باشد
ونه عازم ترک خواه عازم فعل در وقت وسیع بوده باشد ووقت حصول تضیق
عزم ترک بکند وخواه عزم ترک در وسعت وقت داشته باشد وباز عذر لاحق شود
درین صورتها همه قضا میکند ویکمد کفاره میدهد بر قول اشهر واحوط واگر در صورت
عدم تهاون هم کفاره بدهد احوط خواهد بود ومهما امکن در کفاره تاخیر نکند واگر بکند
در صوم او خلل نمیشود **ه** هرگاه صوم مستحب بوده باشد پس افطار نزد مومنی اگرچه
بیکدانه خرما باشد علی الظاهر افضل است از اتمام صوم وتخصیص استحباب افطار
بدعوت طعام ثابت نیست **و** هرگاه زنی را لمس بکند ومنی خارج بشود روزه او فاسد
بشود وبنا بر قول احوط کفاره هم میدهد اگرچه استمنا بقصد نبوده باشد ونه عادت
خروج منی بسبب مس داشته باشد **ز** در قضای صوم شرط تبییت نیت از کلام اکثر

فقهاره مفهوم میشود و بعضی خروج مسافر را قبل زوال شرط کرده اند و احوط آن است
که اگر بعد زوال سفر کند به نیت قربت روزه بدارد و بعد انقطاع سفر قضا هم بکند
ط [19] استیناف رعایت تتابع در قضای صوم ماه رمضان ظاهرا مستحب است **ح**
از متاخرین مختلف فیها است بعضی مکروه میدانند و بعضی منع میکنند و بعضی مستحب میدانند
و قول بمنع در غایت ضعف است و کراهت محتمل است **ی** علی الاظهر الاشهر
شهادت عدلین مطلقاً مثبت هلال میشود **یا** علی الظاهر ظن هلال از شهادت و دیگری موثق
از عامه مثبت هلال نیست آری هرگاه از گفتن اینها علم حاصل شود لاجرم صوم واجب میشود
یب [12] هرگاه جنب نیت صوم بکند یک دو روز مثلا غسل جنابت را فراموش کند
در این صورت قضای صلوة می کند و قضای صوم احوط است **یج** [13] هرگاه کلکته بنسبت
مرشدآباد از بلاد شرقیه است ظاهرا حکم رویت هلال در کلکته در مرشدآباد هم جاری
خواهد شد **ید** [14] هر کس هلال را ببیند برویت خود عمل میکند و حکم رویت هلال
بلاد شرقیه در بلاد مغربیه جاری خواهد شد اگرچه فصل در بلدین کثیر باشند و حکم بلاد
متقاربه که شریک در مطالع باشند در رویت هلال یکی است و در غیر بلاد مذکوره
هرگاه رویت هلال در یکی از اینها متحقق شود احوط آن است که ساکنین غیر آن
بلد نیز به نیت قربت روزه بگیرند **یه** اگر زید بعادت یا بقراین میدانست
که بمجرد دیدن زن منزل خواهد شد روزه او فاسد شد و قضا و کفاره واجب گردید
والا احوط آن است که قضا بکند **یو** هرگاه مسافر بشهر خود برسد قبل زوال

هرگاه کسی نیت صوم کند و جنب بوده باشد و غسل جنابت را فراموش کند [illegible] بعد از [illegible] قضای صوم [illegible] ۱۲

على الاشهر الاظهر روزه میدارد و بلکه خلافی در این مسئله از نظر نگذشته **یز** احوط آن است
که صوم واجب موسع مسافر بگذارد و در قضای ماه رمضان که وقت آن مضیق باشد
احوط آن است که روزه به نیت قربت بدارد و قضا هم بکند

باب ما یتعلق بمبحث الاعتکاف

اعتکاف از سه روز کمتر نمیتواند شد
و مراد از یوم از طلوع فجر تا غروب آفتاب است و رعایت زوال حمره مشرقیه
احوط است و احوط آن است که شب اول نیت اعتکاف بکند و شب چهارم
علی الظاهر داخل نیست و بعض اعلام داخل میدانند **ب** در مسجدیست که در آن امام
اهل ایمان نماز بجماعت بجا آورده باشند اعتکاف در آن صحیح باشد

باب ما یتعلق بمبحث الکفارات

۱ کفاره ظهار عتق رقبه
است و اگر عاجز شود دو ماه متتابع روزه بدارد و اگر از این هم عاجز شود شصت
مسکین اطعام بدهد **ب** کفاره عهد على الاشهر عتق رقبه است یا صیام دو ماه
متتابع یا اطعام شصت مسکین **ج** ۳ در اطعام عدد معتبر در کفاره دو مد او
احوط است و مکرر دادن به مسکین از یک کفاره جائز نیست اگرچه در ایام متعدد
بوده باشد مگر در صورت عدم تیسر عدد معتبر و احوط آن است که به مساکین بدهد
آنچه اهل خود را بدهد اگرچه کفاره قسم نباشد و مستحب است که نانخورش هم بدهد
و بهترین نانخورش گوشت است و به مؤمن فاسق میتوان داد و ظاهر اعتبار اعداد مساکین
در باب کفاره کسی است که قادر بر مؤنت یکسال نبوده باشد **د** احوط آنست

که بسادات صدقه واجبه ندهند ه اگر کسی نذری بکند که فلان کار را نخواهد کرد و باز چند مرتبه مرتکب بشود پس ظاهر آن است که یکمرتبه کفاره میدهد و قسم شرعی اگر کسی دروغ بر امر گذشته خورد پس کفاره ندارد و این قسم را یمین غموس نامند و اگر قسم دروغ بر امر آینده نماید و خلاف آن بظهور آید پس کفارهٔ آن این است که بنده مومن را آزاد کند یا ده مسکین را اطعام کند و یا کسوت بایشان بدهد و اگر ازینهم عاجز شود پس سه روز روزه بدارد

باب مایتعلق بکتاب الحج

ا هرگاه حج بذمه او مستقر بوده باشد و زکوة یا خمس هم بر ذمه خود داشته باشد و ترکه بقدر هر دو امر نبوده باشد پس بسدی تقسیم میشود و بعض علما حج را مقدم دانسته اند و قول اول اشهر است ب هرگاه حج بذمهٔ او مستقر بوده باشد و مدیون باشد پس درین صورت هرگاه ترکه بقدر اجرت مثل و دیون نبوده باشد علی الاشهر بسدی تقسیم باید کرد و اگر در ان حج نتواند شد همه باداء دین صرف باید کرد ج هرگاه ترکه کافی برای حجة الاسلام و حج منذور نباشد پس اگر نذر معین نباشد و متاخر السبب باشد حجة الاسلام را مقدم دارند و اگر معین نباشد یا مقدم السبب در وجوب باشد پس مسئله محل تردد است د هرگاه مال حرام یا مخلوط بحرام را در حج بمصرف زاد و راحله آورده باشد احوط آن است که مرة ثانیه حج بکند چه از کلام بعض اعلام مستفاد میشود که حج هرگاه در مقدمات آن خللی شده باشد مجزی نیست و هرچند این قول ضعیف است لکن هرگاه

عمل بر آن خواهد کرد بلا دغدغه اتفاقاً بری الذمه خواهد شد و همچنین بمصرف اکل و شرب
آورده باشد در این صورت هم اعاده احوط باشد **ه** هرگاه زن بالغه عاقله باشد
علی الظاهر حج براو واجب است اگرچه رشیده نباشد و ثیابیکه میپوشد ولایق حال
او بوده باشد آنرا بیع نمیکند و در مصرف حج نمی آرد و همچنین خادم را و خانه را که مسکن
او بوده باشد و شیخ علیه الرحمه حلی زن را هم مستثنی دانسته هرگاه حسب حال او بوده باشد
و در ان اشکال است بلکه ظاهر وجوب بیع آن است و همچنین استثنای کتب و مینیه هم
ثابت نیست آری اگر ضرورت بطرف آن داشته باشد البته مستثنی خواهد بود
خلاصه اینکه چیزی که لابد باشد و حسب حال او بوده باشد البته مستثنی خواهد بود والا فلا
و هرگاه دین حال بر شخصی بوده باشد مثل خمس و زکوة یا حق آدمی و او طالب حق خود باشد
پس عدم وجوب حج کلامی نیست و اگر قرضخواه طالب حق نباشد یا دین موجل باشد
پس هر چند از کلام بعض اعلام عدم وجوب مفهوم میشود لکن مسئله خالی از اشکال نیست
و قول بوجوب محتمل است و منتهای احتیاط اینست که مرة ثانیه هم اگر بعد ادای
دین استطاعت بهم رساند حج بکند **ز** هرگاه از راه شجره بیاید پس هرگاه محاذی شجره
برسد که شش میل است احرام ببندد **ح** هرگاه اجیر بعد احرام و دخول حرم فوت
شود پس مجزی میشود از منوب عنه بلا خلاف **ط** سعی یعنی هروله وادی محسر مستحب است
و خلافی در ان از نظر نگذشته و اگر ترک بکند باز رجوع میکند و هروله میکند و ظاهر
جاهل و ناسی و عائد همه را این حکم عام است **ی** نیابت مرد صروره جائز است

بلا کراهت واختلافی درین مسئلہ از نظر نگذشته و دلالت میکند بر آن روایت زید شحام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و در نیابت زن صروره خلاف است وقول بجواز مع الکراهة اشهر است یا نیت برای همه افعال حج علیحده علیحده بنابر قول احوط معتبر است یب بجا آوردن عمره متمتع بها و دیگر افعال حج تمتع در اشهر حج که شوال و ذیقعده و ذیحجه است لازم است یج[13] در حج افراد وقوع عمره واجب بعد حج در غیر اشهر حج هم صحیح است لکن در تاخیر احتمال اثم متطرق است چه بعض علما واجب فوری میدانند ید[14] هر کسیکه حج یا عمره بکند هر میقاتی بر او لازم است که از انجا احرام به بندد یه[15] هر کسیکه داخل مکه معظمه بشود بر او واجب است که محرم بوده باشد اجماعاً یو[16] هر کسیکه عمره متمتع بها بجا بیاورد او را عمره مفرده ساقط میشود یز صورت حج تمتع این است که اول احرام عمره به بندد از میقات و تلبیات اربعه را ترک نکند و بعد از ان داخل مکه معظمه بشود پس هفت شوط طواف خانه کعبه بجا بیارد و دو رکعت نماز طواف بجا آرد در مقام بعد آن سعی در میان صفا و مروه می کند هفت مرتبه و تقصیر میکند پس این پنج فعل عمره است و تفصیل این عنقریب انشاء الله در بیان افعال تعیین خواهد شد و بعد فراغ از عمره افعال حج را بجا آرد و بدانکه واجب است واقع کردن حج تمتع در اشهر حج و همچنین واقع کردن حج و عمره در یکسال بنابر اشهر و این فعل ظاهرا قوت دارد و واجب است بستن احرام حج در مکه معظمه و بهتر آن است که در مسجد واقع سازد و بدانکه حج تمتع مشتمل است

بر دوازده فعل **اول** احرام است و از مقدمات احرام است توفیر موهای
از اول ذیقعده و هرگاه هلال ذی حجه دیده شود مستحب است و موکد است بنابر مشهور
و بعضی اعلام واجب میدانند و رعایت این قول احوط است و همچنین غسل احرام را
هم احتیاطاً ترک نکند و در احرام سه چیز واجب است اول نیت است و لازم است
دران تعیین نوع حج دوم تلبیات اربعه و اگر بگوید لَبَّیْکَ اللّهمّ لبیک
لبیک لا شریک لک لبیک انّ الحمد والنعمة لک والملک لا
شریک لک لبیک ذا المعارج لبیک احوط خواهد بود سوم پوشیدن
دو ثوب احرام که جائز الصلوة بوده باشد لکن برای زنان احوط است که حریر نبوده
باشد و احوط آن است که ثیاب احرام را بدون ضرورت تبدیل نکند و یکی را بطریق
لنگ به بندد و بران تکمه وغیره نه بندد و نه در گردن لنگ را به بندد چه در بعض روایات
نهی وارد شده است و پارچه دیگر را احوط آن است که بطریق ردا بر دوش خود
بگذارد دوم از افعال حج وقوف عرفات است و دران دو امر واجب است
اول نیت دوم بودن در آنجا از زوال آفتاب احتیاطاً تا غروب و انتظار زوال حمره
مشرقیه احوط است و از مستحبات مهمه که در آنجا دعا برای مومنین است و این عاصی
احوج بدعای مومنین است سوم از افعال حج وقوف مشعر الحرام است و تاخیر
مغربین تا رسیدن مزدلفه یعنی مشعر احوط است هرگاه قبل فوات وقت رسیدن
مترقب باشد و واجب است دران نیت و وقوف بعد طلوع فجر ثانی چهارم از افعال

حج فرود آمدن منی است و مناسک منا سه تا است پس این هفت فعل حج
شد اول رمی جمره عقبه است و آن علی الاشهر الاظهر بلکه اجماعاً واجب است و واجب است
دران نیت و عدد و آن هفت سنگریزه است و انداختن آن بحیثیکه رمی صادق
آید و رسیدن سنگریزه تا جمره بانداختن و تفریق در رمی و بهتر آن است که سنگریزه
را بر انگشت ابهام بگذارد و از ناخن انگشت شهادت بیندازد دوم ذبح است
و نیت شرط است و ذبح واجب است ذبح در منی و یک هدی مجزی نیست
علی الاشهر مگر از یک کس و اخراج چیزی از آنچه ذبح کرده از منی جائز نیست و بنا بر قول
احوط تقدیم ذبح بر حلق لازم است و واجب است بودن هدی از انعام ثلثه یعنی
شتر و گاو و گوسفند و اگر شتر بوده باشد باید که پنج ساله باشد و داخل در سال ششم
شده باشد و در گاو و بز معتبر است که در سال دوم داخل شده باشد و احوط
آنست که دو سال تمام شده باشد و اگر گوسفند باشد هم احوط است که یکسال تمام شده
باشد و معتبر است که تام الخلقه باشد و از عیوب بری باشد و لاغر نباشد
سیم حلق است و اگر خواهد تقصیر بکند و اگر صروره باشد یا ملبد احوط آنست که حلق را
متعین داند و برای زنان تقصیر متعین است و واجب است تقدیم حلق و تقصیر
بر زیارت بیت الله برای طواف و واقع کردن حلق در منی و اگر تقصیر نکند عالم
باشد یا جاهل یا ناسی رجوع میکند و در منی حلق میکند و اگر بر رجوع قادر نباشد
موهای را میفرستد در منی تا در آنجا دفن بکنند وجوباً بنا بر قول احوط هشتم از افعال

حج طواف است و در ان چند چیز شرط است اول طهارت از حدث اصغر و اکبر
دوم ازاله نجاست از ثوب و بدن بنابر قول احوط سوم بودن مرد مختون و واجبات
در طواف چند امر است اول نیت دوم شروع کردن از حجر اسود و ختم بر ان سیم طواف
کردن بر جانب یسار ان چهارم داخل کردن حجر در طواف پنجم بجا آوردن هفت شوط
کامل ششم اینکه در میان بیت و مقام بوده باشد علی الاشهر و رعایت این قول
احوط است و لابد است رعایت مقدار مذکور از جمیع جوانب نهم از افعال
حج دو رکعت نماز طواف است علی الاشهر الاظهر و اگر فراموش کند واجب است
بر و رجوع و اگر متعذر یا متعسر باشد قضا میکند هر جا که متذکر بشود و واجب است
بجا آوردن هر دو رکعت طواف در مقام و اگر زحام مانع شود خلف مقام بجا می آرد
و وقوف نزد حجر و حمد و ثنای الهی و صلوات فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت
او و بر داشتن هر دو دست بدعا مستحب است و استلام حجر و تقبیل او احوط است
قبل طواف و اثنای طواف و اگر ممکن نباشد پس استلام مجزی است و بهتر آنست
که در اثنای طواف بغیر ذکر خدا مشتغل نشود و کلام دیگر نکند و در شوط هفتم التزام
مستجار مستحب است بلکه التزام جمیع ارکان خصوصا حجر یمانی بلکه التزام یمانی احوط
است و نهم از افعال حج سعی است و مقدمات او چند تا ست اول طهارت
از حدث است و مهما امکن در ان قصور نکند دوم استلام حجر و آشامیدن از
آب زمزم و انداختن آن بر جسد از دلو مقابل حجر سوم بیرون آمدن از باب

محاذی حجر چهارم رفتن بر صفا است و بعض علما واجب میدانند این قدر رفتن را که خانه کعبه مشاهد شود و از در آن و رعایت این قول احوط است پنجم استقبال رکن عراقی و اشتغال بحمد و ثنای الهی و واجب است در آن چند امر اول نیت دوم شروع از صفا و ختم بمروه سوم هفت مرتبه سعی کردن و رفتن بر ایکشوط قرار دهد و همچنین برگشتن را و مستحب است که راکب نباشد و بخضوع سعی بکند و هروله بکند و مشتغل بدعا باشد و تقدیم طواف نسا بر سعی جائز نیست یازدهم از افعال حج طواف نسا است و آن لازم است بر مردان و زنان و اطفال و دوازدهم از افعال حج دو رکعت نماز طواف نسا است و هرگاه حاج از افعال حج فارغ بشود واجب است بر او رفتن بمنی و شب باش شدن در آنجا شب یازدهم و دوازدهم و احوط آنست که در مبیت نیت اینکه از مناسک حج است یا خارج از آن نکند و بعد نصف شب از منی خارج میتواند شد لکن احوط آنست که قبل طلوع فجر داخل مکه نشود و اگر روز دوازدهم غروب آفتاب شود شب سیزدهم هم واجب است شب باش شدن و در منی و رمی جمرات ثلث در ایام تشریق واجب است هر جمره را هفت سنگریزه می زنند و در اینجا ترتیب هم واجب است پس ابتدا از جمره اولی میکنند بعد از آن وسطی بعد از آن عقبه و وقت رمی مابین طلوع آفتاب است تا غروب آن علی الاشهر الاظهر و نفر اول بعد از زوال علی الظاهر جائز نیست مسئله البته از محاذات میقات اگر احرام عمره بندد صحیح خواهد بود اگر چه محاذات از دریا باشد و احرام عمره منفرده از میقات واجب است

آری اگر تاخیر احرام عمره از میقات بسبب مانعی شود پس هر گاه مانع زائل شود عود
بر میقات لازم خواهد بود و اگر عود متعذر بود پس از ادنای حل هم احرام بستن
جائز خواهد بود و هر شخص که بسبب جهل مسئله احرام عمره مفرده از میقات نه بندد پس او از
ادنای حل میتوان بست و عاصی نخواهد شد **یط** بعد طواف مستحب دو رکعت
نماز باید خواند در مسجد الحرام هر جا که خواهد **ک** افضل فصل است در میان دو عمره
مستحبه ده روز و اکمل فصل است بیکماه و اکثر فاصله یکسال است و احوط آنست
که بدون فاصله ده روز عمره دیگر بجا نیارد **کا** هر گاه طواف النساء را سهواً
ترک کرده از مکه معظمه بیرون آمده باشد و در عود مشقت شدید باشد پس بلا عذر
نائب هم میتواند کرد و الاحوط آنست که خود برای طواف برود مثل اینکه خانه قریب
مکه معظمه باشد و اگر اتفاق عود شده باشد پس حتماً نائب نمی تواند کرد **کب**
هر کسی که حج بذمه او مستقر شده یا عمره یا هر دو پس هم او واجب است بجا آوردن آن
اگر چه متسکعاً باشد و بعد استقرار حج اگر مدیون شده تقدیم حج ظاهراً لازم است
و دیان ممانعت از رفتن نمی توانند کرد آری اگر در صورت رفتن برای حج
ندادن نفقه بعیال واجب النفقه ممکن نباشد پس در اینصورت مسئله محل اشکال است
کج قربانی برآهو درست نیست و برگاو نر و گاو میش درست است ولیکن
در گاو قربانی سنت است که ماده باشد

باب ما یتعلق بکتاب الجهاد

ا جهاد در زمان غیبت امام علیه السلام از مشرکین هم جائز نیست

پس از اہل کتاب چگونہ جائز خواہد بود **ب** چون جہاد در این زمان مشروع نیست
پس کسانیکہ بسبب جہالت محاربہ کردند و کشتہ شدند احکام شہید بر انہا جاری نخواہد شد
و تغسیل و تکفین آنہا مثل دیگر مقتولین واجب لازم است **ج** مسئلہ کسانی را کہ بجبر با خود بوقت
محاربہ بردند و در انجا بلا اختیار کشتہ شدند احتمال دارد کہ مثاب شوند لکن حکم شہید
بر انہا ہم جاری نمی تواند شد **س** ملا محمد باقر مجلسی علیہ الرحمہ در کتاب زاد المعاد مینمایند
کہ ماہ رجب ماہ بزرگ خداست و ماہی در فضیلت و حرمت بآن نمیرسد و قتال با کافران
در این ماہ حرام است و دیگر جا در ہمون کتاب تحریر میفرمایند کہ در تاریخ بست و چہارم
ماہ رجب فتح خیبر شد پس از این اختلاف آگاہ فرمایند **ج** قول اول محمول بر آنست
کہ باختیار و بلا ضرورت قتال در اینماہ حرام است و عند الضرورت قتال جائز خواہد بود
پس وقوع قتال محمول بر ضرورت خواہد بود و نیز کسیکہ حرمت شہر حرام نکند از او قتال
در ان شہر جائز است پس بعید نیست کہ از انجہت قتال در این شہر واقع شدہ باشد

باب ما یتعلق بکتاب الامر بالمعروف والنہی عن المنکر

ا امر بمعروف و نہی از منکر واجب کفائیست
یا عینی اختلاف است و قول ثانی خالی از قوت نیست و کیفما کان در سقوط
وجوب بعد وصول مطلوب خلافی و کلامی نیست **ب** اول مراتب امر بمعروف
و نہی از منکر اظہار کراہت و اعراض از مرتکب است پس اگر فائدہ ندہد بکلام نرم
از او میگوید پس اگر فائدہ ندہد بکلام غلیظ پس اگر فائدہ ندہد حی زند او را و در ضرب

هم اکتفا می کند بر انچه مصلحت مقتضی آن باشد و هرگاه احتیاج جرح بوده باشد پس
در ان اختلاف است ملا بعضی قتل را هم جایز میدانند و احوط آنست کاین امور
مفوض بطرف حاکم شرع بگردانند

باب ما یتعلق بکتاب النذر و توابعه

ا در عهد اذن مادر علی الاشهر معتبر نیست

ب هرگاه نذر معین بوده باشد ظاهر آنست که بر حجة الاسلام مقدم خواهد بود

ج هرگاه کسی بصیغه لله علی بر خود واجب بکند که تا حصول مقصود هر روزه دو رکعت نماز
بجا می آورم پس ظاهر این نذر در نذر تبرع داخل است و در نذر تبرع قول اشهر
واحوط آن است که منعقد می شود د عهد هرگاه بدون شرط بوده باشد پس در صحت
آن اختلاف است و قول بصحت احوط است ه احوط آن است که بغیر اسم خدا
عزوجل حلف نکند و اگر کسی حلف بقران مجید یا پیغمبر خدا یا انچه تعظیم او شرعاً واجب
است بکند پس سزاوار نیست خلاف آن و اگر مستلزم اهانت باشد خلاف پس یقیناً
جایز نیست و همین است حکم برداشتن قرآن مجید و هرگاه کسی نذر بکند که فلان
کس را نسلاً بعد نسل ابداً مؤبداً چیزی خواهم داد پس احوط آن است که مدت عمر خود
بمنذور له انچه منذور باشد بدهد و اگر نذر بکند که مدت عمر خود خواهم داد و بعد از خود
از ورثه خواهم دهانید پس ظاهر راجع بطرف وصیت خواهد شد و اگر نذر کند
که تا هزار سال خواهم داد پس درینصورت هم احوط آن است که مدت عمر خود بدهد
ز هرگاه حلف بکند بر ترک چیزی که فعل آن راجح باشد از ترک اگرچه نظر بمنفعت

دنیا باشد حلف منعقد نخواهد شد وکفاره لازم نخواهد شد ح هرگاه عهد امر
مباح کند پس در انعقاد عهد خلاف است احوط آن است که خلاف عهد نکند
ط هرگاه عهد بکند که تسری نخواهم کرد پس ظاهرا عهد منعقد نخواهد شد ی
هرگاه نذر کرده باشد که بجز وجه مثلاً در انعقاد مجلس عزای جناب سید الشهدا علیه السلام
یکروز صرف خواهد کرد و بعضی را صرف بکند پس احوط آن است که باز مجلس را منعقد
بکند و منذور را تمام صرف بکند یا هرگاه بسبب عذر از صوم نذر معین عاجز شود
پس بنا بر روایتی یک مد گندم تصدق میدهد یب قسم دروغ قران مجید موجب
استخفاف آن است و باعث مواخذه دنیوی واخروی است واگر چنین اتفاق
شده باشد پس توبه بدرگاه غفور رحیم لازم است واگر دفع ضرر مظلوم مقصود باشد
پس توریه نماید واگر توریه ممکن نباشد پس بنا بر دفع ظلم ظالم قسم دروغ قران شریف
میتوان خورد یج نذر زوجه برای رفتن عتبات عرش درجات بدون اذن
شوهر علی الاشهر الاظهر جائز نیست ید س مخالفت قسم چنانکه موجب کفاره
واثم است اول مرتبه همچنین در مرتبه ثانیه هم موجب اثم است یا نه ج جائیکه قسم
منعقد میشود بمخالفت آن حالف آثم خواهد شد وکفاره لازم خواهد گردید وبمخالفت
بار دیگر چیزی بر حانث نیست یه عدم انعقاد نذر زوجه بدون اذن زوج
در آنچه منافی از حق زوج نداشته باشد محل اشکال است

باب ما یتعلق بکتاب القضا

۱ هرگاه دعوی بر میت

تسری عبارت است از آوردن کنیز در تصرف از برای تمتع ۱۲ از مصنف

بوده باشد و بینه نداشته باشد و نه مدعی علم ورثه بوده باشد پس دعوی او از درجه
اعتبار ساقط است **ب** هرگاه اعتراف بعض ورثه بدین مورث از بینه
ثابت بوده باشد و مقدار دین را بینه سهو کرده باشند درین صورت احوط
آن است که معترف در حصه خود از ترکه مورث بنابر مصالحه بگذارد و اگر او هم فوت
شده باشد ورثه او مصالحه بکنند **ج** هرگاه قاضی خطا بکند و حکم بدهد برای کسی بمالی
یا بر کسی بقصاص و مانند آن بعد آن خطا ظاهر بشود پس اگر تقصیر در اجتهاد نکرده
باشد ضامن نخواهد شد و ضمان متعلق از بیت المال خواهد بود **د** هرگاه احد المتخاصمین
در مجلس قضا تعدی بکند مثل اینکه نسبت جور بقاضی بکند پس کلام فقها ظاهر میشود که اول
قاضی برفق منع میکند و بعد آن بزجر منع میکند والا قاضی را میرسد تادیب او
حسب مقتضای مقام بتوبیخ و کلام مغلظ لکن هرگاه اسائت او بنسبت بقاضی
بوده باشد مستحب است او را عفو کردن **ه** علی الاظهر الاشهر قاضی مطابق علم خود
در حقوق مردم و حقوق پروردگار عزوجل حکم میتواند داد **و** هرگاه مفتی فتوی
بجواز ایقاع عقد نکاح در مسئله از مسائل اختلافیه داده باشد بعد وقوع عقد رای او
متبدل بشود پس بطلان عقد ثابت نیست بلکه از اکثر عمومات و فتاوی اصحاب
صحت عقد ظاهر می شود هر چند مفتی را در مثل آن فتوای جواز بعد تبدیل رای
جائز نباشد **ز** ظاهر آن است که مدعی کسی است که از او خصومت پیدا شود
در حقی که برای او باشد یا در برائت از حقی که بر او باشد **ح** اگر مدعی علیه بگوید

که واهب کمال عقل و قت هبه داشت و ورثه بگویند که عقل او فاسد شده بود پس عین موهوب له است یا وارث مسئله محل تأمل است و احوط بنا بر تصالح است **ط** قضا و فصل خصومات منصب فقیه جامع الشرائط است دیگری را جائز نیست **باب ما**

یتعلق بکتاب الشهادات

گواهی دو زن دیگر علی الاشهر مثبت دین است **ب** هرگاه دعوی مال بوده باشد یا چیزی که مقصود از ان مال بوده باشد مثل دین یا اقرار بدین ظاهر آن است که از یک شاهد و دو زن ثابت میشود **ج** فقه و اجتهاد شخصی از صحبت هرگاه عالم بوده باشد و از شیاع و اشتهار در میان اهل علم و از اخبار عدلین از اهل علم ثابت میشود و دور نیست که خبر یک عادل ماهر هم هرگاه مفید ظن بوده باشد کافی شود و در دیگر امور بودن شاهد از اهل علم در کار نیست **د** شیاع هرگاه مفید علم برای حاکم شرع بشود پس ظاهر آنست که مثبت همه چیز آن میشود تخصیص نسب و غیره چنانکه از کلام بعض علما مفهوم میشود ندارد و ظاهر مراد شهید ثانی طاب ثراه و دیگر فقها رضوان الله علیهم که تخصیص ثبوت بهفت چیز به شیاع کرده اند نیست که شیاعی که مفید ظن میشود در ماسوای این چیزها اجماعا معتبر نیست و در ین اشیا مختلف فیه است نه اینکه با وصف افاده علم در دیگر امور معتبر نیست کما لا یخفی علی الناقد الخبیر

باب ما یتعلق بکتاب الوقف

ا هرگاه زمین مسجد مثلا و کاکین و غیره از اوقاف است تصرف در آن جائز نیست **ب**

هرگاه واقف کسی را ناظر و متولی ساخته باشد بعد فوت متولی ظاهر آنست که نظر
در موقوف منها بحاکم شرع خواهد بود ج هرگاه پایین خانه را مسجد گرداند سوای بالاخانه
یا بالعکس پس محتمل است که ثواب مسجد یابد و آنچه را وقف نساخته است تبعاً وقف
نخواهد شد آری اگر وسط خانه وقف بکند پس للخروج برای موقوف علیه حق باستطراق
ثابت خواهد شد د بلند ساختن مسجد منهدم باشد یا غیر منهدم از زمین و بنای
دکان وغیره زیر آن جائز نیست ه هرگاه فقط سطح را وقف ساخته باشد
جاری شدن حکم مسجد بران محتمل است چنانکه از کلام بعض علما مفهوم میشود و در صورت
مفروضه زیر آنرا مالک اجاره میتوان داد اگرچه از سطح هم مستاجر را انتفاع بشود
و ساختن دکاکین قرینه عدم وقف بودن آن نیست بلکه در نیست که قرب و اتصال
مسجد قرینه وقف بودن آن بوده باشد آری قرینه این امر البته میباشد که زمین
دکان داخل مسجد نیست بالجمله تا وقتیکه علم وقف بودن دکاکین اگرچه از قراین باشد
حاصل نشود بظاهر مال ورثه خواهد بود و اگر حجره موقوف بر مومنین است و عمر مومن
است پس زید را اخراج عمر از حجره نمیرسد آری اگر گنجایش هر دو در حجره باشد
هر دو را سکونت دران حجره جائز خواهد بود و اگر زمین فقط موقوف باشد برای
اینکه هر کسی خواهد در آن مکانی بنا کرده بماند پس هر شخص که بنا کرده باشد ظاهر اولی است
از دیگران

باب ما یتعلق بکتاب العطیة

اعلی الله شأنه

هرگاه موهوب له از ذوی الارحام باشد رجوع نمیتواند شد ب هرگاه کسی

۱۴۱

چیزی مملوک خود بدهد و بعد آن بگوید که من بسبب جهالت مسئله داده بودم میدانم
که موهوب له مستحق این مال بوده چون منکشف شد که بر من ایصال واجب نبوده
استرداد آن میخواهم پس ظاهر آن است که اگر دیگر شرائط هبه یافته شود هبه صحیح خواهد بود
و عذر جهل مسموع نخواهد شد و آنچه احکام رجوع در موهوب هست جاری خواهد شد
آری اگر از قرائن دعوی او ثابت شود بطلان هبه مطلقا محتمل است ج در قبول
هدایا دور نیست که احتیاج تلفظ نبوده باشد بلکه مهدی را هم احتیاج بطرف آن نیست
فقط ایصال آن بمهدی الیه بطریقیکه موجب حصول علم باید ابوده باشد ظاهر اجری
د هرگاه در موهوب تصرفی کرده باشد که عرفا بقای عین موهوب صادق نیاید
پس بنا بر مشهور واهب رجوع نمیتواند کرد و دور نیست که این قول قوت داشته باشد
ه هرگاه دین مستغرق ترکه بوده باشد و وارث عین ترکه را بکسی هبه بکند پس از ظاهر
کلام فقها عدم صحت هبه مستفاد میشود و صحت هبه هرگاه دیان مقاصه ترکه را نگرفته باشند
و التزام بدل ثمن ترکه کرده محتمل است و قول بعدم جواز رجوع زوج در آنچه بزوجه
داده باشد خالی از قوت نیست و دور نیست که همین حکم باشد برای زوجه هم در آنچه
بزوج داده باشد ز هرگاه اب و جد به صغیر چیزی هبه بکند پس در اعتبار قبض قبض از طرف
موهوب له خلاف است و مسئله خالی از اشکال نیست ح هبه مجهول ظاهرا
جائز است ط هبه عین مستاجره بمستاجر و غیر مستاجر ظاهرا صحیح است ی هرگاه
مالک غاصب را هبه بکند پس اگر بعد اذن مالک قبض متحقق شد بلا دغدغه مجزی است

یا هرگاه ابراء از جمیع حقوق کند برائت از ما فی الذمه حاصل خواهد شد مگر آنکه از قرائن معلوم شود که نسبت به بعض حقوق ابراء مقصود نیست مثل این که نزد کسی زر خطیری از مال غصبی بوده باشد و او عالم بآن نباشد و نادانسته ابراء کند چه مسئله درین صورت محل اشکال است و نسبت باین حق ابراء ثابت نیست

باب ما یتعلق بکتاب المتاجر

هرگاه در عرف غنا نگویند و ترجیع نداشته باشد جائز خواهد بود و ترجیع عبارت است از تردید و تحریک صوت در حلق و گاهی ترجیع حسن صوت را هم میگویند و آن جائز است **ب** جائز است سود گرفتن پسر را از پدر و پدر را از پسر و همچنین ربا نیست در میان مولی و مملوک و شوهر و زوجه و مسلم و اهل حرب هرگاه مسلم فضل را بگیرد و در اهل کتاب اختلاف است و قول بجواز اخذ سود از اهل کتاب اشهر است **ج** بیع دین بعد حلول اجل بمال حاضر جائز است و هرگاه شرط تاجیل ثمن بکند پس بعضی مکروه میدانند و بعضی باطل میدانند و احوط آن است که چنین معامله نکند **د** ربا در میان والد و ولد متحقق نمیشود هرگاه ولد نسبی بوده باشد و در رضاعی قول بعدم جواز قوت دارد و در ولد ولد اشکال است و در دختر جمعی از اعلام تصریح بجواز فرموده اند لکن احوط اجتناب است و علی الاظهر هر یکی از والد و ولد از دیگر فضل میتواند گرفت **ه** بیع کتب ضلال هرگاه بدانند که مشتری را غرض صحیح است و در نیست که جائز بوده باشد **و** تسخیر جن و ملائکه بنا بر مشهور جائز نیست و در سحر که یقیناً منهی عنه و حرام است داخل است

ذ هرگاه بمیرد کسی که خیار برای او بوده پس اشهر انتقال خیار بسوی وارث است
هر قسم خیار که بوده باشد ح هرگاه کسی بفروشد چیزی را و قبل اقباض غصب بشود
و استرجاع او تا زمان کثیر میسر نشود پس بنا بر مذهب جمعی مشتری را خیار فسخ است و اگر
مشتری فسخ نکند احوط خواهد بود ط در تحقق قبض اختلاف است و دور نیست
که مناط آن بسوی عرف باشد ی در بیع فوریت قبض همه جا ضرور نیست
و در معاطاة هرگاه احد العوضین مقبوض نشود در اجرای احکام معاطاة اشکال
است یا معاطاة عبارت است از دادن هر یک از متبایعین مالی را عوض مالی
بتراضی بغیر عقد مخصوص پس معاطاة داخل بیع بنابر اشهر نیست و بدون اشتراط خیار هم
تا وقتیکه عین باقی است رجوع میتواند شد یب هرگاه کسی را بر کسی مالی باشد
و انکار کند قرضدار از ادای مال با وجود طلب مالک و وجوب ادا باین معنی
که وقت ادای قرض رسیده باشد و قرضدار قادر بر ادا باشد پس قرضخواه را
میرسد که قرض خود را بگیرد از مال او بقهر و غلبه از قسم حق خود اگر بیابد و الا از قسم
غیر حق خود یج انشا کلامی است که محکی عنه نداشته باشد و هرگاه موجب و قابل
بدانند که از این صیغه عقد واقع میشود و بفهمند که حکایت از امر واقع نمیکنند همین قدر
کافی است حاجت قصد دیگر نیست ید در بیع معاطاة هرگاه قبض احد العوضین
نشود پس در اجرای احکام معاطاة اشکال و اختلاف است و قول با جرا
هرگاه تراضی طرفین متحقق شود مستبعد نیست لکن چون این معامله از معاملات

لازمه نیست بیع لازم نخواهد شد یه هرگاه متبایعین صیغه بیع و شرا واقع نکرده باشند بیع لازم نخواهد شد اگرچه قبضه مشتری بر مبیع شده باشد و هرگاه عین مبیع باقی باشد ورثه را ظاهرا در استرداد اختیار است پس از ورثه کسانیکه بالغ و رشید اند حصه خود بمشتری میتوانند داد و بیع حصه غیر بالغ بدون تحقق بلوغ و رشد صحیح نیست آری اگر حاکم شرع مصلحت بداند بیع میتواند کرد یو چون بیع معاطاة معامله لازم نیست پس ظاهر آن است که بعد ممات زوج زوجه بدون رضامندی ورثه قبضه بر مبیع نمی تواند کرد آری زوجه را دعوی مهر در متروکه زوج میرسد و ورثه را اختیار است اگر خواهند عین متروکه در وجه مهر باو بدهند و اگر خواهند قیمت آن یز اجتناب بیع از گنبد طلائی مسجد احوط است آری اگر ترمیم و اصلاح مسجد بدون بیع میسر نشود و خوف انهدام مسجد بوده باشد پس ظاهرا بیع میتواند کرد یح هرگاه معروض شود که صیغه بیع واقع نشده پس بیع علی الاشهر صحیح نخواهد بود و الا ثبوت اقرار بایع بوقوع بیع کافی است اگرچه علم وقوع صیغه حاصل نشود یط هرگاه تعیین مدت خیار نشده پس شرط فاسد است و در صحت بیع بدون شرط خلاف است و مسئله محل اشکال است ك ربا در تبادل جنسین بوجه زیادت احدی بر دیگری متحقق میشود و اگر بدلین از یک جنس نباشد ربا متحقق نخواهد شد کا گرفتن مال مسلم بدون اجازت او جائز نیست آری آنچه حاکم جائر عوض خراج بقدر خراج بدون عدوان گرفته باشد از اطلاقات روایات و فتاوی اباحت گرفتن آن مستفاد میشود

کب هبه نفس کاغذ نوٹ صحیح است وهبه زر مندرج کاغذ نوٹ چونکه قبضه بر آن
نمیشود نافذ نیست ونه بیع آن شرعاً صحیح نیست زیرا که علی الاشهر در بیع اثمان بمقابل اثمان
تقابض بدلین در مجلس عقد شرط است **کج** اجرت پیشنمازی گرفتن اجماعاً جائز است

کد در ربا اختلاف است در اینکه اصل معامله هم صحیح است یا نه پس بعضی قائل
شده اند بصحت اصل معامله واختصاص فساد بزیادتی وظاهر اکثر نصوص وفتاوی تحریم نفس
معامله وآنچه حاصل شود بآن استفاده می شود پس آنچه از غریم خواهد گرفت از عین مال
وزیادتی هر دو حرام خواهد بود لکن از فتاوای اکثر فقها ظاهر میشود که در معامله قرض مالک
اصل مال خواهد شد ورد زیادتی واجب خواهد بود وبعض علما تصریح کرده اند باین که اگر ربا
در عقد معاوضه خواهد بود نه مالک اصل مال خواهد شد ونه مالک زیادتی ورعایت
این قول احوط است **که** در صورت مرقومه هرگاه معامله مشروط بسود واقع شده
پس چیزیکه بمقابل زر قرض سودی گرفته خواهد شد ظاهراً مباح وجائز الصلوة نخواهد شد
آری اگر چیزی بذمه خریده شود نه بمقابل زر قرض آن چیز مباح وجائز الصلوة خواهد بود
وهرگاه مقرض معامله برهم کند واز سود دست بردار شود باز اگر چیزی بحیله شرعی
باو داده گرفتن ودادن آن جائز خواهد بود **کو سوال** زید بعمر هزار روپیه
قرض حسنه داد وهر دو مسلمان اند بعد حلول اجل عمر از مشرکی گفت که من ترا سود خواهم داد
تو ادای قرض من بکن مشرک از زید میگوید که اگر خواهی زر تو نزد من باشد سود او
از من تا وقت ادا بگیر پس این معامله صحیح است یا نه **جواب** از چنین معامله

اجتناب نمایند کہ۲۸ سوال مثلاً اگر زید قطعه زمین مشترک بربیع وشرای شرعی
خرید بعد آن عمر قیمت زیاده کرده مخفی از زید خرید کند آیا شرعاً قطعهٔ مذکور بزید
مزبور عائد خواهد گشت یا عمر متصرف شرعی خواهد بود **جواب** درصورت
مرقومه هرگاه در بیع قبض متبادلین بعمل نیامده باشد وتاخیر در ان مشروط نبود
وثلثه روز بر بیع بگذرد بایع را اختیار فسخ بیع خواهد بود وبیع ثانی صحیح خواهد بود

کہ۲۹ ارتکاب گنجفه مثل قمار در هر حال حرام است اگرچه بقصد تفریح بوده باشد

کط بیع قران شریف جائز نیست آری بیع کاغذ وغیره که بر آن الفاظ
مکتوب نباشد جائز است لکن بمقابل زر سودی بیع آنهم جائز نخواهد بود وتصرف
در غیر مکتوب حرام خواهد بود ونیز این بیع خلاف احترام کتاب الله خواهد شد اگرچه
تلاوت جائز خواهد بود **ل** در خیار شرط اتصال بعقد علی الاشهر معتبر نیست وتعاقب
هم جائز است

باب مایتعلق بکتاب الدین والرهن

ا دیان از عین ترکه هرگاه ورثه از ادای دین که بقدر ترکه
یا کم از ان بوده باشد امتناع نمایند مقاصی می توانند گرفت واگر ورثه صغار بوده
باشند ظاهر آن است که بعد استیذان از حاکم شرع میتوانند گرفت

ب هرگاه راهن یا ورثه او منافع مرهون بمرتهن یا ورثه او بدون جبر واجبار نمایند
اگرچه بسبب جهل مسئله مباح کرده باشند پس ظاهر آن است که تصرف در ان
مرتهن و ورثه او را جائز است هرگاه اصل معامله مشروط بگرفتن منافع واقع نشده باشد

وبعد تصرف وعدم بقای عین استرداد آن نمیتواند شد ج هرگاه زید مکان خود را
بدست هنده زوجه پسر خود بیع کرده باشد وثمن ابو جه ادای مهر پسر بمشتریه ببخشد
پس بیع صحیح خواهد بود و بعد وقوع بیع زید رهن نمیتواند کرد د اشتراط قبض در صحت
ولزوم رهن محل اشکال است ه در رهن لازم است ایجاب وقبول ودر ایجاب
مجزی است هر لفظ که دال بر ارتهان بوده باشد مثل اینکه بگوید بر هن دادم یا این
وثیقه دین است نزد تو و تقدیم دین بر وصیت وتقدیم وصیت بر میراث وتقدیم
کفن از همه از کلام فقها مفهوم میشود ز در قرض اگر تاجیل شرط بکند بنابر مشهور شرط لازم
نمیشود ومقرض هر وقت که خواهد مطالبه کند مگر مسئله خالی از اشکال نیست لکن بعض
اعلام دعوی اجماع کرده اند همچنین اگر بعد عقد حال را موجل بکند موجل نخواهد شد
وفرقی در این حکم در مهر وغیر مهر نیست آری تعجیل موجل باسقاط بعض میتواند شد
ح بنابر مشهور در صحت رهن ثبوت دین در ذمه قبل رهن معتبر است وبعض علما
مقارنت را هم کافی میدانند ومسئله محل اشکال است ط هرگاه کسی تبرعاً دین را
ادا بکند ظاهر آنست که فک رهن خواهد شد ومال مرهون امانت نزد مرتهن خواهد بود
ی هرگاه غریم چیزی از مال مدیون بمقاصه بستاند من بعد نماء ومنافعی که رود هم
مال غریم است وهمچنین است اگر زوجه اشجار ابنیه را مقاصةً بگیرد اگر وارث مانع مقاصه
شوند وقیمت ابنیه وغیرها هم بزوجه بدهند پس در این صورت در باب نماء تصریحی در کلام فقها
بنظر نرسیده وظاهر انست که نماء تعلق بدیگر ورثه خواهد داشت وفقط قیمت بزوجه

مسأله [illegible] انکه چنانچه غریم هرگاه
متفاوت [illegible] از مال
چیزی را مقاصه [illegible] منافع آن
مدیون بستاند [illegible] شود مال
[illegible] بعد مقاصه حاصل [illegible] وجه
[illegible] آن
[illegible] منافع
[illegible] مقاصه [illegible] مال آن وجه
[illegible] حاصل شود [illegible] است
[illegible] مقاصه [illegible] ظاهر
[illegible] بود
[illegible] مد ظله

خواهد رسید یا بیع و هبه مرهون بدون اجازت مرتهن نافذ نمیتواند شد

باب ما یتعلق بکتاب الحجر

ا قول مجمع ممنوع بودن مریض از تبرعات منجزه زایده از ثلث خالی از قوت نیست ب علی الاشهر بعد تمام شدن پانزده سال مرد بالغ می شود و تحقق بلوغ هرگاه چهارده سال تمام شود محل اشکال است ج حجر تحقق نمیشود مگر بچهار شرط اول اینکه دین ثابت باشد بر ذمه که اراده تحجیر دارد دوم آنکه اموال و قاصر باشند از دیون او والا ارباب دیون مطالبه بکنند پس اگر از او امتناع نماید حاکم شرع حبس میکند او را تا اینکه ادا نماید و مخرج دین محسوب در اموال نخواهد شد سوم آنکه دیون موجل نباشند چهارم اینکه التماس حجر غرما یا بعض آن بکنند د انبات شعر خشن بر عانه زن علامت بلوغ است یا نه مسئله مختلف فیه است و دور نیست که دلیل بلوغ بوده باشد ه انبات شعر لحیه دلیل بلوغ است یا نه مسئله مختلف فیه است و ظاهر آن است که دلیل بلوغ بوده و انبات شعر خشن بر عانه مسلم باشد یا مشرک علی الاشهر علامت بلوغ است

باب ما یتعلق بکتاب الضمان والحوالة والکفالة

ا حواله عبارت است از عقدیکه مشروع شده است برای تحویل مال از ذمه بذمه دیگری که مشغول بوده باشد بمثل آن و بنابر مذهب جمع شغل ذمه محال علیه مشروط نیست و شرط است در حواله رضای محیل و محتال و محال علیه پس هرگاه حواله شود و متحول شود مال محتال بطرف محال علیه علی الاشهر

محیل بری میشود اگرچه محتال بری نکند و در حواله تراخی جائز است و صحیح یعنی محال
علیه بر دیگری حواله بکند و او بدیگری و همچنین **ب** هرگاه مادر قرضدار ضامن شده باشد بعد از فوت
او ادای متروکه ادای دین لازم است **ج** در صحت ضمان رضای مضمون عنه شرط
نیست اجماعا **د** کفالت هر شخصی که بر او کسی دعوی کرده باشد ظاهرا صحیح است
اگرچه حقی بر او ثابت نباشد و از کلام بعض اعلام اشتراط ثبوت حق مفهوم میشود
و این قول ضعیف است **ه** سوال صورت وثیقه ضمانت اینست که جناب
بیگمصاحبه مرحومه جاگیر گونده که ملک خاص در قبضه شان بود بنواب سعادت علیخان
مرحوم سپرد کردند باین شرط که محاصل آن تقسیم کرده باشند بعزیزه و اقربای شان
بموجب تعیین نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن و ضمانت مال گرفتند از برای توثیق
حکام انگریزی را درین ایام زید که بنامش چیزی از ان محاصل مقرر بود وفات
کرد پس آیا درینصورت با وجود بودن ورثه شرعی او محجوب الارث حصه خواهد
یافت یا نه توجروا **جواب** درصورت مرقومه اگر ضمانت مال شرعا ثابت
باشد پس ضامن را ادای مال بورثه شرعی مضمون له لازم است

باب ما یتعلق بکتاب الصلح

ا هرگاه کسی با کسی مصالحه بکند
بر این که نان و نفقه با و مدت عمر او خواهد داد پس ظاهر آن است که مصالحه صحیح
باشد و در تعیین و تقدیر نفقه رجوع بطرف عادت امثال او خواهد شد **ب**
هرگاه با هم مصالحه بکنند بر این که مال متنازع فیه بتصرف احد المتنازعین مدت حیوة

او بوده باشد و بعد آن تصرف دیگر ورثه او دائما بماند ظاهر آن است که مصالحه صحیح بوده
باشد ج ظاهر آن است که مصالحه مطلقاً صحیح است مصالح علیه و مصالح عنه معلوم باشد
یا جهالتی داشته باشد مگر اینکه علم بمصالح علیه بچگونه حاصل تواند شد و عمل به مصالح متوقف
بوده باشد بر علم آن چه در صورت اظهر بطلان است د اشهر آن است که مصالحه فرع
عقد دیگر نیست ه هرگاه دو شخص باهم مصالحه بکنند و یکی علم داشته باشد که بر باطل است
پس اگرچه مصالحه بظاهر شرع محکوم بصحت خواهد بود لکن مبطل را حلال نیست گرفتن آنچه
دیگری بدهد و اگر بعد صلح منکشف بشود مبطل بودن او ظاهراً حکم فساد صلح در ظاهر هم داده
خواهد شد و هرگاه کسی بر زمین دیگری باجازت او بنا یا غرس نماید پس احوط آن است
که اجازت دهنده رجوع از اجازت خود ننماید و اگر رجوع بکند پس احتمال ارش متطرق
است ز صلح علی الاظهر الاشهر عقد مستقل است و در هر چیز جائز است مگر صلحی که حرام را
حلال بکند یا حلال را حرام بکند و از ثمرات آن قطع تنازع سابق و مترقب است
و انتقال ملک از احد المتصالحین بطرف دیگری مثل بیع الی غیر ذلک و صیغه صلح بایجاب
واقع میتواند شد که احد المتصالحین بگوید صالحتک عن کذا علی کذا و
یقول الآخر قبلت المصالحة ح جواز صلح حطیطه از طرف صغیر
هر چند ولی مصلحت بداند محل اشکال است مگر اینکه ضرورت باشد مثل اینکه تعیّش
صغیر بدون تصالح میسر نشود ط ظاهر مراد از حلال و از حرام در قول آنحضرت صلی الله
علیه و آله الا صلحا احل حراما او حرم حلالا معنی متعارف

حلال وحرام است بدون تخصیص ومراد فقهاء رضوان الله علیهم در حکم بوقوع صلح
بمقابل منافع بمنافع وعین بعین یا منافع بعین اباحت یا تملیک چیزی است
بدیگری بمقابل عوضی اعم ازینکه منفعت باشد یا عین نه عدم تصرف در منفعتی مملوک
یا عین مملوک مع بقاء الملک پس تخصیص حلال بآنچه وطی او حلال بوده باشد کما یفهم
من کلام بعض المعاصرین تعسف مستغنی عنه **ی** چون صلح با وجود استکمال شرائط
آن معامله لازم است پس هر چیزی که صلح بران واقع شده بمال متصالحین است
ودران تصرف ورثه بعد انتقال متصالحین جائز خواهد بود اگرچه قبضه نشده باشد چه قبض
واقباض در این معامله شرط صحت نیست **یا** زید انتقال کرد مکان او بر ورثه او
منقسم شد آب یکقطعه بر قطعه دیگری جاری می شد الحال مالک آن قطعه از اجرای آن
مانع میشود **جواب** در صورت مرقومه مسئله محل اشکال است واحوط بنا بر
تصالح است

باب مایتعلق بکتاب الشرکة والمضاربة

ا شریک ضامن نمیشود آنچه تلف شده باشد در دست او از مال شرکت مگر هرگاه
تعدی وتفریط ثابت بشود **ب** مضاربت عبارت است از اینکه بدهد مالی را
بکسی تا او تجارتی دران بکند وحصه برای عامل معین بکند ونفقه عامل در سفر متعلق
از اصل مال است لکن احوط آن است که زاید از نفقه بدون اشتراط نگیرد وشرط است
ودر سفر که زاید از آنچه در تجارت احتیاج بطرف آن باشد نباشد **ج** هرگاه صاحب مال
شرط بکند که ضمان مال یا حصه از خسران بر عامل است شرط باطل است ودر صحت

قراض اشکال است **باب ما یتعلق بکتاب الودیعة**
والعاریة ۱ هرگاه بدون اجازت مالک در ودیعتی تصرف کرده پس
علی الاشهر ضامن میشود اگرچه بعد تصرف در حرزی گذاشته باشد بلکه اگر بقصد
انتفاع بیرون آورده و بدون تصرف باز در مکان محفوظ گذاشته درین صورت
هم ضامن میشود ب عاریت دادن عین مستعار بغیر اذن مالک جائز نیست
ج در عاریت هرگاه ذهب و فضه نباشد ضامن نمیشود مگر در صورت تفریط در حفظ
یا تعدّی یا باشتراط ضمان و در ذهب و فضه اشهر ضمان است اگرچه ضمان مشترط
نشده باشد **باب ما یتعلق بکتاب المزارعة و**
المساقاة ۱ مزارعت عبارت است از دادن زمین بحصه معینه از حاصل
آن تا مدت معلوم و لابد است از بودن تمام مشاع در میان هر دو پس اگر معین بکنند
شی معین را برای یکی بشرط باطل میشود اگرچه حصول زاید از آنچه شرط کرده
مترقب بلکه مظنون بوده باشد ب در صحت معامله مساقاة جای که مقصود از شجر
برگ آن بوده باشد مثل حنا یا گل آن بعضی فقها تامل کرده اند و دور نیست
که قول بصحت متجه باشد **باب ما یتعلق بکتاب الاجارة**
۱ اجارهٔ عین مستاجره جائز است بدو شرط یکی اینکه بمثل استعمالی که باجاره
گرفته است باجاره بدهد یا باقل از ان دوم اینکه در اجاره اولی تخصیص استعمال
بمستاجر نبوده باشد پس هرگاه اسپی را باجاره بگیرد و مشروط باشد بعدم رکوب

غیر مستاجر را مخالفت جائز نخواهد بود **ب** هرگاه اجاره داده باشد و بعد ازان
هبه کند پس اجاره مانع صحت هبه و مانع قبض موهوب از طرف واهب بموهوب لہ نخواهد شد
ج منافع عین مستاجره تامدت استیجار مال مستاجر می باشد پس هبه مالک عین منافع را
صورتی ندارد **دس** زید مکان خود را بدست خالد بر مبلغ چار صد روپیہ سکہ
بمیعاد چهار ماه بطور بیع خیار داد باین شرط که اگر در میعاد مذبور کسی بیگر عـــه بست روپیہ
یا بست و پنج روپیہ از زر مسطور زاید بدہد من خیار خود را ساقط خواهم کرد و مطالبہ
زیادتی از مشتری نخواهم کرد و اگر کسی بست و پنج هم زاید خواهد داد پس بر ان قیمت
زاید نصف خود خواهم گرفت و نصف بخالد بعد بیع بدیگر خواهم داد و اگر خالد بران
قیمت زیادتی نماید پس نصف آن زیادتی از خالد خواهم گرفت و بیع کامل بلا خیار
خواهم کرد و لیکن این هر دو شرط مفسد و مخالف بیع خیار اند یا نه و قبضه در بیع خیار ابتدا
درست است یا بعد گذشتن میعاد **جواب** درصورت مرقومه ظاهرا بیع صحیح
است و شرط لازم نخواهد شد و بعد گذشتن مدت خیار مبیع مال مشتری خواهد شد
و قبضه مشتری بر مبیع از ابتدای بیع خیار باید نه قبل انقضای مدت خیار **باب**
ما یتعلق بکتاب الوکالة از اطلاقات فتاوی مفهوم میشود
که در وکیل مطلقاً عدالت شرط نیست بلکه ایمان هم معتبر نیست لکن لابد است از تخصیص
این عمومات باموریکه مانع شرعی ازان نبوده باشد پس جائز نخواهد بود توکیل کافر
در نقل تعبیر قران مجید **باب ما یتعلق بکتاب الشفعة**

ا هرگاه شفیع فقیر باشد حق شفعه ساقط نمیشود تا وقتی که او اقرار بعجز خود نکند و قادر مماطل در حکم عاجز است ب هرگاه زمین را بیع نماید با آنچه در آن است از نخل و شجر و بنا پس ظاهر آن است که در بنا دعوی شفعه میتواند شد و از کلام بعض علما مفهوم میشود که در نخل و شجر هم میتواند شد و مسئله محل اشکال است ج شفعه ثابت است در عقار که قابل قسمت باشد بلا خلاف مثل اراضی و بساتین و مساکن و در ما عدای این محل اختلاف است و جمعی از فقهاء رضوان الله علیهم قائل شده اند به ثبوت شفعه در هر مبیع منقول باشد یا نه قابل قسمت باشد یا نه و جمعی مقید ساخته اند بودن مبیع قابل قسمت و اکثر متاخرین مخصوص میدانند بغیر منقول عادةً از چیزهائیکه قابل قسمت باشند و مملوک و این قول ظاهر اقوی است دارد

باب ما یتعلق بکتاب السّبق والرّمایة

ا از کلام شهید ثانی در مسالک مفهوم میشود که انعقاد سبق در قبل نزد علمای ما رضوان الله علیهم متفق علیه است بلکه از حدیث ان الملئکة لتنفر عند الرهان وتلعن صاحبه ما خلا الحافر والخف والریش جواز رهان در هر حافر و خف مستفاد میشود اگرچه گرد و فر بر آن ممکن نشود

باب ما یتعلق بکتاب الجعالة

ا جعاله عبارت است از صیغه که مقصود از آن تحصیل منفعت باشد بعوض و علم بعوض در عمل شرط نیست آری علم بعوض در تعیین عوض شرط است نه در تحقق جعاله بلکه اگر کسی تعیین نکند اجرت مثل ثابت خواهد شد

باب ما یتعلق بکتاب الوصایا

ا علی الاشهر

انفاذ وصیت لازم است اگرچه موصی له از یهود و نصاری باشد ب علی الاشهر
بعد موت موصی موصی به مال موصی له میشود هرگاه قبول کرده باشد و اگر بقبض در آورده
باشد پس اتفاقاً مال موصی له میشود ج هرگاه رد بکند بعد موت موصی و قبل قبول
وصیت باطل میشود اتفاقاً د در اخراج اجرت واجب بدنی شل صوم از اصل مال
هرگاه وصی نبوده باشد و وصیت هم نکرده باشد خلاف است و مسئله محل تردد است
ه هرگاه وصیت امور متعدده کرده باشد عمل بر وصیت اول لازم است پس
اول تا اینکه استیفای ثلث بشود وصیت متاخره علی الاشهر باطل خواهد شد
آمدی اگر تصریح کرده باشد بعدم اراده ترتیب پس رسدی بر همه وصایا ثلث منقسم
خواهد شد و هرگاه وصیت بکند که به نسل من بدهند پس سوای اولاد و اولاد اولاد
بکسی دیگر چیزی نمیرسد ز هرگاه کسی را برای استیفای دیون خود از قرضداران
وصی کرده است پس قرضداران را امتناع از ایصال حقوق نمیرسد ح هرگاه
ورثه بعد موت مورث اجازت نفاذ وصیت در مازاد عن الثلث بدهند
باز رجوع نمی توانند کرد و وصیت صحیح میشود بلا خلاف و اگر در حیات مورث اجازت
بدهند پس جواز رجوع و عدم رجوع مسئله اختلافی است و احوط بنا بر مصالحه است
ط علی الاشهر وصیت در زائد از ثلث مع عدم اذن الورثه باطل است
ی واجب مالی از اصل مال اخراج آن واجب است و الحاق واجب بدنی
بواجب مالی محتمل است و احوط بنا بر تصالح است یا هرگاه وصیت بکند بچنیم چیز

ووصی چیزی را سهو کند پس بنا بر مشهور صرف آن در وجوه بر می باید و بعضی گفته اند که میراث
خواهد شد واحوط بنا بر تصالح است **یب** کسی که وارثی نداشته باشد بنا بر مذهب
جمعی وصیت بجمیع مال خود میتواند کرد و بعضی در زائد از ثلث باطل میدانند وقول
اول خالی از قوت نیست چنانکه دلالت میکند بر آن صحیحه احمد بن محمد بن عیسی که شیخ الطائفه
رحمه الله آنرا روایت کرده **یج** هرگاه کسی برای شخصی بعد فوت موصی له اول
وصیتی کرده باشد و او قبل موصی له اول فوت شود پس علی الاشهر بعد انتقال
موصی له اول این وصیت برای ورثه موصی له ثانی خواهد بود **ید** هرگاه شخصی
از شخصی وصیت نماید که بعد من حج از طرف من بکند و او قبول نماید پس ظاهر آن است
که قبول او وعده است اگر ایفای وعده بکند مثاب خواهد شد و اگر نکند اثمی علی الاشهر
ندارد **یه** هرگاه وصیت منفعت برای کسی بکند پس مسئله اختلافی است وظاهر
آن است که تقویم عین مسلوبة المنافع بکنند و همچنین تقویم او غیر مسلوبه بکنند
و تفاوت را مشخص نمایند و از ثلث وصیت را خارج بکنند و عین و زائد از ثلث را
از منافع مال ورثه قرار بدهند **یو** هرگاه از وصی خیانت بشود پس هرگاه موصی
وصی را امین مع السنه متولی ساخته بود و اشتراط وصایت بامانت صراحةً یا بقرائن
ثابت باشد عزل او بر حاکم شرع بلا اشکال جائز بلکه واجب است و اگر معلوم نباشد
احوط آن است که معزول نکند و او را منع بکند از استقلال در تصرف پس ناظری
را معین بکنند **یز** وصایت عبارت است از ولایت بر اخراج حق و استیفای

آن و ولایت بر کسانیکه موصی بر آنها ولایت دارد و بر صرف مال در حقوق واجبه و تبرع بها
امّا استدعای اعمال خیر از دیگری پس ظاهر او در وصایت داخل نیست و موصی عزل
وصی میتواند کرد اجماعاً و بعد قبول وصی و موت موصی علی الاشهر و وصیت نمیتواند کرد

یح وصیت اگر در ثلث یا کم از آن خواهد بود نافذ خواهد شد والا انفاذ آن
در زائد از ثلث موقوف بر اجازت ورثه خواهد بود اگر ورثه اجازت خواهند داد
در زائد از ثلث نافذ خواهد شد والا فلا و مضارت در وصیت عبارت است
از این که وصیت نماید در اکثر از ثلث مال خود یا اقرار بدین کند که ثابت نیست
برای قصد ضرر رسانی بوارث و دفع او از ارث باشد و وصیت کمی از حصه معیّنه
شرعیه نافذ نخواهد شد و وصیت زائد از حصه معیّنه اگر زائد از ثلث نیست نافذ میشود
والا حکم آن چنان است که مذکور شد **یط** ولایت امری است از طرف شارع
که پدر و جد پدری را بر اولاد صغار ولی گردانیده و گاهی حاکم شرع جامع الشرائط
هم ولی بعض میشود و همچنین وصی ولی صغار از وصایت پدر و جد پدری هرگاه پدر و جد
پدری نباشد میشود چنین نیست که هر کس مختار است که دیگری را ولی بر نفس خود نماید

ک هرگاه کسی وصیت بکند بلفظ مجمل که در شرع تفسیر آن وارد نشده مثل این که
بگوید بفلان کس قلیلی از مال من بدهند پس در اینصورت ورثه را اختیار است
هر قدر که خواهند بدهند **کا** اگر کسی وصیت بکند که زائد از نصف متروکه به فلان
بدهند و مابقی به پسر دیگر و دختر هم داشته باشد پس در این صورت اگر دختر اجازت

بدهد وصیت نافذ خواهد شد والا در ثلث نافذ خواهد شد و در تعیین زیادتی و کمی از نصف اگر بنا بر مصالحه بگذارند احوط خواهد بود

باب ما یتعلق بکتاب النکاح

ا ده مرتبه شیر دادن علی الظاهر ناشر حرمت است ب علی الاشهر شیری که از زنا بهم رسیده باشد ناشر حرمت نمیشود ج شیری که از نکاح شبهه بهم رسیده باشد در ان تردد است و اشبه آن است که ناشر حرمت میشود د هرگاه وطی کرده باشد و بعد آن عنین شده باشد علی الاشهر فسخ نکاح نمیتواند شد ه هرگاه پدر فوت شده مادر احق است به صبی و صبیه از وصی و جمیع اقارب و جمعی از اعلام هرگاه ام اب و ام ام موجود باشد حضانت را مختص بام اب میدانند و مسئله محل تردد است احوط آن است که بنا بر تصالح بگذارند و اگر راضی نشوند بنا بر قرعه بگذارند ز هرگاه محلل له وطی امه کرده باشد بر محلل بعد انقضای عده حلال میشود و بعد استبراء هم حلال شدن بر مالک محتمل است لکن انتظار انقضای عده احوط است ح در عقد متعه ذکر مهر و اجل اتفاقاً لازم است ط قول بوجوب قبول خطبه محل کلام است و در رجحان آن هرگاه مانعی شرعی نبوده باشد کلامی نیست ی زوجه پیر اگر چه مدخول بها نباشد بر پسر حرام است یا عزل با جازت منکوحه بنکاح دائمی جائز است و کفاره ندارد و همچنین اگر متمتع بها بوده باشد یا کنیز و اگر بدون اذن منکوحه بنکاح دائمی و بدون شرط در عقد عزل کند بعضی قائل بحرمت و وجوب دیت نطفه که ده دینار است شده اند و بعضی بکراهت و وجوب دیت و بعضی بکراهت و استحباب دیت قول

احوط است یب در محاق وطی کراهت وارد و محاق سه روز آخر ماه را می گویند
و بعضی اعلام تصریح فرموده اند که شب بیست و هفتم داخل محاق نیست اگر چه ماه ناقص
باشد زیرا که عرب هر سه روز ماه را اسمی گذاشته اند و شب بیست و هفتم را داخل
داودی میدانند و ظاهر کلام فقها رضوان الله علیهم اختصاص کراهت است بوطی
و از کلام بعض احتمال کراهت تزویج هم در محاق مستفاد میشود لروایة الکلینی طاب ثراه
عن الصادق علیه السلام من تزوج فی محاق الشهر فلیسلم لسقط الولد و دور نیست
که متبادر از روایت هم کراهت وطی بوده باشد یج هرگاه از اهل خبرت که معتمد بین
باشند ثابت بشود که بسبب لبن انبات اللحم و اشتداد عظم شده است پس بنا بر
قول اشهر و احوط ناشر حرمت میشود و مراد از انبات لحم اینست که محسوس بشود و الا
مطلق شیر دادن را دخلی در انبات و اشتداد می باشد و جمعی اشتداد عظم و انبات لحم را
علامت مستقل نمیدانند یط علی الاشهر مادر احق است با ولاد مدت رضاع
و آن دو سال است پسر باشد یا دختر هرگاه مادر حره مسلمه عاقله غیر مزوجه باشد بلا خلاف
و بعد انقضای مدت رضاعت پدر احق است به پسر و مادر به دختر تا هفت سال
بنا بر قول مشهور و هرگاه مادر طالب اجرت زائد در شیر دادن شود پس پدر میرسد
که بمرضعه دیگری بدهد و در سقوط حضانت مادر در این صورت اشکال است احوط
آن است که مهما امکن تربیت را متعلق بمادر بگذارد یه هرگاه علم بعیب قبل عقد
بوده باشد پس نه مرد را اختیار است نه زن را یو هرگاه کسی مرتکب زنا از زنی

داودی بمعنی شب بیست و هفتم آخر ماه بعد و ال ... قبل محاق است و محاق شب آخر ماه است اگر ماه سی باشد ۱۲ از مصنف اعلی الله مقامه

بجبر و اکراه بشود پس آیا ولد ملحق بمادر خواهد شد یا نه در کلام فقهاء رضوان الله علیهم تصریحی
در خصوص از نظر نگذشته لکن از ظاهر کلام محقق معاصر طاب ثراه در جواهر الکلام
مفهوم میشود که در صورت مرقومه الحاق از مسلمات است و اصل ترتب حکم نسب
برای تحقق نسب در ان متحقق باشد الا ما خرج من الدلیل مؤید آن است یل
حر با زاید از دو کنیز عقد نکاح دائمی نمی تواند کرد اتفاقاً یح علی الاشهر هرگاه
ولی تزویج پسر صغیر بکند پس اگر مالدار است مهر بر پسر خواهد شد و اگر مالی نداشته
باشد پس مهر بر پدر است و از اصل ترکه او اخراج مهر بعمل خواهد آمد خواه پسر بالا
و بالغ شود خواه قبل بلوغ فوت شود یط هرگاه مادر طفل حره بوده باشد
پس ظاهر فتاوی علمای رضوان الله علیهم آنست که بعد فوت او در امر حضانت
مولی الاب از اب مقدم است خواه طفل احر بوده باشد خواه مملوک خصوصاً
هرگاه در خصوص حضانت بمولی الاب وصیت کرده باشد ك هرگاه از تعلق حضانت
بمادر مانعی شرعی ثابت بشود پس از سید او حاکم شرع حضانت متعلق میتواند کرد
کا هرگاه مادر حق حضانت را برضامندی خود ساقط بکند ساقط خواهد شد لکن بعد
از اسقاط حق خود باز خواهان حضانت بشود ظاهر آن است که حضانت را از
او متعلق میکنند کب هرگاه کسی مرتکب فعل شنیع العیاذ بالله از طفلی بشود
پس بر واطی ام موطوء و اخت و بنت او حرام میشود اجماعاً و هرگاه واطی صغیر بوده با
یا موطوء جوان بوده باشد پس از کلام اکثر علما عدم فرق مستفاد میشود و عمل بر آن

لازم است و علی الاشهر الاظهر بر موطوء بسبب وطی واطی کسی حرام نمیشود کج [۲۳] هر گاه
شخصی برادر رضاعی داشته باشد و او را برادر نسبی بوده باشد پس این شخص از خواهر
برادر نسبی برادر رضاعی خود عقد میتواند کرد کد [۲۴] هر گاه مفروض شود که زنی
نطفه شوهر یا غیر شوهر را گرفته در رحم داخل کرده و از آن طفلی متولد شده پس هر گاه
نطفه شوهر بوده باشد در الحاق ولد بابوین ظاهرا اشکالی نیست و اگر از غیر شوهر
بوده باشد پس هر چند احتمال الحاق هم متطرق است لکن ولد ملحق برجل ظاهرا خواهد شد
و از کلام بعض اعلام عدم الحاق ظاهر میشود که [۲۵] هر گاه زنی ابن الابن خود را شیر داده
باشد عقد نکاح دختر دختر آن زن از مرتضع نمیتواند شد و از اخت مرتضع و ابن البنت
مرضعه عقد علی الظاهر میتواند شد کو [۲۶] زن متمتع بها بدون رضامندی متمتع از حباله
عقد در اثنای مدت بیرون نمیتواند شد و اگر زوجه در اثنای مدت امتناع بکند از تمکین
اجرت بحساب آن ساقط خواهد شد پس اگر متعه دو ماه بوده باشد و یکماه اطاعت کرده
دو ماه دیگر امتناع نموده نصف اجرت ساقط خواهد شد و نصف خواهد یافت
کز [۲۷] هر گاه کنیز خود را بحباله عقد نکاح دیگری غیر عبد خود بدهد پس مولی فسخ عقد
نمیتواند کرد کح [۲۸] علی الاظهر الاشهر سکوت بکر کافی است خواه قرینه دیگر هم دال
بر رضا بوده باشد و خواه نباشد مگر اینکه جبر بر سکوت ثابت شود و اگر قرینه دال
بر عدم رضا بوده باشد پس محل اشکال است کط [۲۹] هر گاه عقد نکاح بر مهری
مشروط بشرطی و در فقدان بر نصف آن مهر واقع سازد پس در بطلان شرط مهر

اختلاف است و دور نیست که صحیح باشد و منتهای اینست که در هر دو صورت مهر
مثل هرگاه زاید از مسمی باشد بدهد ل[۳۰] هرگاه در متعه ذکر اجل را سهو کند و مقصود ایقاع
عقد متعه در زمان معین بوده باشد پس بنا بر اشهر منقلب بنکاح دائم خواهد شد
و مسئله در غایت اشکال است و اگر مقصود دوام بوده باشد پس قول بانعقاد عقد دائمی
و جریان احکام عقد دائمی بظاهر راجح است لا[۳۱] بنا بر مشهور عقد نکاح فضولی صحیح است
و اینقول ظاهر اقوت دارد لب[۳۲] علی الاشهر ولایت اب و جد بر صبیه بالغه رشیده
ثابت نیست نه در عقد نکاح دائم و نه در منقطع لکن بی اجازت ولی کراهت محتمل است
و احوط آن است که بدون رضای اب عقد را مطلقاً واقع نسازد لج[۳۳] شنیدن
صوت زن اجنبیه هرگاه بقصد تلذذ و ریبه و خوف فتنه نباشد بعض علما حرام میدانند
و قول بجواز چنانچه از اکثر روایات مستفاد میشود ظاهر اقوت دارد و احتیاط در ترک
است لد[۳۴] بسبب زنا زوجه از حباله عقد زوج علی الاظهر الاشهر خارج نمیشود
و بعض علما قائل بخروج شده اند له[۳۵] علی الاشهر الاظهر نکاح از زنی که زنا باو کرده
باشد جائز است هرگاه شوهردار نباشد لو[۳۶] السوال قال العلامة الطبرسی رحمه الله
فی مجمع البیان فی ذیل تفسیر قوله تعالی فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ
أُجُورَهُنَّ الآیه فی سورة النساء فی الجزء الخامس مما یدل ایضاً علی ارادة
المتعة ان لفظ الاستمتاع فی الآیة لا یجوز ان یکون المراد به الانتفاع والجماع لانه لو کان
کذلک لوجب ان لا یلزم شیء من المهر من لا ینتفع من المرأة بشیء وقد علمنا انه لو طلقها

قبل الدخول لزمه نصف المہر ولو کان المراد به النکاح الدائم لوجب للمرأة بحکم الآیة جمیع المہر بنفس العقد لانه قال فأتوهن اجورهن ای مهورهن ولا خلاف فی ان ذلک غیر واجب وانما یجب الاجرة بکماله بنفس العقد فی النکاح للمتعة انتهی اعترض علیه بعض المخالفین فقال المراد من الاجور اما کل الاجور او مطلقا فعلی الاول الاستمتاع بمعنی الانتفاع والجماع وعلی الثانی بمعنی النکاح والمفسر خلیط وخبط فعلی تقدیر ارادة النکاح یحمل علی کل المہر وعلی تقدیر ارادة الانتفاع یحمل علی مطلق المہر فیلزم ما یلزم انتهی فعلیکم بالجواب حتی لا یقع مرتاب فی مہلکة الارتیاب واجرکم علی الله الوہاب **الجواب** الظاہر ان المراد من ایتاء الاجر مع الاستمتاع ایتاء تمام الاجر لانه المتبادر منه عند الاطلاق ومفہومه المخالف عدم ایتاء الاجر عند عدم الاستمتاع والمتبادر منه عدم ایتاء شیٔ من الاجرة عند عدم الاستمتاع فلو کان المراد من الاستمتاع الانتفاع والنکاح لما استقام معنی المفہوم ولو کان المراد به النکاح الدائم لاختل معنی المنطوق کما افاد المولی الطبرسی طاب ثراه ففی کلام المعترض خلط واضح وخبط فاضح **س** ہرگاه مادر متزوج بشود حضانت او از پسر و دختر ساقط می شود و از پدر متعلق می شود واگر پدر فوت شود بازحضانت علی الظاہر متعلق از مادر میشود و از وصی و دیگر اقارب تعلقی نیست **ج** ۳۰۹ ہرگاه پدر فوت بشود حضانت دختر علی الظاہر متعلق از مادر خواہد شد اگرچه از ہفت سال تجاوز بکند و ہمچنین ہرگاه مادر فوت شود قبل ہفت سال حضانت متعلق از پدر خواہد شد بالجمله مادر و پدر با اولاد احق اند از دیگر اقارب

ودیعی **لط** هرگاه بدون اجازت زن حرّه عزل کرده باشد در عقد دوام مشروط
نباشد پس احوط آن است که ده دینار دیت بدهد **م** حرمت عزل بدون اجازت
حرّه ثابت نیست لکن رعایت این قول احوط است و نه وجوب کفارة ثابت است
ما آقار اخوراندن ادویه بکنیز خود که حامل نشود البته مرجوع است **مب**
هرگاه زوج خود را منسوب سازد بطرف قبیله و بعد عقد ظاهر بشود که از قبیله دیگر است
پس اگر عقد مشروط واقع نشده باشد علی الظاهر عقد صحیح است از مجرد بیان نسب
تخللی در عقد در صورت عدم مطابقت نمیشود و همین است حکم هرگاه زوجه
بعد عقد از قبیله دیگر ظاهر بشود خصوصاً هرگاه دنائت نسب متحقق نشود **مج** خیار فسخ
فوری است اجماعاً **مد** ظاهر ادخول وسد برزان موجب مهر است
بلا خلاف زیرا که درین مسئله سه قول است قول اول که مشهور در میان
فقها است اینست که دخول موجب مهر است در قبل باشد یا در دبر و قول
دوم اینست که خلوت هم موجب مهر میشود و قول سیم اینست که مطلق استمتاع
موجب مهر است و انیق هر سه قول وجوب مهر هرگاه وطی فی الدبر متحقق شود ثابت
میشود آری روایت یونس بن یعقوب مشعر است باینکه غیر وطی فرج موجب
مهر نیست لکن قول رابع بنظر نرسیده **مه** خوردن شیر بز و غیره بمیان الرضاعات
قادح جریان حکم رضاعت علی الظاهر نیست **مو** ثبوت ولایت وصی بر عقد
صغیر هرگاه غبطه بوده باشد مختلف فیه است و مسئله محل اشکال است **مز** هرگاه نابالغ

یعنی نقطه دار و با موحده یعنی غبطه است ۱۰۲
۱۱۲ از مصنف زاد بقا

صیغهٔ نکاح خود واقع سازد پس اگرچه ولی اذن بدهد ظاهراً عقد صحیح نخواهد شد **مح**
خوردن گوشت عقیقهٔ والدین را مکروه است نه حرام و دیگر اقربا را خوردن آن
جائز است بدون کراهت هرگاه در خانهٔ پدر و مادر طفل در عیال آنها نباشند
مط هرگاه دخول کند و افضا متحقق شود و زوجه او نه ساله نباشد حرام میشود وطی او
همیشه بنابر مشهور لکن هرگاه جرح مندمل بشود پس بعض فقها وطی را جائز میدانند **ن**
در معنی افضا اختلاف است و احوط آن است که خواه مسلک حیض و غائط متحد شده
باشد و خواه مسلک بول و حیض از وطی آن زن هرگاه نه ساله نباشد اجتناب نمایند
نا هرگاه کنیزی مشترک درمیان چند مالک بوده باشد و همه در یک طهر وطی بکنند
و فرزندی متولد شود و همه مدعی شوند یا سکوت کنند قرعه می اندازند پس نام هرکه
برآید ولد باو ملحق میشود و غرامت حصص باقین از قیمت مادر و قیمت ولد روزیکه
متولد شده است متعلق باو خواهد شد **نب** از کلام اصحاب رضوان الله علیهم
مفهوم میشود که هرگاه احد الشرکا وطی کنیز مشترک بلا اجازت دیگران نماید آثم میشود
و او را تعزیر دهند لکن زانی نیست **نج** [۵۳] هرگاه عنن باقرار زوج ثابت بشود و زن
فسخ را بخواهد پس رجوع میکند بحاکم شرع و او تا یکسال از وقت مرافعه برای معالجه
مهلت میدهد پس اگر قادر بر مواقعت او یا دیگری علی الاشهر شد پس زن را اختیار
فسخ نیست و الا فسخ میتواند کرد **ند** [۵۴] هرگاه زید بزن شوهردار زنا کند پس اگر
استحلال از شوهر بتصریح ممکن نباشد باین نوع استحلال کند که گناه عظیم تو کرده ام

امیدوار عفو هستم **نہ** چونکه اقرار عقلا بعد انکار مقبول است پس اقرار زید
به ابنیت نسبت بحال پسر کنیز زینب مقبول خواهد شد. و او وارث زید خواهد بود
آری اگر ثابت بشود که از کنیز شرعی زینب بلا اجازت او وطی کرده است و احتمال
شبهه متطرق نباشد پس درین صورت وارث زید نخواهد شد بلکه پسر مذکور مملوک زینب
خواهد بود **نو** اطاعت زوجه در حقیکه شارع برای شوهر گردانیده است
لازم است و واجب نه در هر امر و آن حق اینست که امتناع از استمتاع نماید و
بدون اذن او از خانه او بیرون نرود **نز** مجامعت عریانا مکروه است **نح**
در جواز نکاح مرد سنی و زن شیعه اختلاف است بین العلما هرگاه ایجاب و قبول
بنهج شرعی واقع شده باشد و اگر ایجاب و قبول واقع نشده چنانکه مسموع میشود
که درمیان مخالفین درین زمان فقط اکتفا بر قبول بلا ایجاب میکنند پس عقد صحیح
نخواهد شد **نط** هرگاه عقد فضولی پسر کافر از دختر مسلم واقع بشود و بعد بلوغ
طفل مذکور به اقرار عقائد حقه بکند پس مسئله محل اشکال است **س** هرگاه زوج زوجه
خود را طلاق بدهد پس حوط آن است که از دختر برادر زوجه بدون انقضای
عده نکاح نکند **سا** همشیره برادر رضاعی خود را شیر میتواند داد **سب** هرگاه کسی
العیاذ بالله مرتکب زنا از چند زن شوهردار شده استعفا از زوجی کرده
و او را گشت و نوبت استعفا از دیگران نرسیده پس درین صورت اگر در استعفا
از همه تفریطی کرده باشد از مواخذه همه بری نشده و اگر بصدق نیت توبه کرده

وعزم استعفا از همه داشته وتفریطی نکرده لکن اجل مهلت نداده پس در اینصورت برائت از همه محتمل است سج بر تقدیر تمکن از وطی زنان و نفقه زوجه مجنونه ظاهر الازم است واگر بسبب جنون امتناع نماید پس مسئله خالی از اشکال نیست و دور نیست که زنان و نفقه در اینصورت هم لازم باشد سل احتجاب زن از پسر مراهق و از طفل ممیز غیر بالغ احوط است سه عقد متعه بعد انقضای اجل متعه و وضع حمل میتواند شد سو هرگاه متمتع بها امتناع از استمتاع نماید اثنای مدت به نسبت ایام اخلال از اجرت متمتع وضع میتواند کرد و هرگاه اخلال بسبب عذری بوده باشد مثل مرض یا منع ظالم پس مسئله موضع اشکال است و هرگاه در اثنای مدت بمیرد پس از ظاهر کلام فقها رضوان الله علیهم عدم سقوط مهر مفهوم میشود سز عقد ثانی هرگاه خوف افتتان بوده باشد واجب است و ترک واجب بسبب رعایت عرف حرام است و استهزا و سخریه در امور شرعیه اثم است و در صورت عدم خوف وقوع در حرام هم اگر عقد را واقع سازد مقام لوم نیست چه حضرت خدیجه زوجه کریمه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله و همچنین بعض دیگر از ازواج آن حضرت قبل تزویج بآنحضرت در حباله عقد دیگران بودند و اگر در صورت ترک هم نمایند معاقب نخواهند شد چه در ترک مستحب عقاب نیست سح اگر برادر شوهر را شیر بدهد علی الاشهر جایز است و اگر ندهد دور نیست که احوط باشد سط هرچند از عموم بعض ادله استفاده میشود که چنانکه زن عقد نکاح دائم را بسبب عیوبی که موجب فسخ اند فسخ میتواند کرد و همچنین فسخ عقد نکاح منقطع هم میتواند کرد لکن مسئله در غایت

اشکال است و تصریحی در خصوص در کلام فقها رضوان الله علیهم از نظر قاصر نگذشته
ع برادر مرتضع از دختر فحل که از بطن مرضعه نباشد علی الاظهر لا اشهر عقد نکاح
میتواند کرد و اگر نکند احوط خواهد بود ع هرگاه از شهادت شهود رضاعی که سبب
نشر حرمت شود ثابت نیست نکاح زید با هند درست خواهد شد و گواهان
هرگاه گواهی با این تفصیل بدهند گواهی ایشان مقبول خواهد شد که فلان کس از پستان هند
مثلا از شیر ولادت یا حمل مستند بنکاح صحیح بنا بر قولی ده مرتبه یا یک شبانه روز
یا بقدر انبات لحم و شد عظم در میان دو سال بغیر فصل برضاع مرضعه اخری نوشیده
است ع سوال در تحقیق رضاع محرم یکی امور سه گانه که ارضاع یک شب و روز
یا اکمال خمس عشر رضعات یا انبات استخوان و گوشت و استحکام آن باشد
شرط بوده است پس چنانکه در رضاع عددی و یومی ارضاع مرضعه دیگر رضیع را
ولو مرة واحدة بشرط کونه رضعة کاملة بحسب العرف مانع نشر حرمت است آیا در صورت
سوم یعنی انبات گوشت و استخوان یا استحکام آن نیز شرکت مرضعه مانع نشر حرمت
خواهد بود یا نه مثلا زنی رضیعی را هر روز شیر داد و در شب و روز زنی دیگر
دو بار هر روز همان رضیع نیز شیر داد و بر همین منوال تا شش ماه مثلا گذشت
آیا این رضاع ناشر حرمت خواهد بود یا نه **جواب** در صورت مرقومه هرگاه
از اهل خبرت انبات لحم و شد عظم از لبن یک مرضعه ثابت باشد بنا بر قول احوط
عمل بر نشر حرمت نمایند بلکه نشر حرمت را لازم دانند و فصل رضاعت مرضعه اخری

احوط آن است که قادح ندانند ع سوال دو زن زید بالاشتراک اعم
از ین که یکی کم و یکی زیاده طفل دختر زید را که آن دختر از بطن غیر دو زن است
تا چند ماه شیر داد در یصورت آیا دختر زید بر شوهرش حرام و نکاحش فاسد شد یا نه
جواب در صورت مرقومه احوط حرمت زوجه است بر زوج و این احتیاط
را لازم دانند هرگاه اثبات لحم و شد عظم از لبن یکی متحقق باشد والا قول بعدم
نشر حرمت خالی از قوت نیست عل شخصی دو زن دارد و هر دو زنان از
همین شخص شیر دارند پس بالاشتراک دختری را شیر دادند باین حیثیت که وقتیکه سه بار
یکزن بآن رضیع شیر داد زن دومی دو بار شیر داد و بعد از ان باز اول سه بار
شیر داد و بعد از ان باز دومی دو بار شیر داد و علی هذا القیاس و سوای این دو زن
شیر زنی یا غذای بر سبیل بدلیت بآن رضیعه داده نشد و از شیر همین دو زنان
که از شخص واحد شیر دارند پرورش یافت و گوشت و استخوانش بالیده و مستحکم شد
بلکه نمو یافت آیا آن دختر بر شوهر مرضعتین که فحل و صاحب شیر است حرام موبد و
بجمیع الوجوه نشر حرمت باین ارضاع خواهد شد یا نه **جواب** در صورت مرقومه
نشر حرمت ثابت نیست و احوط آن است که ناشر دانند ع۵ سوال زنیکه اولیاش
ادعای بکر بودنش نمایند و بعد عقد هنگام زفاف ظاهر شود که ثیبه است و نیز ثابت
شود که بکارتش باسباب خارجیه غیر وطی زایل نشده بلکه بسبب زنا کردن زانی
زایل کرده نبود بلکه زن مذکوره که بالغه رشیده بود خودش را بزنا داده بود در یصورت

آیا فسخ نکاح میتواند کرد یا نه و سقوط مهر خواهد شد یا نه **جواب** در صورت
مرقومه اگر بکارتش مشروط در صیغه عقد بود پس بر تقدیر ثبوت امر مذکور موافق
شرع شریف نکاح باطل خواهد بود و اگر دخول بوقوع نیامده مهر ساقط خواهد شد
والا مهر مثل لازم خواهد گردید **عو سوال** هنده بازید عقد نکاح نمود بوقت
صحبت زید عنین معلوم شد حالا هنده رجوع بشرع میکند زید هرگز رجوع بشرع
نمیشود در ینصورت هنده تمام عمر با عنین در رنج و الم بسر نماید یا عنین را ترک
نموده با دیگری عقد نموده بسر نماید **جواب** در صورت مرقومه هرگاه زید
رجوع بحاکم شرع جامع الشرائط نمیکند حاکم موصوف در طلب و اختیار نداد
زن را باید که بواسطه حاکم شرع زید را مطلع سازد که او را مهلت یکساله
از وقت اطلاع بدهد که بعلاج خود بپردازد پس اگر در یکسال قادر بر وطی شد
هنده زوجه اوست والا ظاهر اهنده را در فسخ نکاح اختیار خواهد بود **عز** هرگاه
کسی تزویج نماید از زنی در عده و عالم مسئله بوده باشد و علم بودن او در عده
هم داشته باشد پس بمجرد عقد حرام موبد میشود و اگر دخول بکند پس در صورت
جهل عده و تحریم هم حرام مؤبد میشود و از کلام بعض فقها رضوان الله علیهم
مفهوم میشود که از دخول در دبر هم حرام میشود و لازم نیست که دخول قبل
انقضای عده بوده باشد و بعضی شرط میکنند که قبل انقضا بوده باشد **عج سوال**
دختری از نطفه غیر متولد شده و زید از مادرش زنا کرده پس در ینصورت نکاح

یا متعه زید با دختر مذکور صحیح و جائز خواهد بود یا نه **جواب** درصورت مرقومه
احوط ترک است و ترک را لازم داند **عط** زید با زینب نکاح کرد و زینب
بغیر زفاف و دخول فوت شده ورثه اش دعوی مهر از زید مینمایند پس درینصورت
آیا تمام مهر دادن با ایشان لازم است یا نصف **جواب** درصورت مرقومه
مسئله اختلافی است بعضی علما قائل نصف مهر شده اند و بعضی بتمام مهر و احوط درینصورت
باهمدیگر مصالحه است **ف** زید از عمه و خاله زوجه خود عقد نکاح میتواند کرد و از دختر
برادر زوجه و همچنین از دختر خواهر زوجه بی اجازت زوجه نمی تواند کرد و از جده مادری
زوجه و همچنین از جده پدری زوجه و از مادر رضاعی او جائز نیست و از اخت رضاعی
جمعاً جائز نیست و بعد طلاق و انقضای عده جائز است و بعد ممات زوجه نیز
جائز است و از زوجه پدر زوجه هرگاه زوجه از بطن او نباشد جائز است **فا**
در متعه تعیین مدتی که در ان احتمال زندگی باشد اشبه است **فب** علامه علیه الرحمه
در قواعد الاحکام ضابطه که در محرمات نسبیه افاده فرموده حاوی جمیع محرمات نسبیه
بعبارت مختصر است و لفظه الشریف **الاصول و الفروع و اول فرع**
من کل اصل و کل فرع من الاصل الاول **فج** سوال زنی اظهار
میکند که من در عقد احدی نیستم و شخصی میگوید که من با او مباشرت کرده ام لکن آن شخص
از ثقات نیست پس درینصورت از زن مذکور کدام شخص دیگر متعه میتواند کرد یا نه
جواب درصورت مرقومه اگر شخصی که مظهر مباشرت است مدعی زوجیت باشد

تا هنگامیکه نزد حاکم جامع الشرائط مرافعه نشود و عدم زوجیتش متحقق نگردد و متعه و نکاح
از ان زن جائز نخواهد بود **قل** نفقه ابوین و اولاد و اولاد اولاد واجب است
اجماعاً و در اباء ابوین بعض علما تردد کرده اند و قول بوجوب مشهور است
بلکه بعض فقها دعوی اجماع کرده اند و نفقه غیر عمودین واجب نیست **فه** واجب است
نفقه ولد بر پدر او و هرگاه پدر موجود نباشد یا قادر بر انفاق نباشد پس بنا بر مشهور
بر اجداد پدری الاقرب فالاقرب واجب است و اگر اجداد هم مفقود باشند
یا فقیر باشند پس بر مادر واجب است و در صورت فقدان او بر پدر مادر و مادر او
واجب است و در صورت تساوی بالتسویه انفاق می نمایند **فو** هرگاه احد الابوین
حر باشد علی الاظهر الاشهر ولد حر است **فز** هرگاه احد الزوجین حر باشد
و مولای رق رقیت ولد را شرط بکند پس بنا بر قول مشهور ولد رق خواهد شد
لکن قول بعدم رقیت خالی از قوت نیست آری اگر حکم بفساد عقد چنانکه بعض
اعلام گمان کرده اند نموده شود و زوج با وصف علم بفساد عقد وطی بکند پس
قول برقیت ولد متجه است **فح** هرگاه در عده زنا از زانی عقد بکند و وطی نماید
پس از کلام فقها ظاهر میشود که او براو حرام مؤبد نخواهد شد **فط** سوال خالد و عمر
از زید و هنده گفتند که ما بوکالت شما صیغه عقد نکاح واقع می کنیم زن که ثیبه بود
و مرد هر دو سکوت کردند و صیغه بوکالت واقع شد پس در این صورت عقد صحیح شد
یا نه **الجواب** وکالت بدون توکیل نمیتواند شد آری هرگاه از موکل

وموکل زید ومهند مراد گرفته باشند پس احتمال صحت عقد فضولی متطرق است
واحوط آن است که صیغه را ثانیا واقع سازند اگر راضی باشند ص پانصد درم
شرعی بوزن روپیه لکهنو رایج الوقت یک صد و پنج روپیه تقریبا میشود پس اگر زیاده
ازین قدر احتیاطاً بدهد یقیناً مجزی خواهد بود و روپیه دیگر بلاد اگر در وزن تفاوت
با روپیه لکهنو دارند موافق اعداد مقرره روپیه های لکهنو باید داد و قدر غش اگر مستهلک
باشد اعتباری ندارد والا در مقابله ان بقدر آن نقره بیفزایند و ادای مهر وقت
مطالبه زوجه و تمکن زوج از ادای آن واجب فوری است نه بدون آن ×

باب ما یتعلق بکتاب الطلاق والخلع والظهار والایلاء واللعان

ا علی الاشهر عده مستقیمة الحیض سه طهر است
ب بنابر قول احوط بر زانیه هرگاه از زنا حامله نباشد عده لازم است ج
علی الاشهر عده متمتع بها دو حیض است د عده اقرء علی الاشهر و طهر است
ه اگر تشبیه دهد زوجه خود را بیکی از محرمات نسبی یا رضاعی بلفظ ظهر پس بنابر قول
احوط ظهار متحقق خواهد شد و استبرای امه بحیض واحد لازم است اگرچه بجهت
ارث مالک شده باشد بنابر قول اشهر و احوط ز هرگاه کنیزی بگیرد که در حیض
او تاخیر شده باشد علی الاشهر مدت استبرای او چهل و پنج روز است ح
علی الاشهر الاظهر هرگاه کنیزی حایض بخرد فقط مدت حیض انتظار میکنند و استبرا
ساقط میشود ط هرگاه کنیزی از عادلی بگیرد و او خبر بدهد که مدت استبرا منقضی

شده است علی الاشهر استبرا ساقط میشود و اگر تا انقضای مدت استبرا صبر کند
احوط خواهد بود ی هرگاه کنیزی از زن بگیرد علی الاشهر استبرا ساقط میشود و اگر
تا انقضای مدت استبرا صبر کند احوط خواهد بود یا عده حامل از زنا هرگاه زوج
طلاق بدهد با شهر است نه بوضع حمل یب در وقوع ظهار حضور شاهدین شرط است
اجماعاً و علی الاشهر عدالت در شاهدین معتبر است و احوط آن است که در صورت
فسق شاهدین هم مظاهر کفاره ظهار بدهد یج اگر تشبیه بدهد زوجه خود را بیکی از محرمات
بما عدای لفظ ظهر ظهار واقع نخواهد شد و اگر بگوید تو مثل مادر من هستی بقصد ظهار
یا مثل مادر من بنابر مذهب بعض علما ظهار واقع خواهد شد ید طلاق بائن آنست
که زوج زوجه غیر مدخول بها یا یائسه یا صغیره را طلاق بدهد و همچنین هرگاه زنی چیزی
بزوج داده طلاق بگیرد رجوع نمیتواند کرد مگر اینکه زن آنچه داده است واپس بگیرد و
و همچنین هرگاه زنی را سه مرتبه طلاق داده باشد و دو مرتبه میان هر سه طلاق رجوع
کرده باشد باز رجوع نمیتواند کرد یه هرگاه از زنا حامل شده باشد پس احتیاج
عده نیست یو هرگاه زن حامله مرتکب زنا بشود پس احتیاج عده زنا علی الظاهر نیست
یز اب و جد نکاح صغیر میتوانند کرد و طلاق نمیتوانند داد یح مکروه است
علی الاشهر مریض را طلاق دادن زن خود و اگر طلاق بدهد صحیح خواهد شد
و وارث زوجه خود خواهد بود هرگاه در عده رجعیه بوده باشد و زن وارث او
خواهد بود تا یکسال اگر زن بحباله عقد دیگری نیامده باشد و از آن مرضی که او را

طلاق داده شفا نیافته باشد واگر بری شده باشد وارث نخواهد شد مگر در عده رجعیه **یط** هرگاه مالک بحباله عقد عبد خود بدهد کنیز خود را پس طلاق باختیار مولی است اجماعاً **ك** بر زنیکه شوهر او فوت شود حداد یعنی ترک زینت لازم است و ظاهرا بخانه دیگر میتواند رفت و احوط آن است که بدون ضرورت جای دیگر شب باش نشود **کا** هرگاه کسی زوجه خود را العیاذ بالله بگوید که تو بر من بمنزله جناب سیدة النسا علیها السلام هستی به دو برو دو شاهدین پس اگر آنکس از اولاد آن معصومه است احتیاط آن است که کفاره ظهار بدهد **کب** خلع و مبارات هر دو عبارت است از طلاق بعوض مقصود و صیغه خلع این است که زوج بگوید خلعتک علی کذا او انت مختلعة علی کذا او هی مختلعة بعد ان فوراً صیغه طلاق واقع سازد پس بگوید فانت طالق و از کلام اکثر فقها مفهوم میشود که مجزی است صیغه طلاق مع ذکر العوض پس میگوید انت طالق علی کذا هرگاه زن از زوج استدعا کرده باشد و اگر من بعد راضی نشود از کلام بعض علما ظاهر میشود که کافی است و صیغه مبارات این است که بگوید بارأتک بمهره فانت طالق و فرق درمیان خلع و مبارات اینست که مبارات متحقق نمیشود تا وقتی که زوجین هر دو باهم کراهت نداشته باشند **کج** ایلا عبارت است از حلف بر ترک وطی زوجه دائمه هرگاه مدخول بها بوده باشد زاید از چهار ماه و واقع نمیشود ایلا اگر حلف بطلاق و عتاق بکند مثل اینکه بگوید ان وطئتک فانت طالق یا زوجاتی طالق او عبیدی فلان حر **کد** لعان عبارت است از مباهله

در میان زوجین بجهت ازاله حد یا نفی ولد بلفظ مخصوص نزد حاکم شرع که
که تا وقتیکه زوجه اشیائیکه بران خلع واقع شده از زوج نستاند زوج را رجوع
جائز نیست پس درصورت مرقومه رجوع زید صحیح نخواهد شد و احکام زوجیت میان
ایشان جاری نخواهد شد و هرگاه بستاند پس بنا بر مشهور جائز است رجوع کو
از عمومات ادله و اکثر فتاوی مستفاد میشود که هرگاه متمتع مجنون بشود متمتع بها را خیار
فسخ است و بعض متاخرین هم تصریح کرده اند و دور نیست که این قول را رجحانی
داشته باشد کز عده متمتع بها اگر حیض نیاید چهل و پنج روز است اتفاقاً کح
سوال زید در یک مجلس سه مرتبه متواتر بعبارت اردو از زوجه خود بگوید که من ترا
طلاق دادم و این طلاق در طهر واقع شود پس باز رجوع بآن زن میتواند کرد
یا نه و اگر این طلاق در ایام حیض شده باشد پس طلاق صحیح خواهد شد یا نه جواب
درصورت مرقومه با وجود تحقق شروط صحت طلاق یک طلاق علی الاشهر الاظهر
واقع خواهد شد و رجوع جائز خواهد بود و طلاق حاضر در حیض صحیح نمی شود کط
در زوال تحریم زنی که او را سه بار طلاق داده باشد چند شرط معتبر است اول آنکه
زوج بالغ باشد و در مراهق تردد است دوم آنکه محلل در قبل وطی که موجب غسل
میشود کرده باشد سوم آنکه وطی بعقد دائم بوده باشد نه بملک و نه باباحت

باب ما یتعلق بکتاب العتق والتدبیر

ا هرگاه کسی
بعض مملوک خود را آزاد بکند علی الاشهر تمام آزاد میشود اگرچه بعض روایات

برخلاف آن دلالت دارد و همچنین اگر بعض مملوک دیگری بوده باشد لکن هرگاه
معتق موسر باشد و قصد اضرار شریک باشد دادن قیمت بشریک لازم است
بلکه اگر قصد اضرار هم نبوده باشد بنابر قول مشهور قیمت میدهد ب هرگاه مالک
از امه مزوجه عمدا گو وطی بکند پس از کلام بعض اعلام مفهوم میشود که آن کنیز ام الولد خواهد بود
لکن مسئله محل اشکال است بلکه ظاهر آن است که احکام ام ولد بر او جاری نخواهد شد
کما صرح به الشهید الثانی ره فی الروضة ج اگر جاریه را زن زید خرید بود بقدر حصه
اولاد خود از ترکه زید آزاد خواهد شد و بعد اداء قیمت باقی خود بورثه بنابر مشهور
تمام آزاد خواهد شد و اگر بعد خرید پدر زید بود و پدر زید رو بروی زید انتقال
نموده و وطی زید از او وطی حلال بوده پس هر قدر که بحصه زید آمده و بعد انتقال او
منتقل باولاد جاریه شده آزاد خواهد شد و مابقی باداء قیمت تمام آزاد خواهد شد
د متروکه دخترش که از انجمله مهر اوست بعد تقدیم ما یجب تقدیمه من الدین و الوصایا
النافذة نصف بزوج و نصف باو خواهد رسید و او را جائز است که آنچه از متروکه
دختر بحصه زوج او در آمده از آن بقدر حصه خود از مهر مقاصه بگیرد د عبارت صریح
در عتق تحریر است مثل اینکه بگوید انت حر لوجه الله و در قول انت عتیق او معتق
خلاف است و قول بصحت منجز است و اگر مالک بامه خود بگوید اعتقتک و تزوجتک
پس صحت در این صورت علی ما صرح به بعض الاعلام متفق علیه است و صحیح نمیشود
عتق بغیر این الفاظ مثل اینکه بگوید فککت رقبتک و نحو ذلک باب ما یتعلق

بکتاب الاقرار ہرگاہ مرضعہ اقرار بکند کہ شیر از زنا بہم رسانیدہ
پس اگر چہار مرتبہ اقرار بکند و دیگر شرائط اقرار زنا یافتہ شود ظاہراً جمیع احکام
متفرعہ بر زنا ثابت خواہد شد و اگر کمتر از چہار مرتبہ اقرار بکند پس آیا نسبت بالیٔن ثبت زنا
خواہد شد یا نہ مسئلہ محل تردد است و تصریحی درین مسئلہ در کلام فقہاء رضوان الله
علیہم از نظر نگذشتہ ب در صورت مرقومہ ہرگاہ اقرار زوج بوقوع طلاق شرعاً
ثابت نشود حقوق زوج بسبب اقرار او ساقط خواہند شد و از برای اسقاط
حقوق ماضیہ زوجہ فقط اقرار دادن طلاق کافی نخواہد بود و اثبات بر نہج شرعی
لازم است ج سوال ہند مکان شوہر خود زید را کہ مدیون بدین مہری
او بودہ رہن کردہ و در رہن نامہ نوشتہ کہ مکان مملوک خود را رہن گذاشتہ ام
و بران گواہی پسران ہند و زینب ثبت بودہ بعد زمانی ہند میگوید کہ این مکان
شوہر من بودہ و من اندین مہر ابرا کردہ ام و پسران ہم ہمین میگویند و میخواہند
کہ باین حیلہ رہن مکان را باطل بکنند پس درین صورت اقرار ہند بابرا شرعاً مسموع
خواہد شد یا نہ الجواب اگر اقرار ہند بگرفتن مکان بمقابل دین مہری
وہمچنین اقرار اولاد ثابت باشد پس انکار بعد اقرار مسموع نخواہد شد و اگر اقرار
ثابت نباشد و مرتہن مدعی اقرار باشد پس از منکرین حلف میتواند گرفت باب
ما یتعلق بکتاب الغصب اگر کسی منع بکند مالک را از حفاظت
اسپ او پس بعضی از علما قائل بعدم ضمان شدہ اند و اقوی اینست کہ اگر

ممانعت سبب تلف عین بشود پس مانع ضامن خواهد شد ب بر چیزیکه اجرت داشته باشد پس غاصب او دن اجرت زمان غصب لازم است از مغصوب منتفع شده باشد یا نه بکسی بکرایه داده باشد یا نه

باب ما یتعلق بکتاب اللقطة

۱ ظاهر آن است که التقاط لقطه مطلقاً واجب نیست آری در طفلیکه کافلی ندا شته باشد و خوف تلف او بوده باشد ظاهر آنست التقاط او واجب است ب در صورت مرقوم علی الاشهر اشیاء مذکوره را اگر زائد از درهم در قیمت باشد یکسال تعریف بکند اگر مالکش بهم رسد باو بدهد و اگر مالکش بهم نرسد پس بعد از ان آن شخص اختیار دارد در تملکش و هر گاه مالکش بهم رسد عوضش باو بدهد و نیز جائز است که آنرا تصدق بر مساکین مومنین بکند از طرف مالک و اگر مالک پیدا شود و تصدق را گوارا نکند ملتقط عوض بدهد و نیز جائز است که این را امانة برای مالک نگاه دارد و اگر بقدر درهم باشد انتفاع بان بغیر تعریف جائز است آری دفینه یعنی گنج مستثنی است ازین حکم پس اگر گنج در دار الحرب یافته شود که در آنجا مسلمان نباشد یا در دار الاسلام بیابد بدون اثر اسلام نباشد و به بست دینار برسد خمس آنرا بدهد و باقی از او ست و اگر اثر اسلام بر آن یافته شود و اثر اسلام آن است که سکه پادشاهان مسلمانان یا نوشته مسلمانان بر آن باشد در ینصورت گنج حکم لقطه دارد که گذشت یعنی یکسال تعریف میکند ج در گرفتن لقطه در حرم اختلاف است در میان فقهاء رضوان الله علیهم و احوط اجتناب است مگر اینکه ملتقط

عارف باشد بمالک مال و به نیت ایصال بردارد چه در اینصورت علی الظاهر دغدغه
حرمتی نیست **د** اگر مالی را مدفون در زمین بیابد پس اگر آن زمین مملوک کسی نباشد
و اثر اسلام بران نباشد پس آنمال مال آنشخص است که یافته است و اگر مالکی داشته
باشد و او مال را بشناسد پس او احق است بان مال و الا بنا بر مشهور مال آنشخص است
و احوط آنست که تصدق بکند و اگر اثر اسلام برو باشد پس علی الاشهر حکم لقطه
برو جاری میشود و هو العالم **باب ما یتعلق بکتاب احیاء الموات**
۱ از کلام شهید ثانی طاب ثراه مفهوم میشود که اگر کافری احیا بکند ارض موات
را پس او مالک است و دیگری را انتزاع جائز نیست و محقق ره در شرایع فرموده که
کسی را تصرف دران بدون اذن او جائز نیست لاکن چون اکثر روایات و فتاوی
بودن حربی مباح المال مفهوم میشود پس انتزاع از او قهرا میشود **ب** هرگاه در
مسجدی کسی نشیند دیگری را جائز نیست دفع او لاکن هرگاه برود برای کاری
پس هر چند قصد عود داشته باشد بنا بر مشهور دیگری را نشستن در آنجا جائز خواهد بود
و اگر چیزی بنهد در انجا مثل مصلی و غیره پس دور نیست که او احق از دیگران باشد
لکن احتمال اثم متطرق است خصوصا هرگاه در رجوع تاخیر محتمل باشد **باب
ما یتعلق بکتاب الصید و الذبایح و الاطعمة
و الاشربة** **۱** اکل طین و مدر جائز نیست و حرمت اکل مجربات
نیست لکن احوط اجتناب است و در تراب اشکال است و احتیاط در اجتناب است

ب صیدی را که از سیف یا سهم یا رمح قتل کرده باشند حلال است و اگر از چیز
دیگر مثل بندوق و غیره شکار کرده باشند ظاهرا بدون تذکیه نمیتوانند خورد و آنچه
اگر از معراض صید کرده باشند حلال است بشرطیکه بسبب شق کردن جسم صید
قتل کرده باشد نه بثقل خود و معراض بر وزن محراب سهمی را میگویند که هر دو طرف
او باریک میشود و وسط او غلیظ قتل میکند صید را بعرض خود و اگر سهم معترضا بصید
برسد و او را قتل بکند پس اگر در آن آهن بوده باشد از کلمات اصحاب مفهوم
میشود که حلال است و اگر آهن نداشته باشد و حاد هم نبوده باشد که صید را شق بکند
پس خوردن آن جایز نیست ج هرگاه جنین ذبیحه مأکول اللحم تام الخلقه بوده باشد
و شعر و وبر داشته باشد و ولوج روح نشده باشد پس ذکوة مادر او ذکوة او ست
بلا خلاف و اظهر آن است که اگر روح هم داخل شده باشد احتیاج ذبح نیست و حلال است
و اگر تام الخلقه نبوده باشد حلال نیست و اگر زنده متولد شود بعد ذبح و مستقر الحیوة
نبوده باشد پس بعضی او را حلال میدانند و این مذهب ضعیف است د نوشادر
هرگاه معدنی باشد یا از چیز مأکول ساخته باشند خوردن آن حلال است ه
خوردن ابریشم حلال است و از خوردن جوز ماثل اجتناب احوط است ز
در میان مشیمه میان اهل لغت خلاف است و ظاهرا مبحوث عنه میان فقها مشیمه
بمعنی بچه دان است و احوط آن است که از پوست که به بچه پیدا باشد و بچه دان هر دو
اجتناب نمایند ح بسند صحیح از محمد بن مسلم منقول است که او سوال کرد از حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام از شخصیکه ذبح بکند پس تکبیر یا تسبیح یا تهلیل بجا بیارد فرمود
که این همه از اسمای حق سبحانه و تعالی است باکی ندارد و در اجتزا بلفظ الله فقط
بعضی علما تامل کرده اند و رعایت اولی احوط است **ط** هرگاه حیوانی خمر بیاشامد
گوشت او حرام نمیشود لکن احوط آن است که بعد شستن گوشت را تناول نمایند و علی الاظهر
آنچه در جوف میباشد مثل امعا و قلب و کبد خوردن آن جائز نیست بعد شستن هم
ی از اکل مثانه و زهره و بچه دان اجتناب احوط است **یا** آنچه در میان مردم
مشهور است که در بهایم غیر معروف علاوه سباع علامت حلیت شکاف سم
آنها است از نظر نگذشته **یب** اسب و استر و حمار اهلی و وحشی علی الاشهر
مکروه اند و کراهیت اینها با یکدیگر تفاوت دارد و کراهت حمار وحشی ثابت نیست
و در استر قولی بحرمت وارد شده **یج** اصطیاد از سیف و رمح و سهم و هر چه نصل داشته
باشد بنا بر مشهور جائز است و در بندوق احوط بلکه لازم اجتناب است **ید**
حدقه یعنی سیاهی چشم و زهره و رحم و اصول اصابع و پی و خون و ورث و مثانه
و مشیمه و فرج را از ذبیحه ماکول اللحم بعضی علما حرام میدانند و بعضی بعض را حرام
و بعض را مکروه و احتیاط در ترک همه مذکورات است مگر پی که حرمت آن سوای علیا
که دو عصبه عریض اند ممتد از رقبه تا بدم ثابت نیست **یه** هرگاه کسی در زمین
مغصوب شبکه نصب بکند و اصطیاد نماید پس هر چند فعل او حرام است لکن ظاهر آنست
که مالک صید خواهد شد و او را خوردن آن صید جائز است **یو** هر طائر یکه سنگدانه

یا چینه دان یا خار یا داشته باشد او حلال گوشت است و همچنین اگر صفیف او
وقت طیران از دفیف زاید نباشد مگر شرط اینست که منصوص الحرمة نباشد و طاوس
چون منصوص الحرمة است حرام گوشت است ین علامات حلت جانوران
پرنده مضبوط نیست پس ما عدا الی آنچه منصوص الحلة است یا اتفاق بر حلت
آن شده است مثل کلنگ و غیره انسی باشد یا وحشی نمیتواند خورد یح اجتناب
از خوردن مار ماهی لازم است و ظاهر ایام از اقسام مار ماهی است چنانکه از اکثر
مردم و اهل خبرت مسموع شده یط ذبح بغیر آهن در صورت اختیار جایز نیست
آری اگر حدید یافته نشود و خوف فوت ذبیحه بوده باشد جایز است از هر آنچه قطع
بکند اعضای ذبح را سوای دندان و ناخن لعا اگر در استقبال ذبیحه عمداً اخلال
بکند علی الاظهر الاشهر حکم میته دارد و اگر نسیاناً اخلال بکند ذبح صحیح است
اتفاقاً و همچنین اگر جهت قبله معلوم نباشد بنابر مشهور بلکه از کلام بعض علما مفهوم میشود
که معذوریت جاهل بحکم هم مشهور است بلکه متفق علیه است لکن احوط آن است
که در این هر دو صورت از اکل آن اجتناب نماید کاس حیوانیکه از ولایت
انگریزان می آرند و بعضی آنرا دراج ولایتی میگویند آیا در حکم کل شی مطلق حتی یرد فیه
النهی داخل است یا حرام است الجواب جای که از نص یا اجماع اصلی
ثابت شده باشد از عموم کل شی مطلق حتی یرد فیه النهی خارج خواهد بود و در طیور ضابطه
آن است که علامات حرمت و حلت را در نظر دارند اگر دافه یا حوصله یا صیصه

داشته باشد و منصوص الحرمة نباشد حلال دانند والا در اصل تحریم داخل سازند کب
هرگاه ماهی مرده را از مشرک بگیرد و علم بهم برسد که بعد اخراج از آب مرده است اگرچه
بچشم خود ملاحظه نکرده باشد پس خوردن آن حلال است و ظاهرا علم شرعی کافی است
کج قول بحرمت اقسام غراب مطلقاً قوت دارد کد بحیره و سائبه و وصیله
و حام نزد تمام علمای فریقین حلال است و از قران مجید حلیت آن چیزها ثابت میشود
قال فی الصافی ما جعل الله ای ما شرع الله من بحیرة و لا سائبة
و لا وصیلة و لا حام فی المعانی عن الصادق علیه السلام ان اهل
الجاهلیة کانوا اذا ولدت الناقة ولدین فی بطن واحد
قالوا وصلت فلا یستحلون ذبحها و لا اکلها و اذا ولدت
عشرا جعلوها سائبة و لا یستحلون ظهرها و لا اکلها و الحام
فحل الابل لم یکونوا یستحلونه فانزل الله عز و جل انه لم یحرم
شیئا من ذلک و قال فی البیضاوی ما جعل الله من بحیرة و لا
سائبة و لا وصیلة و لا حام رد و انکار لما ابتدعه اهل
الجاهلیة الی ان قال و معنی ما جعل الله ما شرع و لکن الذین
کفروا یفترون علی الله الکذب بتحریم ذلک و نسبته الیه باب
ما یتعلق بکتاب المیراث ا متمتع بها وارث نمیشود اگر
شرط بکند مسئله اختلافی است و احوط بنا بر مصالحه است ب علی الاشهر با اولاد خال الا

وخاله الاب بالسویه میرسد ج زوجه غیر ذات الولد علی الاشهر فی الجمله حرمان دارد
بلکه قول بحرمان زوجه ذات الولد هم خالی از قوت نیست لکن احوط بنا بر تصالح است
وحرمان از رقبه زمین عیناً وقیمةً افتاده باشد یا مشغول بزراعت یا به بنا باشد
علی الاظهر ثابت است آری از قیمت آلات بنا غیر ذات الولد سهم خواهد یافت
ودر آلات بنا رجوع بطرف عرف باید کرد آنچه عرفاً دران داخل باشد عیناً لا قیمةً
ازان محروم خواهد بود وحکم بنا وشجر علی المشهور بین الاصحاب متحد است د هرگاه
برادر مادری بالسویه یعنی مجتمع شود علی الظاهر میراث به برادر مادری میرسد
همچنین علی الاشهر برادر پدری حاجب اولاد برادر مادری میشود ه حصه امام
علیه السلام در زمان غیبت علی الاشهر بفقرا ومساکین مومنین تقسیم باید کرد و
بخال وخاله بالسویه میرسد اگرچه علاتی یا اخیافی باشند علی الاشهر وهمچنین باولاد
خال وخاله ز اقتسام مال مفقود الخبر بدون انقضای صد وبست سال از زمان ولادت او
علی الظاهر نمیتواند شد وتا این مدت او وارث مورث خود خواهد شد ح
رق مانع ارث است در وارث و موروث واگر حر وارثی غیر مملوک
نگذاشته باشد پس هرگاه مملوک از ابوین مورث یا اولاد صلبی او باشد از ترکه خرید
کرده میشود بقیمت عدل وآزاد کرده میشود وبقیه ترکه باو میدهند ومالک اگر بیع را قبول
نشود بر او جبر میکنند ودر دیگر انساب اختلاف است ومسئله خالی از اشکال نیست
وهمچنین در زوج وزوجه ابتیاع محتمل است ط هرگاه کسی وصیت بکند که بهر دو پسر

وابن الابن هر دو دختر بالسویه متروکه من منقسم شود و بعد دهمیت و دختر دیگر متولد شود پس
ظاهر آنست که متعلق وصیت از ثلث کمتر است زیرا که موصی له فقط ابن الابن
و هر دو دختر که از سهام مفروضه آنها زیادتی کرده است خواهند بود و چون من حیث
الارث اولاد ذکور مستحق دو دو سهم از سهام هفت گانه میباشند دو دختران مستحق
یک یک سهم و من حیث الوصیة هر دو دختر و لموصی له یعنی ابن الابن مستحق یک یک سهم از سهام
پنجگانه میباشند پس برای دریافت و تشخیص مال موصی به پنج را در هفت ضرب دادیم
سی و پنج حاصل شد پس من حیث الوصیة بهر دو دختر از ان هفت هفت سهم میرسد
و من حیث الارث مستحق پنج پنج سهم بودند پس متعلق وصیت نسبت بهر دختر
دو دو سهم شد و هفت سهم ابن الابن است و مجموع که یازده سهم است از ثلث
مال که سی و پنج سهم میباشد کمتر است پس در انفاذ وصیت احتیاج اذن وارثه نخواهد شد
و چون بعد اسقاط مال موصی به بست و چهار سهم باقی میماند و تقسیم آن بر ورثه نمی تواند
هفت را در سی و پنج ضرب دادیم دو صد و چهل و پنج حاصل شد و آن منقسم بر ورثه
علی حسب ما فصل فی المناسخة خواهد شد و احتمال دیگر که ظاهر از احتمال اول برجحان
دارد این است که چون وقت الوصیة فقط دو دختر بودند پس من حیث الارث
آنها مستحق یک یک سهم از سهام شش گانه بودند پس متعلق وصیت زاید از سدس
نسبت بهر دو دختر قرار داده شود و پس برای تعیین و دانستن مال موصی به چون پنج
را در شش ضرب دادیم سی حاصل شد پس من حیث الارث بهر دو دختر پنج پنج سهم

میرسد و من حیث الوصیة شش پس موصی به دو سهم که بدختران زائد رسید و شش سهم ابن الابن خواهد بود و مجموع که هشت است از ثلث مال کمتر است پس وصیت دران نافذ خواهد شد و مابقی بهر دو پسر و هر سه دختر للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد وازدو صد و ده سهم تقسیم صحیح خواهد شد علی حسب ما فصل فی المناسخة الثانیة و چون احتمالات دیگر هم متطرق است هر چند خالی از وهن و ضعف نیست پس احوط آنست که باهم تصالح بکنند و این احتیاط را لازم پندارند

میت زید المسئلة من ٢٤٥ — المناسخة علی الاحتمال الاول

ابن	ابن	بنت موصی بها	بنت موصی بها
٤٨	٤٨	٣٨	٣٨
		من حیث الارث ٢٤ — من حیث الوصیة ١٤	من حیث الارث ٢٤ — من حیث الوصیة ١٤

بنت غیر موصی لها ٤٤ — ابن الابن ٤٩

میت زید المسئلة من ١٠١ المناسخة علی الاحتمال الثانی الاقرب

ابن	ابن	بنت موصی لها	بنت موصی لها
٤٤	٤٤	من حیث الارث ٣٢ — من حیث الوصیة ٧	من حیث الارث ٢٢ — من حیث الوصیة ٧

بنت غیر موصی لها	ابن الابن
من حیث الارث ٢٢	٤٢

بی دو حصه بعصبه میرسد و یک حصه بخاله یا حبوه علی الاظهر الاشهر بسبیل وجوب نه استحباب و اشهر آن است که مجانا حبوه میگیرد و بعض اعلام فرموده اند که بقیمت میگیرد

وعمل برآن احوط است **یب** ظاهر آن است که هرگاه ولد اکبر وبروی پدر خود
فوت شده باشد هر که از باقی ماندگان اکبر بوده باشد حبوه خواهد یافت **یج** [۱۳] هرگاه
وارث سببی و نسبی غیر زوج نبوده باشد علی الاشهر الاظهر بر زوج رد خواهد شد
ید اخوة حاجب ام میشوند از مازاد عن السدس اجماعاً بچهار شرط اول اینکه
دو برادر باشند یا زائد یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر بغیر خلاف دوم اینکه کافر
و مملوک نباشند سوم اینکه پدر میت زنده باشد علی الاشهر الاظهر چهارم اینکه اخوة عینی
باشند یا پدری **یه** ولد اکبر بنا بر قول اشهر مختص است بثیاب بدن و خاتم و سیف
و مصحف **یو** هرگاه جد پدری و جد مادری بگذارد علی الاشهر دو ثلث بجد پدری میرسد و یک ثلث بجد مادری
و این قول ظاهراً قوت دارد **یز** [۱۷] هرگاه از ورثه مشرک کسی قبول اسلام کرده باشد تمام ترکه باو
در شرع میرسد **یح** [۱۸] هرگاه جد مادری و اخوة و اخوات پدری بگذارد و بنا بر اشهر ثلث بجد میرسد و مابقی
اخوة و اخوات و این قول ظاهراً قوت دارد **یط** [۱۹] هرگاه برادر مادری یا علاتی
موجود باشد علی الاظهر الاشهر باولاد برادر عینی چیزی نمیرسد **ك** درصورت مرقومه
متروکه زید از نود و شش سهم منقسم خواهد شد منجمله آن نوزده سهم به بکر خواهد رسید
و هفتاد و سه سهم به محمود و چهار سهم لسعید علی حسب ما فصل فی المناسخة لکن مسئله خالی
از اشکال نیست احوط آن است که در دادن چهار سهم لسعید بنا بر مصالحه
گذاشته شود و هو العالم

مسئله من ۹۶
میت
زید

ام هنده	اب بکر	ابن خالد	
١/١٦	١/١٢	٧/٦٤	٦٤
خالد		استقامت	مافی الید ٤

جد بکر	جده هنده	ابن محموده	
٣	٣	٤/٦٤	١٦/١
المسئله بعد التصحیح من ١٦		تباین	مافی الید

میت هنده

زوج بکر	ابن الابن محمود	موصی له بمثل سهم الزوج سعید	
٣	٩	٤	

کا هرگاه کسی دختری و پسری داشته باشد و وصیت برای اجنبی بمثل نصیب دختر بکند
پس بنا بر مشهور در میان فقهای متاخرین رضوان الله علیهم اجمعین موصی له مستحق
ربع ترکه است و اگر بمثل نصیب ابن برای او وصیت بکند پس موصی به دو خمس ترکه
میشود پس الحال در این صورت از ثلث که ثلث خمس است متوقف بر اجازت
ورثه خواهد بود پس اگر اجازت بدهند مسئله از پنج سهم خواهد شد زیرا که موصی له بمنزله
پسر دیگر خواهد بود و سهام دو پسر با یک دختر پنج تا میشود و اگر هر دو پسر و دختر رد بکنند
پس از نه سهم خواهد شد زیرا که زائد از ثلث ما نحن فیه تا نخواهد رسید پس ضرب او در
خواهد شد سه در سه و اگر یکی اجازت بدهد و دیگری رد بکند مسئله اجازت و مسئله
رد ضرب داده خواهد شد پس هر که اجازت بدهد نصیب او را ضرب بدهند از مسئله

اجازت در مسئله سه و هر که سه بکند ضرب بکنند نصیب او را از مسئله رد در مسئله اجازت
پس بدختر هرگاه اجازت بدهد از چهل و پنج نه میرسد و به پسر بیست و بموصی له شانزده
و برای پسر اگر اجازت داده است هجده سهم است و برای دختر ده تا و بموصی له
هفده و هر چند بنهج مرقوم تقسیم در میان متاخرین رضوان الله علیهم شایع است
لکن از ظاهر عبارت وصیت احتمال قصد تسویه در میان مال موصی به او و سهم وارث
لولا الوصیة متطرق است و دعوی اجماع ثابت نیست و مسئله منصوص هم نیست
پس احوط آن است که بنا بر مصالحه بگذارند والله هو العالم کب در صورت
مرقومه بعد تقدیم ما یجب تقدیمه من الدیون و الوصایا النافذه متروکه زید از هفت
هزار و هفتصد و هفتاد و شش سهم منقسم خواهد شد منجمله آن دو هزار و هشتصد و هشت سهم
بخاله خواهد رسید و یکهزار و دو صد و نود و شش به بکر و بهمین مقدار به هنده خواهد
رسید و دو صد و سی و چهار بر حیمه و بهمین قدر بکریمه میرسد و پانصد و پنجاه و هشت
بعلیمه و سه صد و پنجاه و یک بعبد الله و یکصد و هشتاد و دو بروح الله و بهمین قدر
بعبید الله میرسد و نود و یک بهر یک از حمیده و سعیده و رشیده و حکیمه و حلیمه میرسد
مبلغ المسئله ۷۷۷۶ و تصحیح مسئله ۲ ۳۶ تمام

جد پدری	ام هنده	اب بکر	بنت حفصه	ابن خالد
م	۱۲ / ۱۲۹۶	۱۲ / ۱۲۹۶	۱۳ / ۱۴۰۴	۲۶ / ۲۸۰۸

عم پدری	اخت مادری	اخ عینی	جده مادری	جده پدری
م	م	م	م	م

زوجه کریمه	زوجه رحیمه	زوجه علیمه	خاله مادری	خال پدری	عمه مادری
٣/٣٢٤	٣/٣٢٤	٣/٣٢٤	م	م	م

المسئله مسبه ١٢ و تصح ١٠٨ — تباین — مافی الید ١٣ ... ١٢٠٢

حفصه

جد بکر	جده هنده	ام علیمه	زوج عبدالله	ابن روح الله	ابن عبدالله
م	م	٢٣٤	٣٥١	١٨٢	١٨٢

بنت حمیده	بنت سعیده	بنت رشیده	بنت حکیمه	بنت حلیمه
٩١	٩١	٩١	٩١	٩١

المبلغ ٢٢٧٦

الا...

خالد	بکر	هنده	رحیمه	کریمه	علیمه	عبدالله
٢٨٠٨	١٣٩٤	١٢٩٦	٣٢٤٠	٣٢٤	٥٥٨	٣٥١

روح الله	عبیدالله	حمیده	سعیده	رشیده	حکیمه	حلیمه
١٨٢	١٨٢	٩١	٩١	٩١	٩١	٩١

بج هرگاه ورثه میت مذهب اهل سنت داشته باشند پس مؤمن مدعی عصوبت ظاهر الزاماً می تواند کرد و اگر امتناع نمایند پس بجبر گرفتن هرگاه ممکن باشد اشکال ندارد

باب ما یتعلق بکتاب الحدود والدیات والقصاص

ا اگر کسی شخصی را دشنام بدهد که فحش نباشد و او مستحق اهانت نباشد یا کنایه بگوید که صریح در فحش نباشد پس درین صورت تعزیرش بر حاکم شرع لازم است و تعزیر بنا بر مشهور منوط برای حاکم شرع است

ودشنام دهنده البته مستحق عذاب اخروی است ب اگر جنین زنده نباشد
قطع اعضای او عند الضرورة جائز خواهد بود واگر زنده بوده باشد پس حصول علم
باینکه قطع او ضروری است والا باعث هلاکت حامل وجنین هردو خواهد بود مشکل
است ودر صورت فرض حصول علم قطعی دور نیست که قطع لازم باشد وظن
ظاهرا معتبر نیست آری علم عادی که خلاف آن عادة محتمل نبوده باشد دور نیست
که در حکم یقین باشد ج هرگاه بیابد کسی اکه زنا میکند از زوجه او پس علی الاشهر
جائز است قتل هردو واثمی در قتل عاید نمیشود وبعضی مقید ساخته اند حکم مذکور را
باحصان هردو وقول اول اظهر است آری در ظاهر شرع حکم قصاص جاری خواهد بود
مگر اینکه بر دعوی خود بینه بیارد یا ولی تصدیق او کند وهرگاه زانی را خطاءً زوج
قتل بکند پس تصریحی درین خصوص در کلام فقهاء رضوان الله علیهم از نظر حقیر نگذشته
واگر دیت خطا بدهد احوط خواهد بود د دیت خطا علی الاشهر بسه بنت مخاض
وبست ابن لبون وسی بنت لبون وسی حقه است ه دیت زن اجماعاً
در عمد وشبه عمد وخطا نصف دیت مرد است و لواطه ثابت میشود هرگاه چهار مرتبه
اقرار بکند یا چهار شخص عادل گواهی بدهند ز حد لواطه قتل هردو است هرگاه
بالغ عاقل باشند وحد زنا هرگاه محصنه نباشد صد تازیانه است اگر از هردو طرف
زنا متحقق باشد وهرگاه از بهیمه وطی بکند پس بنا بر مشهور واطی را تعزیر باید داد ح
حسب رای حاکم جامع الشرائط واگر موطوء حلال گوشت باشد آنرا بعد ذبح بسوزانند

و اگر مملوک واطی نبوده باشد قیمتش از وطی بمالک میدهانند ح هرگاه زن دعوی
بکند که فلان کس بجبر از من مرتکب فعل شنیع شده و مرد مدعی تزویج بوده باشد
پس خواه بینه ایقاع عقد داشته باشد و خواه نداشته باشد و زن حلف کند یا نکند
حد زنا بر مرد جاری نخواهد شد آری اگر از بینه مقبوله وقوع زنا جبراً به ثبوت رسد
البته حد زنا جاری خواهد شد ط هرگاه زن و مرد در یک لحاف یافته شوند پس
احوط آنست که نود و نه دره بزنند ی دیت جنین هرگاه بحکم مسلم حر باشد
علی الاشهر صد دینار است هرگاه تام الخلقه باشد و ولوج روح نشده باشد
ذکر باشد یا انثی و هرگاه ولوج روح شده باشد پس دیت کامل اگر ذکر باشد لازم
میشود و نصف برای انثی یا لواط عبارت است از وطی مرد با ایقاب باشد
یا غیر آن و در صورت ایقاب قتل فاعل و مفعول هر دو واجب است هرگاه هر دو
بالغ و رشید باشند و در غیر ایقاب اختلاف است و مشهور آن است که حد تا زیانه
میزنند محصن باشد یا غیر محصن و مراد از ایقاب ادخال تمام حشفه است یا بعض را هم
شامل است مسئله مختلف فیه است و محل اشکال است آری از کلام اکثر اعلام
حرمت خواهر و مادر و دختر او از ادخال بعض حشفه هم ثابت میشود و بیان ظاهر آنست
که در حد زنا تحقق التقای ختانین معتبر است یج در ثبوت احصان نسبت
بزوج تمکن از وطی زوجه دائمی اجماعاً و مملوکه بنا بر مشهور معتبر است و نسبت بزوجه
تمکن زوج او از وطی بر صبح و شام از کلام بعض اعلام مستفاد می‌شود و مؤید آنست

خبر محمد بن مسلم المغیب و المغیبة لیس علیهما رجم یک هرگاه کسی کسی را قذف کند یا ثابت الخمر
بگوید دو در قاذف و مقذوف شرطهای معتبره در حد و تعزیر یافته شود حاکم شرع
جامع الشرائط قاذف را بحد و تعزیر میرساند و دیگری را ظاهرا یعنی نمیرسد پس اگر
غیر حاکم شرع قاذف را بزند البته مواخذ خواهد بود یه حد آنکه غیر محصن مرتکب
زنا شود و شرائط وجوب حد در او یافته شود صد تازیانه هست و حد شراب خوار
هرگاه شرائط وجوب حد یافته شود علی الاشهر هشتاد تازیانه است خواه مرد باشد
خواه زن خواه هنده باشد خواه آزاد و در اشی و قمار بازو سامع غنا و هر شخص که مرتکب
فعل حرام شود یا واجب را ترک کند تعزیرش برای و تجویز حاکم شرع است
و نه حد مستا اینها امور مساوی اندیو بخفه وغیره هر که بازی کند تعزیرش برای
حاکم شرع است و ظاهرا این امور داخل قمار اندیز در زنا بهیمه عقوبت
زائده هست و زیادتی در عقوبت منوط برای حاکم شرع است که اقامت حدت
وظیفه اوست یے سوال قال الله تعالی والذین یرمون المحصنات
ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا
تقبلوا لهم شهادة ابدا اولئك هم الفاسقون و ایضاً
قال ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات
لعنوا فی الدنیا و الآخرة ولهم عذاب عظیم اگر کسی می
مومنه محصنه منوفاة کند باین طریق که بوالدش بگوید که تو ولد الزنا هستی و عدول

که در شرع معتبر اند نتواند آورد پس درینصورت مردود الشهادة قابل نه دادن هشتاد تازیانه

شد یا نه و با وصف اینچنین حرکت دعوی پیشنمازی کرده مردم را برای احضار جمعه

و جماعت عقب سر خود طلبناید در باب چنین کس چه باید گفت و نیز کسانیکه با وجود

علم و اطلاع بافعال اینچنان عقب سر او نماز خوانند صحیح خواهد بود یا باطل و مستوجب گناه

خواهند شد یا نه **جواب** در صورت مرقومه بنا بر مشهور اگر قاذف و مقذوف

هر دو بالغ و عاقل باشند و نیز مقذوف حر مسلمان باشد و بنا بر قول اکثر صاحب

عفت باشد پس قاذف را حاکم شرع جامع الشرائط هشتاد تازیانه میزند و نماز

ماموین پس سر او با وجود علم بعدم عدالت او صحیح نخواهد بود **باب المسائل المتفرقه**

ا وجوب محو نمودن تصاویر غیر مجسمه ثابت نیست بلکه اظهر

عدم وجوب است قال الصادق علیه السلام **لا باس بما یبسط منها ویفترش ویوطأ** بلکه وجوب محو تصاویر مجسمه هم ثابت نیست چنانکه دلالت

میکند بران روایتی که دال است بر جواز صلوة باوراهم سود که بران تماثیل باشد.

ب جواز لعن مومن فاسق مختلف فیه است و دور نیست که احتیاط در ترک باشد

ج وجوب وفا بوعده ثابت نیست **د** وجوب اطاعت والدین در هر امر مستحب

و مباح الا ما استثنی محتمل است **ه** بنا بر مشهور غیبت عبارت است از

ذکر کردن انسان چیزی که مکروه بداند که او نسبت خود را بطرف آن چیز بقصد

انتقاص و مذمت پس ذکر علما که فلان راوی اعرج بوده یا اصم یا اعمی داخل

غیبت نخواهد بود **و** بیان عیوب خلقیه و خلقیه هرگاه بقصد انتقاص و ذم باشد
ظاهرا در غیبت منهی عنه داخل است **ز** ظاهر آن است که تقیه در هر شیء جائز است
سوای قتل نفس محترم **ح** جواز عدم تقیه در اظهار کلمه کفر اگرچه نسبت به تقیه مرجوح
بوده باشد از کلام اکثر اعلام مستفاد میشود لکن مسئله خالی از اشکال نیست بلکه جواز
ثابت نیست و در تبریه از ائمه هدی علیهم السلام هم اختلاف کرده اند احوط آنست
که اگر ممکن باشد بتوریه خود را محفوظ دارد و الا ظاهر اوّل جواز تبریه هم اشکالی نیست
هرچند بعضی مرجوح میدانند بلکه احتمال وجوب دارد **ط** قرض لحیه مشابه حلق
دور نیست که در حکم حلق بوده باشد **ی** هرچند همه ائمه علیهم السلام امیر مومنان
اند لکن در بعض روایات نهی وارد شده است که سوای حضرت علی بن ابیطالب
صلوات الله علیه دیگری را حتی حضرت صاحب العصر علیه السلام را بنام امیر مومنان
نباید گفت **یا** ارض اقدس خانه کعبه زادها الله شرفا و ارض مقدس کربلای معلی
هر دو محترم و مقدس است و روایات در فضیلت یکی بر دیگری مختلف وارد شده
است **یب** هرگاه حق خدای عز و جل حد بوده باشد پس مکلف مخیر است
اگر خواهد اقرار بذنب خود نزد حاکم شرع نماید تا او حد را جاری کند و اگر خواهد آنرا
مستور دارد و اکتفا به توبه بکند پس اگر توبه قبل ثبوت جرم به بینه مقبوله نزد
حاکم شرع ثابت شود حد ساقط خواهد شد **یج** هرچند در روایات اختلاف
است در خصوص سفر کردن بروز چهارشنبه لکن دور نیست که سفر کردن

در چهار شنبهٔ اخیر کراهت نداشته باشد چنانکه در بعض روایات تصریح بجواز سفر
دران وارد شده واگر احتیاطاً تصدق هم بدهد بهتر باشد چون در حدیث صحیح بلکه در چندین
روایت وارد شده است که تصدق بدهد هر روزکه خواهد سفر کند **بید**
عثمان ابن ابی شیبه که یکی از علمای اعلام و مفسرین عظام حدیث اهل سنت است
و بخاری و مسلم و ابو داؤد و ابن ماجه از افادات او خوشه چین اند و صاحب تحفه او را
امام اهل حدیث گفته است غیر قران را از قران تمیز نمیکرد وکلمات موضوعه
خود را قران قرار میداد و آیه فضرب بینهم بسور له باب را میخواند فضرب
بینهم بسنور له باب وجعل السقایة فی رحل اخیه وجعل
السفینة فی رحل اخیه میخواند چنانچه اینهمه در میزان الاعتدال ذهبی مذکور
است پس گاه حال پیران نابالغ سنیه چنین باشد اگر طفلی از اهل حق در قران
و غیر قران فرق نکند او شان را جای اعتراض نباشد و هذه عبارة المیزان قال
مطین قرا عثمان بن ابی شیبة فضرب بینهم بسنور له باب فردوا علیه فقال قراءة حمزة
عندنا بدعة وقال علی بن محمد بن کاس النخعی ثنا ابراهیم بن عبد الخصاف
قال قرا علینا عثمان بن ابی شیبة بتفسیره فقال جعل السفینة فی رحل اخیه فقیل انما
هو السقایة فقال انا واخی لا نقرا لقراءة العاصم **یه** حد مد واجب بنا بر مذهب
عاصم چهار الف است و نزد او مد مستحب باهمین مقدار است و بعضی از ان
کمتر میل اشند و دور نیست که رعایت قول عاصم احوط باشد **یو** آنچه از بعضی

روایات مستفاد میشود که وقت احتضار مومن حسنین علیهما السلام بلکه خواص اصحاب
ائمه علیهم السلام حاضر میشوند و همچنین هرگاه در قبر میبرند همه حضرات تشریف میبرند
لکن چون این روایت از اخبار آحاد است حکم جزم بآن مشکل است یج سقوط عقاب
بسبب توبه ظاهراً متفق علیه است لکن وثوق بر تحقق شرائط توبه دشوار است

یح مراد از شفاعت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله نزد علمای رضوان الله علیهم
این است که کسانیکه از مومنین بسبب معاصی مستحق عقاب خواهند شد بسبب
شفاعت آنحضرت از عذاب محفوظ خواهند ماند و نزد معتزله تاثیر شفاعت
مخصوص است در زیادتی ثواب و در سقوط عقاب تاثیری ندارد و این قول
باطل است یط مولانا مجلسی در جلاء العیون فرموده که شیخ مفید و ابن طاوس
وغیره روایت کرده اند که بعد شهادت امام حسین علیه السلام حضرت امام زین العابدین
علیه السلام را غل و زنجیر کردند و اهل بیت را بر محملهای شتران برهنه سوار کردند
و اهل بیت هرگاه بر مقتل رسیدند خودها از شتران افگندند تا کوفه و شام
بر شتران برهنه بردند ک مولانا مجلسی در جلاء العیون فرموده که از شیخ مفید
وغیره منقول است که چون آن ملاعین بعد دفن کشتگان خود رفتند اهل غاضریه
از قبیله بنی اسد آمدند و بر آن جسدهای مطهر نماز کردند و دفن کردند بحسب
ظاهر چنین بود اما در واقع امام را غیر از امام دفن نمیکند حضرت امام زین العابدین
علیه السلام باعجاز امامت آمدند و جسد مطهر آن حضرت را دفن کردند از حضرت

امام رضا علیہ السلام منقول است کہ حضرت امام زین العابدین علیہ السلام
مخفی تشریف آوردند و بر نعش پدر بزرگوار خود نماز کردند و دفن فرمودند و برگشتند
کا مولانا مجلسی در جلاء العیون فرمودہ کہ مشہور میان علمای شیعہ آنست
کہ حضرت امام زین العابدین سر سید الشہدا را با سرہای سائر شہدای کربلا بعد از معلی
آوردند و در روز اربعین بہ بدنہای مطہر ملحق کردانیدند و این بعید مینماید
و احادیث بسیار دلالت میکند بر آن کہ مردی از شیعیان آن سر مطہر را دزدید و آورد
و بالای سر حضرت امیر المومنین علیہ السلام دفن کرد **کب** کلینی بسند معتبر از
حضرت امام زین العابدین علیہ السلام روایت کردہ کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ
و آلہ در روز اول ماہ ربیع الاول از مکہ معظمہ کہ روز پنجشنبہ بود در سال سیزدہم
بعثت بسوی مدینہ ہجرت فرمود و بتاریخ دوازدہم ماہ مذکور روز دوشنبہ قبل از
زوال شمس داخل مدینہ گردیدند و این سال اول ہجرت بود و تاریخ را از محرم
قرار دادند **کج س** شیخ مرتضی نجفی دام مجدہ مجتہد جائز التقلید و جامع الشرائط
اند ارشاد فرمایند **جواب** ہر چند نحیف بخدمت جناب ایشان نرسیدہ ام
لکن از بعض ثقات و اکثر مردم مدح علم و کمال و ورع و تقدس جناب ایشان مسموع
شدہ و شیاع مثبت عدالت میشود **کد** الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فِيْ عِزَّةٍ وَّ
شِقَاقٍ در قرآن شریف بعین مہملہ و زاء معجمہ است بمعنی استکبار از حق و غلط
بغین و راء مہملہ آمدہ است بمعنی غفلت از آنچہ واجب است بر ایشان نظر در آن

که آنچه در روایت فقیه از سدیر صیرفی وارد شده است که ثواب تفطیر صایم
مثل ثواب عتق رقبه از اولاد جناب اسماعیل علی نبینا و علیه السلام است ظاهرا
مراد از عتق درین مقام نجات دادن است از عقوبات و مصایب دین و دنیا
کو آنچه در بعض روایات که از قبیل اخبار احاد میباشد تغیر و تبدیل الفاظ قرآن مجید
وارد شده عمل بآن نباید زیرا که قطعا از دین اسلام و روایات مستفیضه
اهل بیت علیهم السلام ثابت است که ما بین دفتین کلام خدای عزوجل است
پس اگر مصلی بتغیر و تبدیل بخواند نماز او باطل خواهد شد و تاویل آن روایات
بچند وجه میتواند شد از انجمله اینست که بر تقدیر صحت روایت محتمل است که برین
نهج هم نازل شده باشد و اما زیادتی بعض الفاظ موافق آنچه در بعض روایات
وارد شده پس ظاهرا ترک آن در صلوة احوط است و اما اختلاف اعراب
پس هرگاه موافق قرائتی از قراء سبعه باشد میتواند خواند لکن احوط آن است
که موافق قرائت ابو جعفر و خلف و یعقوب نخواند کز برای مومن خوش عقیده
گنهکار امید مغفرت هست اگرچه بعد عقوبت باشد چه در بعض روایات
وارد شده که بعضی از گنهکاران مومنین را حق سبحانه تعالی بعد عذاب
چندین هزار سال بحساب سالهای دنیا نجات خواهد داد و در بعض روایات اینهم
وارد شده است که وقت احتضار بسبب شدائد و صدمات که بمقابل معاصی
میشود اصل ایمان هم باقی نمیماند و امید نجات و عفو منقطع میشود نعوذ بالله

سبحانه من سوء الخاتمة و شر العدیله کح آنچه مرویست که حضرت رسالتمآب صلی الله
علیه و آله البقة طعام پخته یهودیه تناول فرمود علی تقدیر صحة الروایة آنوقت حکم اجتناب
از سور یهود نخواهد بود کط نقل کاغذ سود اگر برای غرضی از اغراض سور کفره
باشد جائز نخواهد بود ل اوصیای حضرت عیسی بطریقه آنحضرت بودند و اوصیای پیغمبر
ما صلی الله علیه و آله افضل از اوصیای آن حضرت بودند لا از روایات معلوم میشود
که اهل بیت را بی مقنعه و چادر بر شتران برهنه سوار کرده بودند و ابن جوزی
که از علمای اهل سنت است گفته که عجب است از یزید که اهل بیت را اسیر کرد
و برهنه سر بر شتران برهنه سوار کرد لب از روایتی که ملا محمد اردبیلی ره در حدیقة
الشیعه آورده معلوم میشود که منجمله سیصد و سیزده کس بخدمت حضرت صاحب الامر
علیه السلام هنگام ظهور آنحضرت حاضر شوند هیچ کس از هندوستان نخواهند بود لج
استادن وقت شنیدن اسم مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام بقصد تعظیم
باکی ندارد بلکه امید اجر و ثواب است لد ولادت با سعادت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله بتاریخ هفدهم شهر ربیع الاول واقع شده وفات آن جناب
بنابر مشهور بیست و هشتم صفر و تحقیق آن است که بتاریخ دوم ربیع الاول واقع شده
و ولادت حضرت سیدة النساء تاریخ بیستم ماه جمادی الثانیه و تاریخ سوم ایام
وفات آن حضرت و ولادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سیزدهم ماه رجب شهادت
آن حضرت بیست و یکم ماه رمضان و ولادت حضرت امام حسن علیه السلام پانزدهم

ماه رمضان و وفات آنحضرت بنابر مشهور در ماه صفر تاریخ بست و هشتم و ولادت حضرت امام حسین علیه السلام سوم ماه شعبان و شهادت آن حضرت دهم ماه محرم و ولادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در پانزدهم جمادی الاول و وفات آنحضرت در هجدهم ماه محرم و ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بغره ماه رجب و وفات آنحضرت هفتم ذی حجه و ولادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در هفدهم ربیع الاول و وفات آنحضرت در شوال واقع شده و بنابر قول کفعمی به پانزدهم رجب و ولادت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام هفتم ماه صفر و وفات آنحضرت بست و پنجم ماه رجب و ولادت حضرت امام رضا علیه السلام یازدهم ماه ربیع الاول و شهادت آن حضرت هفدهم صفر و ولادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام پانزدهم رمضان و وفات آنحضرت در آخر ماه ذیقعده و بنابر قولی یازدهم ذیقعده و بنابر قولی پانزدهم و ولادت حضرت امام علی النقی علیه السلام پانزدهم ذیحجه و وفات آنحضرت سوم رجب و ولادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روز هشتم ربیع الثانی و وفات آن حضرت هشتم ربیع الاول و ولادت امام مهدی علیه السلام پانزدهم ماه شعبان است عله استعفا بتصریح جرم هر گاه سوء ادب ایلام و موحش ثوران فتنه باشد پس اجمالی که جرم در اطلاق آن عرفاً داخل باشد ظاهراً کافی است پس هر گاه کسی العیاذ بالله مرتکب ناسزا در حق کسی شده باشد و باین نهج استعفا بکند که جرم عظیم از من شده است امید عفو دارم داد عفو بکند ظاهراً مجزی است

وهمین حکم ابرا از حقوق است لو نحوست تاریخهای منحوسه بحساب مشهور عربیه
است یا بحساب مشهور فارسیه است حکم جزم در این خصوص بسبب اختلاف روایات
دشوار است پس اگر ممکن باشد رعایت هر دو امر بکند یعنی تاریخی که بحساب مشهور
عربیه و مشهور فارسیه هر دو سعید باشد او را سعید بداند والا آنرا مثل نحس پندارد
لز اعتقاد براستی احکام منجمین جائز نیست لی در صحت توبه مبغضه اختلاف
و اشکال است لط دادن تعویذ بمشرک در صورت امن از تلوث بنجاست
و خواندن سورهٔ فاتحه بر او برای شفا اگر مرجی شرعی بوده باشد مثل اینکه
توقع قبول ایمان بعد حصول شفا بسبب معاینهٔ یمن و برکت قرآن مجید داشته باشد
ظاهرا باکی ندارد م بودن کشن و لشن از اسمای حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه از کتب معتمده ثابت نمیشود پس اطلاق مثل این اسما بر آن حضرت نباید و چونکه
نسبت کتاب تذکرة الائمه به مولانا محمد باقر مجلسی طاب ثراه ثابت نیست قابل
اعتماد نمیتواند شد آری اگر کسی بگمان اینکه کتاب مذکور معتمد است اطلاق مثل
این اسما بر آن جناب نادانسته کند مستحق لوم نخواهد بود ما سوال از محبت
سنی قریب قصوری در ایمان میشود یا نه الجواب ادنی مرتبه نهی عن المنکر
انکار قلبی است لکن محبت و رقت قلب اگر بلا قصد بمقتضای بشریت عارض
شود از ان قصوری در ایمان نمیشود مب لفظ کشن و لشن اگر نام کسی است
پس بر دیگری صادق نخواهد آمد و اطلاق آن بر حضرت امیر المومنین علیه السلام

نخواهد بود و اگر مثل القاب مشتمل بر مدح و ذم است پس اگر دال بر ذم است
نیز اطلاق آن بر آنحضرت جائز نمی تواند شد و اگر دال بر مدح است پس اگر در آن
مدح افراط و تفریط لازم نه آید اطلاق آن بر آنجناب میتواند شد مثال افراط
اینست که مثلا این الفاظ بمعنی خالق و رازق باشند در ینصورت تعبیر آنحضرت
باین الفاظ جائز نخواهد بود که منجر بغلو خواهد شد و بر غالی در اخبار اهل بیت
علیهم السلام لعن وارد شده است و مثال تفریط این است که این الفاظ دال
بر مدحی باشند که نسبت بعلو مرتبه آنجناب منقصت شمرده شود مثل اینکه معنی این
الفاظ قلیل الشجاعة بوده باشد پس درینصورت هم اطلاق این الفاظ بر آنحضرت
نمیتواند شد و اگر این الفاظ مجهول المعانی باشند پس درین صورت هم اطلاق
این الفاظ بر آن حضرت بسبب احتمال اشتمال آن بر ذم جائز نخواهد بود
اگر باطلاق لفظ کشن و بشن بر حضرت امیر المومنین علیه السلام و جزم نمودن باینکه
لفظ مذکور از اسمای حضرت است نباید لکن اگر مزید ثابت شود که نزد هنود
کشن و بشن نام حضرت امیر المومنین علیه السلام است پس نقل قول آنها و نسبت او ان
قول مذکور بطرف آنها در نظم و نثر باین طور که نزد آنها این نام حضرت است
جائز خواهد بود و بنوعی قباحتی نخواهد داشت ۱۵ بر کسیکه ثابت شود
که در کتب هنود کشن و بشن نام حضرت امیر المومنین علیه السلام است پس اگر آنکس
در فضائل حضرت باین قصد نقل قول آنها کند که آنجناب بمرتبه معظم اند که در کتب هنود

بمقام مدح اسم مبارک آنحضرت مذکور است پس در خصوص آنکس مناسب خواهد بود
اگرچه تا وقتیکه در کتب معتمده ثابت نشود اطلاق چنین الفاظ بر آنجناب و تعبیر آنجناب
باین الفاظ نمیتوان نمود لکن در نقل قول آنها بعد ثبوت بنوعی قباحتی نخواهد بود
و هو العالم **۵۸**. اگرچه از کلام اکثر لغویین مفهوم میشود که مقنع و مقنعه پارچه ایست
که زنان بآن تقنع میکنند سر خود لکن از مجمع البحرین عدم اختصاص تقنع بزنان مفهوم
میشود قال فیه تقنعت لبست القناع و قنع الرجل و تقنع فعل
مثل ذلک و از فتاوی فقها رضوان الله علیهم هم که باستحباب تقنع برای متخلی
قائل شده اند و از حدیث کان الصادق علیه السلام اذا دخل الخلاء یقنع رأسه هم
عدم اختصاص تقنع بزنان مفهوم میشود چه شأن اقدس آنحضرت ارفع است
از اینکه در حالتی و وقتی تشبه بزنان گوارا می فرمود علاوه اینکه مطلق تشبه بزنان با همگی
موجب سخریه و استهزا نشود منهی عنه نیست ففی الموثق عن ابی عبد الله فی الرجل یجر ثوبا
قال انی لاکره ان یتشبه بالنساء و در حدائق شیخ یوسف بحرینی علیه الرحمه بعد ذکر
حدیث مذکور فرموده پس تشمیر ثوب برای مرد مستحب خواهد بود و عمده دلیل حرمت تشبه
بزنان همین است که در خلاف مروت داخل میکنند چنانچه کلام شیخ الطائفه علیه الرحمه
بر آن دال است و معنی خلاف مروت همین است که آن فعل موجب کسر شأن و تعجب
و استهزا بود و ظاهر است که در رسوم عروسی که متعارف نیست کسی تعجب نمیکند و باین
هم از کلام علما مفهوم میشود که از مقنعه سر و جه متعارف نیست محقق معاصر صاحب ا

در جواهر در مبحث عدم وجوب ستر وجه بر زن فرموده ضرورت معلوم تعارف ستر
بالمقنعة والخمار ونحوهما وظاهر است که از استعمال لباس های تشبه که حاصل میشود
مگر وقتیکه مثل زنان آنرا بپوشند چه ظاهر است اگر کسی مقنعه تعمم نماید یا بر دست
بپیچد هیچگونه قباحتی نیست و از این همه وجوه جواز گذاشتن چادر بر سر و دسمال نزد عموم
مستفاد میشود لیکن جواز از راجح و سبیل احتیاط واضح است آری اگر از حریر خواهد بود
یا مذهّب البس نیز بجهت بنا بر مختار عدم جواز متجه است صو سوال مرد مؤمن
جوان را امکان خود مکبرایه داده معلم او چون خلاف مصلحت میداند منع میکند و متعلم
قبول نمیکند پس او انکار قول معلم میتواند کرد یا نه الجواب مفاد قوله علیه السلام
فی دعاء مکارم الاخلاق و وفقنی لمتابعة من ارشدنی و موافقة من
سددنی هر کلمه خیرخواهی و نصح از مومنی بگوید او را میبایست قبول نماید صز
سوال مراد از حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل گر فقهای غیر ائمه علیهم السلام
اند پس ایشان مثل انبیا معجزه نداشتند و اگر مقصود ائمه علیهم السلام اند
پس ایشان از انبیا بهتر بودند پس حدیث چه معنی دارد جواب الظاهر ان المراد
از حدیث نبوی علمای دین اند و در تشبیه مساوات مشبه بالمشبه به بهمه وجوه معتبر
نیست و ظاهر است که شرف نبوت برای غیر نبی نمی باشد صح[۹۸] سوال
دست عالم بوسیدن درست است یا نه جواب از حضرت صادق
علیه السلام منقول است که شایسته نیست دست بوسیدن مگر دست

پیغمبر یا وصی پیغمبر را و از عموم بعض روایات جواز بوسیدن دست سید و عالم استفاده میشود و ظاهر اجوازنه متجه است مط ساختن تابوت اگر معین بر گریه باشد باعث اجر و ثواب خواهد بود ن مرتبه نبوت از مرتبه ولایت و امامت برتر و اعلی است و بعض روایات که بر خلاف آن دلالت دارد و ماول است و مرتبه امامت برتر است از مرتبه ولایت نا طفل غیر مکلف اگر مرتکب یکی از منهیات مثل زنا وغیره شود مجرم نخواهد شد لکن تعزیر و تادیب او اگر ممیز باشد لازم است نب جناب باریتعالی جسم ندارد پس حضرت امیر المومنین علیه السلام چرا ارشاد فرمودند که انا ید الله وانا لسان الله وانا عین الله جواب علی تقدیر صحة الروایة چون این الفاظ منافی مذهب حق و ادله قطعیه قاطعه اند تاویل آن لازم و واجب است نسبت مح برای زیارت مستحب بے اجازت والده رفتن جائز آری اگر پدرش طلبنماید تقدیم اطاعت پدر محتمل است نل سوال باوجود صاحب اختیار بودن حضرت امیر علیه السلام در بارۀ طلاق دادن ازداج جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله طلاق ندادن آنحضرت مر عائشه را باوصف جنگ و جدال او دلیل آنست که آنحضرت تقصیرات او را عفو کرد و مؤید این مطلب سبب پیغام فرستادن آنحضرت بعائشه که ترک مخالفت و مخاصمت آنحضرت کند والا ترا طلاق داده از شرف زوجیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون خواهم ساخت و متنبه و خائف شده ترک مجادله کردن او پس بیرون نه انداختن آنحضرت مر عائشه را از شرف زوجیت

رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و باقی داشتن این شرف برای او کاشف از آن است
که حضرت از تقصیرات او درگذشته باشند پس هرگاه جناب ولایت مآب او را بعد ترک
منازعه و مخاصمه سزاوار طلاق دادن نیافت پس ما او را بعد ازین چگونه
سزاوار سب و لعن دانیم آیا شرف بودن حرم رسول که برای او باقی ماند در حق
او مانع از سب و لعن نخواهد بود آیا بقای شرف زوجیت با استحقاق لعن جمع میتواند
شد پس امید واریم که وجه جواز لعن بر عایشه و سند آن از کلام معصوم خصوصا
کلام جناب امیر المومنین علیه السلام آنچنان به بسط و تفصیل ارشاد شود که خاطر ما ازین شک
فارغ از خلجان شده قرین باطمینان شود و حدیث من مسّ جلدی لا تمسّه
النار اگر واقعی است پس تاویلش چیست جواب عفو نمودن جناب امیر المومنین علیه السلام
تقصیرات عایشه را در هیچ روایتی وارد نگشته چه جا که بدرجه ثبوت و تحقیق رسیده باشد تا
مانع از لعن او باشد و بمجرد ظن و تخمین حکم در چنین امور نتوان نمود و طلاق ندادن جناب
امیر المومنین علیه السلام عایشه را بعد تسلیم هرگز دلیل عفو نمیتواند شد و زوجیت زاید بر از قرابت
نسبی نمیتواند شد و هرگاه اولاد بعض انبیا و بعض ائمه علیهم السلام کافر گردیدند و مستحق لعن
شدند اگر عایشه با وصف زوجیت که نه مانع از صدور گناه و نه دلیل حسن خاتمه است
بلکه موجب زیادت عقاب و مزید استحقاق عذاب در صورت ارتکاب گناه بنص قرآنست
مستحق ملعونیت شود چه جای استبعاد و دلایل ملعونیت عایشه و خروج او از ایمان
بسیار است و بتصریح هم لعن بر او در احادیث وارد گشته و جناب امیر المومنین

علیه السلام هم ملعونیت او و همراهیانش از جناب رسالتمآب نقل فرموده چنانچه ابی
الطفیل روایت کرده که شنیدم امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام را
که میفرمود که دانسته اند اصحاب جناب رسالتمآب کسانیکه یاد دارند و عایشه بنت
ابی بکر بتحقیق که اصحاب جمل و اصحاب نهروان ملعون اند بر زبان مبارک حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و داخل نخواهند شد در جنت تا که داخل شود شتر در
روزن سوزن یعنی هرگز داخل جنت نخواهند شد و این روایت بطریق متعدده
از آن حضرت منقول است و در احتجاج و کتاب کافیه فی ابطال توبة الخاطیه
تصنیف شیخ مفید علیه الرحمه و غیر آن مذکور است و نیز در کتاب کافیه مذکور است که ابو رافع
گفت که شنیدم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود بعلی علیه السلام قاتل
الله من قاتلك وعادى الله من عاداك پس عایشه گفت ای رسول الله
کدام کس مقاتله و معادات علی علیه السلام خواهد کرد آن حضرت فرمود که تو و کسیکه با تو
باشد و بمقتضای ظاهر بعض اخبار آنست که جناب امیر علیه السلام عایشه را طلاق داده باشد
زیرا که در احتجاج مذکورست که جناب امیر المومنین علیه السلام روز جمل فرمود که قسم بخدا که نمی بینم
خود را مگر طلاق دهنده او یعنی عایشه و آنچه در روایت آمده من مس جلدی لم تمسه النار
پس علی تقدیر تسلیم الروایه لابد است از تخصیص این عموم بدیگر روایات و آیات قرآن که دلالت
دارند بر مخلد بودن منافقین و کفار در نار و الا لازم می آید که آنهایکه جسد مبارک آن حضرت را از التعدی و ظلم جراحت کرده
مالیده اند و ابولهب و غیره که آنحضرت آنها را در بر گرفت چنانچه در بعضی روایات وارد شده العیاذ بالله ناجی بوده رستگار باشند

خاتمة الکتاب و این مشتمل است بر برخی از اجوبهٔ مسائلی که از افادات جناب علیین مکان حضرت والدی الماجد اعلی الله رتبه فی فرادیس الجنان می باشد

و انما جعلناها خاتمة الکتاب لیکون ختامه مسکا

سوال چون معلوم است که در مسائل اصولیه اقتدا نباید بلکه اطمینان قلب شاید بدین مفاد فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون مستفسر بعض امور است نه اینکه خدا نکرده نقصی در اعتقاد نبوت و امامت بوده باشد نعوذ بالله من ذلک اول اینکه نبی ما صلی الله علیه و آله مبعوث بود بر تمام خلائق و علت غائی بعثت هدایت است عجب که خالق قادر شخصی برای هدایت تمام اهل زمین مبعوث گرداند و او را غیر از اشخاص چند بلاد و قری لقای بهم نرسد حتی که انکس از جهان درگذرد و صدها سال یقینا بلکه بقیاس بعضی الی یومنا هذا نیز در بعضی اقالیم خبر از دین و ملتش نرسد پس فائده از این بعثت چه شد و حکم کسانیکه بر مذهب جاریه اقالیم و فرق خود ما بین ایام بعثت بودند چیست آیا مسلمان خواهند بود یا کفار و بر اعمال بموجب ادیان خوایش مخطی خواهند بود یا مثاب و جواب اینکه خبر کدامی از انبیا سابقه عالمگیر نشده بود مسکت و متشفی نخواهد بود که سائل در حق دیگر انبیا هم این سوال جاری خواهد داشت دوم اینکه اعتقاد فرقه امامیه است که زمانه از حجت خالی نمی باشد پس سند و حجت در ایام فترت یعنی ایام ما بین دو نبی سوای قول امامیه فائده امام غائب بیان باید فرمود و آنچه آغا احمد صاحب در فائده وجود

امام غائب مثال مخفی بودن آفتاب در ابر نوشته اند تسلی ده نیست که فائده آفتاب
در ابر از فرق روز و شب ظاهر است و فائده وجود امام غائب معلوم نه جواب
مخفی نماند که آنچه بر خداوند عالم نظر به مصالح و حکم واجب لازم است آنست
که از طرف خود در نصب انبیا و اوصیا که حجت های او بر کافه برایا اند اخلال نفرماید
تا برای بنده گان سبیل اهتدا و باب استبصار مفتوح باشد و هر کس در دین
و خوف خالق آسمان و زمین در دل داشته باشد در صدد تحقیق طریقه شرع متین
بر آید پس حق تعالی که حضرت ختم المرسلین را بر کافه خلق مبعوث ساخت و اطاعت
آنحضرت بر همگنان واجب گردانید حجت خدا تمام شد فلله الحجة البالغة
هر چند کسی با آنحضرت ملاقی نشده باشد هر گاه خبر ادعای نبوت آنحضرت شنید
بر او واجب لازم گردید که بواسطه یا بلا واسطه استعلام حال نماید و اگر با وجود
وصول خبر تقصیر در تحقیق حال نماید مواخذ خواهد چه لازم نیست که حجت خدا خود را
بنفس نفیس هر جا برساند بلکه وصول خبر بعثت و ادعای آنحضرت و تمکین مکلفین از
اهتدا و استعلام احکام در باب دفع عذر بنده گان کافی است و معلوم است
که خبر بعثت و ادعای نبوت آنحضرت اکناف عالم را فرا گرفته و صیت معجزات
و خوارق عادات آنحضرت باقطار بسیط رفته و آنحضرت اگر از اینجهان در زمان
قلیل رحلت فرموده بودند لکن دین خدا را مهمل نگذاشته اند بلکه بعد اکمال دین و تبیین
احکام شرع متین و تفویض آن بسید الوصیین باب مدینة العلم امیر المومنین

علی ابن ابیطالب از جهان رخت اقامت را بربستند و جناب امیر المومنین و اولاد
طیبین آنحضرت واحد بعد واحد حافظ شریعت غرا و مبین احکام ملت بیضا و قایم مقام
آنحضرت بوده اند پس وفات آنجناب منافی ایجاب تصدیق رسالت آنحضرت
بر عامه برایا نخواهد بود که آثار بعثت و دلایل حقیقت آنحضرت بفضل الله و منه
باقی و مستمر مانده اما غیبت حضرت صاحب العصر والزمان پس بسبب عدوان اهل بغی
و طغیان است آنچه بر حق تعالی نظر بحکمت از نصب حجت لازم بود بعمل آورد و بندگان
از بغی و عدوان سبب حرمان خود از برکات وجود امام الانس والجان گردیدند
قصور ایشان است الزامی بطرف خداوند علیم حکیم عاید نمی شود آری کسانیکه
آوازهٔ بعثت نبی و صیت وصایت وصی بگوش هوش شان نرسیده باشد
مثل آنکه در اقصای عمارت و آبادانی در ناحیه جبلی از جبال و یا در گوشهٔ قطری
از اقطار ارض واقع شده باشند پس اینها در عدم درک احکام سمعیه معذور
و با حکام عقل که رسول باطنی است مکلف و مامور خواهند بود بلکه میتوان
گفت که فحص عن الحجه بر اینها لازم و واجب لقضاء العقل فهم مواخذون بتقصیر
هم فی ذلک و همچنین مخلصین غیر مقصرین از امامیه که در سبب غیبت مشارکت
ندارند مواخذ نیستند و بر اعتقاد صحیح خود مثاب و ماجور و مامور باتباع
علمای اعلام که ناشران احکام حضرات ائمه انام در زمان غیبت میباشند هستند
و حضرات ائمه معصومین علمای دین را هداة شرع متین گردانیده فرموده اند

لولا من یبقی بعد غیبة قائمکم من العلماء الداعین الیه
والدالین علیه والذابین عن دینه بحجج الله والمنقذین
لضعفاء عباد الله من شباک ابلیس ومردته ومن فخاخ النواصب
لما بقی احد الا ارتد عن دین الله عز وجل پس تا قیام قیامت
فائده غیبت باقی است وکافه خلق اگر مقصر نباشند از ان بهره یاب اند اما سند وحجت
وجود حجت در زمان فترت وغیر فترت پس عقل است ونقل اما عقل پس مجملا
اشاره بان گذشته که اگر حجت خدا موجود نباشد عذر بندگان در باب عدم
اهتدا تمام گردد والی غیر ذلک من الادلة المذکورة فی مظانها اما نقل پس روایات
مستفیضه واجماع فرقه حقه اثنا عشریه است بر عدم خلو زمین از حجج الهیه قال امیر المومنین علیه السلام
لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا وتفاصیل
این هر دو نوع دلیل در رساله غیبت که از تصانیف عالیجناب مقدس القاب
افضل العلماء المتکلمین حضرت والد ماجد عطر الله مضجعه در نقض کلام عبد العزیز
دهلوی مما یتعلق بطعنه فی غیبة صاحب الامر میباشد بکمال شرح وبسط مذکور
است بان رجوع نمایند واما فائده غیبت پس اگر بعد قیام حجج قاطعه عقلیه
ونقلیه بر وجود وغیبت آنحضرت بعقول ناقصه نرسد بالمره مسلوب از نفس الامر
نخواهد شد وعدم ادراک ان علی وجه التفصیل باعث قدح در ادله نمیتواند شد
بسا احکام شرع وافعال شارع است که عقل را بادراک کنه حکمت ومصلحت

ان‌ها ای نیست و استبعاد عقول ناقصه باعث نفی شود به اینکه مردود ینداردست
از ان برداد و زیرا که بادلة قاطعه معلوم است که افعال حکیم علی الاطلاق خالی از مصالح
و حکم نمی‌باشد علاوه انکه اگرتا بل شود فایده وجود آنحضرت در زمان غیبت
بوجوه عدیده منصور میتواند شد از انجمله است اتمام حجت بر خلق و از انجمله است
قیام عالم ببرکت وجود فائض الجود آنحضرت و استنارت عالم بنور وجود آنحضرت
مثل استضائت عالم است از آفتاب زیر ابر و این تشبیه در روایات منصوص
است نه از افادات آقا احمد مرحوم و اخوند مولانا محمد باقر مجلسی طاب ثراه در کتاب
حق الیقین بعد ذکر روایت تشبیه مذکور فرموده است که تشبیه آفتاب زیر ابر اشاره
است بچند وجه اول انکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود و علم و هدایت و سائر
فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت
ایشان و توسل با ایشان حقائق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها و فتنها
از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است وما کان الله
لیعذبهم وانت فیهم و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانکه ستاره‌ها امان اهل آسمان
اند و به کرد دیده‌ اند بنور ایمان منور شده باشد میداند که هرگاه ابواب
فرج برکسی مسدود گردد و بچارهٔ کار خود در مانده باشد یا مطلب دقیقی بر او و مسئله
مشکلی مشتبه گردد همین که متوسل بارواح مقدسه ایشان شود بقدر توسل

البته ابواب رحمت و هدایت بهر او مفتوح میگردد دوم انکه همچنانکه آفتاب با بر محجوب
باشد با وجود انتفاع خلق از ضوء او انا فانا منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند
همچنین شیعیان مخلص همیشه در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نمیگردند
و ثواب های عظیم میبرند سوم اینکه منکر وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار
آنجناب مانند منکر وجود آفتاب است هرگاه محجوب بسحاب باشد چهارم انکه چنانکه
مستور بودن آفتاب بسحاب گاه است که از برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد
که غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان باثار ایشان اصلح باشد
از ظهور آنحضرت بوجوه شتی که ذکر انها موجب تطویل است پنجم انکه نظر بقرص آفتاب
اکثر دیدها را ممکن است و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده گردد همچنین دیدن
شمس جمال آنحضرت بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری
از مردم پیش از بعثت انبیا ایمان بایشان می آوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض
فاسده انکار می کردند مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان در این زمان
غیبت چنین باشند انتهی شطر من کلام المتبین المفصح عن الحق الیقین و از جمله فوائد وجود مسعود
آنحضرت در زمان غیبت اختیار بندگان است قال ابو الحسن کیف
لکم بالخلف من بعد الخلف فقال و لم جعلنی الله فداک
قال انکم لا ترون شخصه و لا یحل لکم ذکره باسمه و این اشاره
دارد باینکه اعتقاد مردم در باره آنحضرت بسبب غیبت صعب خواهد بود و فی الحقیقت چنین است

که شبهات و وساوس که بسبب غیبت و طول زمان اختفاء آنحضرت راه یافته
اعتقاد امامت و وجود آنحضرت را بمفاد کریمه احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله
الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین معرکه مردآزما گردانیده خصوصاً که بجهت
تلبیسات و تمویهات عامه که با وصف اعتقاد بطول عمر و غیبت حضرت خضر و من بحکمه و عنده
در صدد انکار امامت و نفی فائده وجود آنحضرت برآمده بکار می برند و شبهات مردم
فریب انگیز ندلیس که در این جزو زمان اعتقاد و انقیاد نماید بمرتبه عالیه ایمان کامل
فائز خواهد شد و هر که انحراف ورزد بورطه هلاکت واقع خواهد شد و یکی از مصالح طول
غیبت آنست که از زمره مومنین آنانکه در اصلاب اهل نفاق وجود شان در علم حضرت
رب العالمین گذشته است بوجود آیند و آنانکه مدعی ایمان اند و در مزالق شبهات پای ثبات
اعتقاد شان می لغزد حال نفاق شان متبین شود و هرگاه محض کافر و محض مومن باقی
خواهند بود آنحضرت ظهور خواهند فرمود چنانچه در بعض احادیث تصریح بآن وارد شده
است امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق ع فرموده که حقتعالی سه امر اکه برای
سه پیغمبر مقرر نموده بود بجهت قائم آل محمد قرار داده است و از انجمله امتداد
مدت در تنگی زمان حضرت نوح را شمرده که چون نوح علی نبینا و علیه السلام مستدعی
نزول عذاب بر امت خود نمود او تعالی شانه جبرئیل امین را با هفت هسته خرما بآنحضرت
فرستاد که ای نبی الله حضرت عز و جل میفرماید که اینها بندگان و آفریدگان منند اعلام

و اینها را بطائفه از صواعق هلاک نمی کنم مگر بعد از آنکه دعوت موکده با ایشان برسد
و حجت بر آنها تمام شود پس در دعا بطلب صواعق سعی و کوشش مکن و این هسته‌ها را در خاک بکار
تا درختها بروید و بار آور شود آنوقت برای تو فرج و خلاصی حاصل خواهد شد پس
مومنان را از پیروان خود باین مژده بشارت بده پس در هنگامیکه درختها روئیدند
و قوت گرفتند و شاخ و برگ و بار بهم رسید و در میان زمانی ممتد طول کشید حضرت نوح
استدعای ایفای وعده از جناب اقدس الهی نمود حکم رسید که تخم این درختان را در زمین
بیفشان و بصبر و اجتهاد و معاودت نما و حجت را بر قوم خود موکد فرما و گروهی که ایمان
آورده اند برین معنی مطلع ساز پس سیصد و یک کس از جمله ایشان باستماع این خبر
مرتد شدند و گفتند اگر ادعای نوح راستی بود در وعده الهی خلف بهم نمی رسید
و همچنین حکیم علی الاطلاق دو کرت به حکم کاشتن تخم میفرمود تا اینکه هفت بار چنان اتفاق
افتاد و در هر دفعه طائفه از ایشان مرتد می شد و آخر الامر هفتاد و چند کس بایمان عود کردند
در آن هنگام از جانب ایزد علام وحی بنوح رسید که حالا نور حق با ظلمت باطل
امتیاز یافت و صاف و کدر را از هم جدا شد و کسانیکه طینت خبیثه داشتند راه ارتداد
شتافتند پس اگر من کفار را هلاک میکردم و مرتدان را باقی میگذاشتم وعده سابق
من در باره مومنان خلص صادق نشده بود باین معنی که ایشان را در زمین خلیفه خواهم ساخت
و امن و امان و تمکین و اطمینان بایشان خواهم بخشید الا چون شک از دلهای ایشان
دور گشتی عبادت خالص برای من نمایند و اکنون من اگر بغلط می افتاد و چگونه

استخلاف و تمکین و تبدیل خوف بامن از طرف من برای ایشان حاصل می باشد با وجود کمی
ضعف یقین و خبث طینت و درشتی اخلاق و عادات این مرتدان را که نتیجه نفاق و بیخ
گمراهی بوده و دانستم پس اگر اینها را در وقت استخلاف از ملکیتی که بمومنین بعد اهلاک
اعدای شان عطا نمایم بهره ور میکردم هر آئینه سر اثر نفاق در ایشان مستحکم می شد و گمراهی
ایشان استمرار می یافت و با برادران خود عداوت می ورزیدند و بنا بر طلب ریاست
و خواهش استقلال در حکمرانی با اهل ایمان جنگ و جدال میکردند و چگونه تمکین در دین و شیوع
و انتشار امر حق در مومنین صورت بندد با وجود یکه فتنها برپا و جنگها موجود باشد
این هم هرگز نمیتواند شد پس کشتی را رو برو یها و بوحی ما درست کن حضرت صادق
علیه السلام فرمود که همچنین زمان غیبت حضرت صاحب العصر طول خواهد کشید تا حق
خالص ظاهر شود و صدق از کذب امتیاز یابد باینطور که از شیعیان کسانیکه طینت
خبیثه دارند و اینها ملکه در نظر خوف نفاق واقع اند که چون آنحضرت بر مسند خلافت
جاگیر شود در محل تمکین و امن و امان قرار پذیرد از دین برگردند الحال قبل از ظهور
آنحضرت مرتد شوند انتهی ملخص ترجمه بعض کلمات الشریفه بالجمله معرفت امام و تصدیق
بوجود و صفات آنحضرت در نیل مرام و وصول بدار السلام انشاء الله المنعام کافی
است چراکه آنجناب خلیفه بحق دانستن رکنی از ارکان ایمان ماست و تقصیر
در معرفت آنجناب مستوجب خسران موت و دخول درکات نیران چه بطریق عامه و خاصه
از جناب خیر البریه علیه افضل السلام و التحیه منقولست که فرمود من مات و لم یعرف

امام زمانه مات میتةً جاهلیة یعنی کسیکه بمیرد و امام زمان خود را
نشناسد بر موت کفر مرده باشد لهذا اینجا واضح گردید که معرفت امام در هر زمان بر همه
خاص و عام ثابت است و عدم درک فائده بر فرض آن باعث استنکاف از آن
نمی تواند شد والله الهادی الی الطریق القویم **سوال** از انجا که
شیعیان بایام عاشورا با بداع و ایجاد مثل تخت و نعش و تابوت و تمثال اجداث
وغیره بطریق نیار و تبرک به می پردازند و با دف و دهل سینه زنی می سازند و خود را
ماجور می شمارند و حال آنکه اینمعنی خلاف شعار جناب ختمی مآب و ائمه معصومین و مخالف اقوال
علمای دین مبین رضوان الله علیهم است و طعن و تعرض اهل خلاف مزید بر آن ابتداع
در دین مبین ممنوع چنانچه در فقیه در کتاب الطهارة باب نوادر در احکام اموات
موجود قال امیر المومنین علیه السلام من جدد قبرا و مثّل مثالا
فقد خرج من الاسلام وایضا در کتاب الطلاق باب معرفت کبائر
قال قال رسول الله صلعم کل بدعة ضلالة و کل ضلالة
سبیلها الی النار وایضا روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال ادنی الشرک
ان یبتدع الرجل رایا فیحب علیه و یبغض علیه ایضا روی الحسن بن المحبوب عن عبد الله
بن سنان عن ابی حمزة قال قلت لابی جعفر علیه السلام ما ادنی النصب قال ان یبتدع
الرجل شیئا فیحب علیه و یبغض علیه ایضا قال علی علیه السلام من مشی الی صاحب
بدعة فوقره فقد سعی فی هدم الاسلام انتهی والبدعة الحدث فی الدین بعد الاکمال

او ما استحدث بعد النبی من الاهواء و الاعمال کذا فی القاموس پس جابجا بخاطر براه یافته
چون تنقیح و تنقید و جرح و تعدیل اخبار و نفاذ احکام منصب علمای اعلام است لهذا برای
اطمینان قلب و تحقیق مسئله التماس میشود که مرتکب این امور آثم است یا نه و اگر احیانا از ارتکاب این امر
فتنه و فساد از جانب علما بوقوع آمده باعث سفک دماء و غارت و نهب اموال و استخفاف
مذهب حقه گردد پس مالکین ما توا علی الحق اند یا علی الباطل مترصد که درین باب مفصل و مشرح ارقام فرمایند
که تشکیک به تحقیق گراید **جواب** حقیقت حال اینست که آنچه مردم در عزاداری ایام محرم
بعمل می آرند بر چند قسم است یکی که عمده امور است ذکر فضائل و مزایا و نوائب و بلایا و استماع سوانح آنچه واقعه
هائله از روی احادیث و تواریخ معتمده و مراثی معتبره و گریه و زاری بر مصائب حضرت ابا عبد
الله جناب سید الشهداء علیه آلاف التحیة و الثناء است و سائر مستشهدین از عترت طاهرین و اصحاب
حرم محترم و هو مندوب الیه مرغب فیه و النصوص فی ذلک کثیرة شهیرة
دوم آنکه باصل شرع مباح است و بسبب اعانت بر گریه و بکاء رجحان شرعی بهم رسانیده سوم آنکه
مباح محض است و رسمی است که بعمل می آرند چهارم اموریکه خلاف شرع و از قبیل منهیات شرعیست
و بمفاد خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا بعمل می آید و قسم اخیر خلاف شرع است
مثل ساختن تصاویر ذوی الارواح و دف و نی و غنا و سرود و سجود بغیر المعبود و خواص شیعه از ان
احتراز دارند و افعال عوام از پایه اعتبار ساقط اما هر سه قسم اول این بعض آن باصل شرع
بخصوصه راجح است کما ذکر فی القسم الاول و بعضی رجحان عارضی بهم رسانیده و بعضی مباح
محض است تا وقتیکه قصد تشریع نباشد و هرگاه پایه تشریع بمیان آید محرم است و الا فلا

مجمل قول در این مقام وتفصیل نسبت کہ اتخاذ نعش وتابوت وتمثال احداث کہ سوال از ان رفتہ
باصل شرع مباح است وچنان نیست کہ ہمہ محدثات امور داخل تحت منہی عنہا باشند اما اینکہ
باصل شرع مباح است پس بجہت آنکہ در حدیث وارد است کل شیء مطلق ای مباح
حتی یرد فیہ نہی ونہی مختص است باتخاذ تصاویر ذوی الارواح والدلیل علیہ من
طرقہم ما فی روایۃ البخاری عن ابن عباس فی رجل قال لہ انما معیشتی
صنعۃ ید انما اصنع ہذہ التصاویر انہ قال لا احدثک الا بما
سمعت عن رسول اللہ صلعم سمعتہ یقول من صور صورۃ فان اللہ
معذبہ حتی ینفخ فیہا الروح ولیس بنافخ فیہا ابدا فربا الرجل ربوۃ
شدیدۃ فقال ویحک ان ابیت الا ان تصنع فعلیک بہذا الشجر
وکل شیء لیس فیہ روح ونقل ابن حجر فی کتاب الزواجر عن اقتراف الکبائر
ناقلا عن شرح مسلم واما تصویر صور الشجر ونحوہا مما لیس بحیوان
فلیس بحرام وفی الہدایۃ لا یکرہ تمثال غیر ذی الروح لانہ لا یعبد
ویدل علیہ من طریقنا ما رواہ الکلینی فی الصحیح عن ابی العباس
عن ابی عبد اللہ فی قول اللہ عز وجل یعملون لہ ما یشاء من محاریب
وتماثیل واللہ ما ہی تماثیل الرجال والنساء ولکنہا تماثیل الشجر وشبہہ
وعن محمد بن مسلم فی الصحیح قال سئلت ابا عبد اللہ عن تماثیل الشجر
والشمس والقمر فقال لا باس ما لم یکن شیئا من الحیوان الی غیر ذلک

من الاخبار والاثار وظاهر است که اتخاذ نعش و تابوت تمثال احداث تصویر ذی الروح
نیست ولئن تنزلنا عن ذلک وقلنا بان تصویر غیر ذی الروح ایضا منهی عنه
کما فی المغرب الصورة عامة فی کل ما یصور مشبها بخلق الله من ذوات
الارواح وغیرها تاهم تخصیص بخلق الله خواهد داشت و نعش و تابوت و تعزیه شبیه مخلوقات
الهی نیست بلکه نقل ضریح مبارک و قبر مبارک مانند ان از مصنوعات آدمیان است و در ان هیچ گونه
ممانعتی نیست و از اینجاست که اهل سنت تصویر نعل مبارک و روضه مقدسه نبویه در کتب خود نوشته اند
کما لا یخفی علی من راجع الی منظومة الجامی و دلائل الخیرات علاوه بران تصریح در جواز بلکه
رجحان ان در کتب فریقین بتواتر رسیده اما از طریق ما پس سید علی بن طاوس در کتاب
اقبال در اعمال هفدهم ماه ربیع الاول که بنا بر قول اصح روز ولادت با سعادت حضرت
سید المرسلین است از حضرت صادق ع روایت کرده که وقتیکه زیارت انحضرت بجا اوری
فمثل بین یدیک شبه القبر و اکتب علیه اسمه الشریف و تکون علی غسل
ثم قم قائما و قل و انت بقلبک مواجهه الخبر و از طریق اهل سنت در خزانة الروایات
در فصل فضل زیارت قبور وارد شده است فی کفایة الشعبی ان رجلا جاء الی النبی
فقال یا رسول الله انی حلفت ان اقبل عتبة باب الجنة و جبهة
حور العین فامر النبی ان یقبل رجل الام و جبهة الاب و یروی انه
قال یا رسول الله ان لم یکن لی ابوان فقال قبل قبرهما قال فان لم اعرف
قبرهما قال اخطط خطین و انو احدهما قبر الام و الاخر قبر الاب

فقبلهما فلا تحننت فی یمینک اما مظنه اینکه نیت تبرک و زیارت و احترام و تعظیم
در اباحت این امور مخل باشد پس تخیل خالی از تحصیل است فانه فی ذلک کلمة للمثال بسبب
انتسابها للمعظمین می‌کنند و حرمت تشعر به الجزان المذکوران و از همین جاست که صاحب روضة الاحباب
در خصوص صورت نعل مبارک نبویه که نزد او از قرطاس مقطوع و خطوط منقوشه بوده فضائل و برکات
از ان ذکر نموده و در کتاب تصحیح المصابیح تالیف ابی الخیر جزری مذکور است یا طالبا تمثال نعل
نبینا ها قد وجدت الی اللقاء سبیلا فاجعله فوق الراس و اخضع
و اعتقد و تفال منه و اوله التقبیلا من یدعی النسب الصحیح فانه یبدی
علی ما یدل علیه دلیلا و اما توهم اینکه اینهمه از قبیل بدعت منهی عنها است پس منوع است
باینکه بدعت بمعنی دار دیکی حادث که این چنین است در دین خارج باشد از ان چنانکه در قاموس
گفته البدعة الحدث فی الدین بعد الاکمال او ما استحدث بعد النبی من الاهواء و الاعمال و در مجمع البحرین
واضح است البدعة بالکسر و السکون الحدث فی الدین ما لم یکن له اصل فی کتاب و سنة فعال علیه الشرع
و لو بالعموم خارج منه ممن شرع فاحل حراما او حرم حلالا او کره ما لم یکرهه کان مبتدعا خارجا عن الشریعة
و لعل المعنی الاصلی للبدعة فی عرف الشرع و دوم انکه بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله امری با
حادث ساخته باشند هر گونه که باشد و لعله بدعة بالمعنی الاعم من باب التوسع و قال صاحب بحر المذاهب
من اهل السنة فی آخر قواعد البدعة منقسمة الی واجبة و محرمة و مندوبة و مکروهة و مباحة
و الطریق فی ذلک ان یعرض البدعة علی قواعد الشرع فان دخلت فی قواعد الایجاب فهی واجبة
او فی قواعد التحریم فمحرمة او فی الندب فمندوبة او الکراهة فمکروهة او الاباحة فهی مباحة

وقال شيخنا الشهيد في قواعده محدثات الامور بعد عهد رسول الله صلى الله عليه وآله ينقسم اقساما
لا يطلق اسم البدعة عندنا الا على ما هو محرم اولها الواجب ككتبة القرآن والسنة اذا خيف عليهما وثانيها
المحرم وهو كل بدعة تناولها قواعد التحريم وثالثها المستحب كبناء المدارس والربط مما تناولته ادلة
الندب ورابعها المكروه مما شملته ادلة الكراهة وخامسها المباح وهو الداخل تحت ادلة الاباحة
كنخل الدقيق فقد ورد اول شيء احدثه الناس بعد رسول الله اتخاذ المناخل پس تمام امور
محدثه على اطلاقها محرم نيست چه كم من مباح لم يكن في عصر الشارع ثم احدث بعد عصره ولم يقع التنكير
عليه من احد لانه سائغ في نفسه وان لم يكن في عصره كالروضات المقدسة والقباب المتبركة وكما انها
سائغة عرضها باعتبار احترام الابدان المطهرة المدفون فيها رجحان لكونها وسيلة الى الراجح فيصح
من اجل ذلك تعميرها وتجديدها وترميمها من الطاعات والقربات وان انكرها قوم من الطغاة من الوهابية
جهلا ولو ابدوها ولم يدروا انه صار الاستخفاف بشأنها من المحرمات لكونها مستلزما للاستخفاف بشأن الذوات
المقدسة المنسوبة اليها فكذا فيما نحن فيه عمل الضرايح المحترمة سائغ بل راجح والاستخفاف بها غير جائز
وان جوزه بعض النواصب تبعا لمحرق المصاحف نقل السيوطي في الاتقان عن الحليمي انه قال لو
غسلها اي المصاحف او احرقها بالنار فلا بأس فقد احرق عثمان مصاحف كان فيها آيات
وقراءات منسوخة ولم ينكر عليه وجزم القاضي حسين في تعليقاته بامتناع الاحراق لانه خلاف
الاحترام وبر آگاه این همه استشهاد پس مخفی نماند که طعن مخالفین ساقط است و بدعت بالمعنی الاعم
عموما حرام نیست و بدعت بالمعنی الاخص حرام است نه مطلق بدعت وقول عمر عند ابداع التراویح
في الحقيقة نعم البدعة هذه البدعة بر اینها مدحت ستایش است اگرچه بدعت تراویح في الحقيقة خلاف شریعت

عمداً از بدعات ناروا است آمدیم بر شرح احادیث که در سوال واقع است پس باید دانست که حدیث کتاب الطهارة
فقیه من جدد قبراً او مثل مثالاً فقد خرج عن الاسلام بر ظاهر خود نیست چرا که
تجدید قبر بمعنی تازه کردن قبر مندرس مکروه است و بمعنی قتل کردن مؤمن بناحق که تازه نمودن قبری برای
او کنایه است از آن آن از معاصی کبیره است و تحدید بحاء مهمله کما فی بعض نسخ الحدیث بمعنی تسنیم ساختن
و خرپشت گردانیدن آن چنانچه طریقهٔ اهل سنت است الحدیث مرجوح و تمثیل مثال هرگاه بمثال
ذی الروح باشد از جملهٔ محرمات است نه مطلق مثال و خروج از اسلام به هیچ یک از این امور اگرچه
حرام هم باشد لازم نمی آید مگر وقتیکه این امور مرجوحه یا محرم را حلال داند البته مستحل حرام
و مغیر احکام خارج از دائرهٔ اسلام است لکن هرگاه چنین نباشد خروج از اسلام لازم نخواهد آمد قصی
ما فی الباب هرگاه حرام باشد آثم خواهد بود و لیکن از آنجا که در حدیث مذکور تفریع خروج از اسلام این
امور در گشته مراد از آن نخواهد بود مگر تجدید و تمثیل بر وجه استحلال حرام و تغییر احکام لا غیر و حدیث
کل بدعة ضلالة محمول است بر بدعت بمعنی اول و شکی نیست در اینکه هر بدعتی در دین و اختراعی در شریعت
حضرت سید المرسلین صلعم که حرامی را حلال و حلالی را حرام گرداند و کذا تبدیل سائر الاحکام و ما یستلزم
تغییر عقائد الاسلام و کلما یلزمه انکار الضروریات همه ضلالت است و سبیل آن بسوی نار است نه هر چیزیکه
از عمومات شرع اباحت آن ثابت باشد و تشریع را در آن مداخلتی نباشد و اما روایت محمد بن مسلم از ابو جعفر
ان یبتدع الرجل ... پس ظاهر شرح آنست که مذهبی احداث کند که مخالفت بدین اسلام داشته باشد
و عقیدهٔ فاسده را بر مردم القا کند و از مردم بدان سبب بغض و عناد بکار برد و همچنین روایت ابو حمزه و اما روایت
حضرت امیر المومنین پس مشتمل است بر نهی از توقیر اهل بدعت مراد از بدعت همچنانچه بدعت بمعنی احداث است

و ظاهر است که توقیر اهل بدعات صاحبان آرا فاسده باعث ترویج باطل و آرا کاسده

است و موجب غضاب رب دوار و دگار و پناه بخدا موجب هدم شریعت سید ابرار و قول صاحب قاموس البدعة

الحدث فی الدین ظاهر آنست که حدثی است که تصرف در دین و تغییر شریعت حضرت سید المرسلین

از ان لازم آید نه مطلق محدثات که عند الفریقین منقسم باقسام خمسه است مثل احکام خمسه و قول و ما استحدث

بعد النبی من الاراء و الاعمال اگرچه بظاهر عمومی دارد لکن تخصیص آن بآرای باطله و اعمال عاطله لازم

است فان احداثها هو المذموم و الا آرا المجتهدین و استنباطات علمای دین که از ادله شرعیه مستفاد است

دران مندرج خواهد شد و اعمال مندوبه که از عمومات مستفاد است هم داخل خواهد بود مثل طبع

کتب دینیه که در زمان حضرت نبود و یقیناً از امور مستحسنه است پس تخصیص مرا خلاف شعار حضرت سید المرسلین

نتوان فهمید بر داشتن ماتم و نوحه بلا عنا بر مصیبت امام و سینه زنی که بحد اضرار نرسد و دل سوختن

که معین بکا و گریه بسبب حضرت سید الانام است پس باطل باعث رجحانی عارضی بحسب

شرع بهم رسانیده و در حدیث وارد است کل الجزع مکروه الا الجزع علی الحسین

و من بکی و ابکی وجبت له الجنة اما فتنه و فساد و انجرار آن بقتل و غارت پس لوازم

این امور نیست و نه از لوازم مترتبه بر اعدای دین آری اگر مقام تقیه باشد و خلاف تقیه عمل نماید ماخوذ

خواهد بود و اگر مقام تقیه نباشد و اتفاقاً فتنه رو دهد پس ظالم آثم و مظلوم و دفاع کننده

اگر دیلا کشته شود مثاب مصداق کانوا علی الحق خواهند بود انکانوا من اهل الحق

و الا فلا و الله العالم شرکی که سبب حرمان از مغفرت حضرت غفار رحمان است

آنست که در صفات مختصه او تعالی شانه بمثل خالقیت و رازقیت و معبودیت امثالها غیری

شریک او سبحانه تعالی بکنند و اما شرک در عملیات مثل ریا در بعض عبادات یا اعتقاد انحصار معبودیت او تعالی
پس آن سبب حرمان از غفران او تعالی نمی باشد هر چند از جمله گناهان است دیگر جناب رسالتمآب و ائمه هدی
را معطی حقیقی و قاضی حوایج بر سبیل استقلال دانند البته مشرک و خارج از دایره اسلام است و اگر به نیت
استشفاع از آنحضرات طلب حوایج نماید با علم اینکه آنحضرات وسایط و وسائل فیض وجود و حضرت
واهب حقیقی می باشند پس شرک نخواهد بود ههههه گناهان کبیره به بعض اقوال این است شرک
بخدا و قتل نفس محترمه و نسبت زنا کردن بسوی زن شوهردار و خوردن مال یتیم و گریختن از جهاد و عقوق والدین
و لواطه و سحق و سود خوردن و غیبت و تسمیم و دروغ بر گذشته و شهادت دروغ و شرب خمر و استخفاف خانه کعبه
و دزدی و زنا و شکستن بیعت حقه و اعرابی شدن بعد از هجرت و نا امید شدن از رحمت الهی و ایمن شدن
از عذاب خدا و خوردن میته و خون و گوشت خوک و هر چه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند بدون ضرورت
و سحت و قمار و کم دادن پیمانه و وزن و اعانت ظالمین و ندادن حقوق واجبه بدون تنگی و اسراف
و تبذیر و خیانت و اشتغال بملاهی و اصرار بر گناهان و بعضی تعریف گناه کبیره باینطور کرده اند هر گناهی که
حق تعالی براو وعده آتش فرموده باشد در قرآن مجید و همچنین اقوال دیگر نیز در تعریف گناه کبیره
منقول است علامه طبرسی ره فرموده که اصحاب ما یعنی علمای امامیه گفته اند که همه گناهان کبایر اند
لکن بعضی از آنها اکبر است بنسبت بعضی دیگر و هیچ گناهی صغیره نیست و صغیره نمی باشد مگر
بنسبت گناهی که از او بزرگتر است انتهی کلامه رح ذلک اگر تفصیل مطلوب باشد
بکتاب منهج الیقین رجوع نموده آید

تمت